

سفرنامه دُمورگان

www.tabarestan.info

۱۳۲۶ قمری - ۱۹۰۸ میلادی

ترجمه :

جناگیر قانم مقامی

ناشر :

کتابفروشی طهوری

تهران - خیابان شاه آباد تلفن ۳۳۰۴۴

زمستان ۱۳۳۵

تبرستان
www.tabarestan.info

حق چاپ محفوظ و مخصوص مترجم است

چاپخانه

سوم اسفند - چهارراه وزارت جنگ

سفر نامه‌هایی که سیاحان و جهانگردان خارجی در مورد کشوری مینویسند، در حقیقت بمنزله پرده‌هایی نقاشی از صحنه‌های مختلف زندگی اجتماعی آن کشور است و در آنها خوب و بد اجتماع و گاهی هم مختصات بعضی از افراد دیده می‌شود. با آنکه این پرده‌ها نقش بی‌کم و کاست صحنه‌های زندگی جامعه آن کشور نیستند و بسبب اغراض خصوصی یا سیاسی و در نتیجه اشتباهات و استنباط‌های غلط مصوران میان آن تصویرها و حقیقت اختلافاتی موجود است، باز مشاهده آنها و مطالعه اینگونه کتابها منافی بسیار در بردارده که برای اصلاح يك اجتماع از آنها نمیتوان چشم پوشید زیرا همیشه آداب، رسوم، عرف، عادات، اخلاق و آنچه که مربوط بیک جمعیت است در نظر افراد همان اجتماع از امور عادی و بسیار طبیعی مینماید و حال آنکه بسیاری از همان امور عادی و طبیعی بچشم افراد ملل دیگر جالب و غیر طبیعی جلوه می‌کند و از همانهاست که جهانگردان در سیاحت نامه‌های خود بحث و گفتگومی‌کنند. بنا بر این مطالعه اینگونه کتابها که در مورد ایران ما هم فراوان نوشته شده است ما را ببسیاری از مفاخر و افتخارات و همچنین بنواقص، زشتیها، انحرافات اخلاقی و بعقل و موجبات

انحطاطها و شکستهای ما آشنا می‌سازد و بعلاوه چون عده ای از این جهانگردان هم از کارشناسان و مطلعان موضوعهای مختلف بوده اند نوشته‌های ایشان برای تحقیق در شئون مختلف زندگی و اجتماعی نیز بسیار سودمند خواهد بود. باین جهات اینک که در فرهنگ و مطبوعات ما جنبشی محسوس پدید آمده و فرهنگ ما احتیاج فراوانی بآثار و تحقیقات خارجی-ها دارد و باید ناگزیر آنها را بزبان فارسی ترجمه کرد، ترجمه سفرنامه‌های جهانگردانی هم که بایران ماسفر کرده اند و کتابهای خارجیهایی که زمانی در ایران اقامت داشته‌اند نیز از واجبات است و با اندیشه اینکه در قسمت مطبوعات و فرهنگ از این کار فرضتری هم داریم نباید از ترجمه این قبیل کتب چشم پوشید بلکه اینکار خود در شمار همان کارهای «فرضتر» است. زیرا تحقیق و تفحص درباره هر امر فرضتری مستلزم بودن مدارک و مراجع مختلف و متعدد است و سفرنامه‌ها نیز خود مرجع و مدرکی می‌توانند بود خاصه که در یک سفرنامه از بسیاری از مطالب و امور مربوط بیک جامعه صحبت میشود و حال آنکه در یک کتاب مخصوص بیک موضوع مثلاً یک کتاب علمی یا تحقیقات مربوط بمنابع اقتصادی فقط از همان علوم و منابع اقتصادی گفتگومی کنند و کمتر ممکن است در یک کتاب کشاورزی و تجارتهی از فرق مختلف مذهبی یک کشور یا زبانها و لهجه‌های معمول در آن مملکت یا از لباس و خوراک و مسکن و دیگر مسائل مربوط بیک اجتماع گفتگویی شود.

باین جهات وقتی آقای طهروری مدیر کتابفروشی طهروری و ناشر این کتاب تصمیم خود را در باب انتشار سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردانی که

بایران آمده‌اند بانگارانده در میان گذاشتند باشوق و رغبت تمام پیشنهاد ایشان را پذیرفتم و اینک نخستین نشریه از این سلسله انتشارات با اسم سفرنامه **دمورگان** de Morgan در دسترس خوانندگان قرار میگیرد و امید است که آقایان مترجمان دیگر هم در این زمینه همتی فرمایند تا شماره‌های دیگر این سلسله نیز بی وقفه و تعطیل متوالیاً انتشار یابد .

اینک پیش از آنکه بتوضیحاتی درباره کتاب حاضر پردازیم بی فایده نیست فهرستی از سفرنامه‌های سیاحان و جهانگردانی که در مورد ایران نوشته و تا کنون بزبان فارسی ترجمه و چاپ شده است منتشر کنیم :

۱- ایران و ایرانیان تألیف مستر بنجامین نخستین سفیر آمریکا در ایران ترجمه مهندس کردبچه درپاورقی روزنامه اطلاعات.

۲- ایران نو تألیف ال.بی. ال. ساتون ترجمه علی جواهر کلام چاپ طهران سال ۱۳۲۵ شمسی .

۳- بسوی اصفهان تألیف پیرلوتی چاپ اصفهان

۴- جهانگردی در ایران تألیف لرد کروزن ترجمه علی جواهر کلام سال ۱۳۲۲ شمسی تهران .

۵- جهانگردی مارکوپولو تألیف ش. ویکتور ترجمه م. عباسی سال ۱۳۳۴ شمسی تهران.

۶- حکومت تزار و محمدعلی میرزا تألیف ن.پ. ماموتوف ترجمه شرف‌الدین میرزا قهرمانی سال ۱۳۰۹ شمسی تهران .

۷- دررکاب نادرشاه تألیف میرزا عبدالکریم ترجمه از فرانسه توسط محمود هدایت سال ۱۳۲۲ شمسی تهران .

- ۸- در زیر آسمان ایران تألیف موریس پرنو ترجمه کاظم عمادی
سال ۱۳۲۴ شمسی تهران .
- ۹- سفرنامه اوژن فلاندن بایران ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ ترجمه حسین
نورصادقی فروردین ۱۳۲۶ شمسی اصفهان .
- ۱۰- سفرنامه تاورنیه ترجمه ابوتراب نوری چاپ تهران ۱۳۴۱ قمری
- ۱۱- سفرنامه لایارد بیختیاری جزء تاریخ بیختیاری .
- ۱۲- سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فره وشی طهران سال ۱۳۳۲
شمسی .
- ۱۳- سفرنامه سرهارفرد جونز بریج پاورقی روزنامه دماوند .
- ۱۴- سه سال در ایران تألیف کنت گینو ترجمه ذبیح الله منصور
تهران .
- ۱۵- سه سال در دربار ایران تألیف دکتر فوریه ترجمه عباس اقبال
طهران سال ۱۳۲۶ شمسی .
- ۱۶- سیاحتنامه شاردن ترجمه محمد عباسی تهران سال ۱۳۳۵
شمسی دو جلد. بقیه دارد .
- ۱۷- سیاحتنامه فیثاغورس در ایران ترجمه یوسف اعتصامی سال
۱۳۱۴ شمسی طهران .
- ۱۸- مأموریت ژنرال گاردان تألیف کنت آلفرد گاردان ترجمه عباس
اقبال سال ۱۳۱۰ شمسی طهران .
- ۱۹- مسافرت بارمنستان تألیف آمده ژوبر ترجمه محمود هدایت
طهران .

۲۰ - مسافرت با ایران در معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷
تألیف موریس دو کوتزبو ترجمه محمود هدایت طهران ۱۳۱۰ شمسی
طهران .

۲۱ - هشت سال در ایران تألیف سرپرسی سایکس در دو جلد ترجمه
حسین سعادت نوری سال ۱۳۱۵-۱۳۱۶ اصفهان .

۲۲ - یادداشتهای ژنرال تره ذل ترجمه عباس اقبال طهران سال
۱۳۱۰ شمسی .

۲۳ - یادداشتهای ژنرال ماژوردنسترویل ترجمه حسین انصاری
طهران سال ۱۳۰۹ شمسی .

و اما توضیحاتی در مورد کتاب حاضر:

شاید در میان افراد باسواد ایرانی هم هنوز کسانی باشند که ندانند
عده ای خارجی ، دور از اغراض و مقاصد سیاسی ، نزدیک بهشتاد و چند
سال است با تحمل محرومیت ها و مشقات فراوان و در شرایطی سخت از
زندگی ، در گوشه دور افتاده و بد آب و هوایی از کشور ما بکوش ، آثار تاریخی
ما مشغولند و هر روز نکته تاریکی از تمدن باستانی کشور ما را روشن می-
کنند و برگی بر اوراق تاریخ تمدن جهان می افزایند .

نخستین فرد این عده بنام **مارسل دیولافوا** Marcel Dieu!afoy

(۱۸۴۴-۱۹۲۰) و خانمش **ژان ماگر** Jeanne Magre (۱۸۵۱-۱۹۱۶)

در سال ۱۸۸۲ میلادی مطابق با ۱۳۰۰ قمری بر اثر نوشته های **لئوتوس**

Loftus انگلیسی که در سال ۱۸۶۴ میلادی مطابق با ۱۲۸۱ قمری حفریاتی

در شوش کرده و بوجود آثار مهم تاریخی آنجا پی برده بود، بسوی ایران جلب شدند. **دیولافوا** پس از یک سفر طولانی در سراسر ایران و تحقیق در آثار تاریخی کشور ما^۱ بشوش رفت و بقول خودش در یک شب سرد ماه ژانویه سال ۱۸۸۲ مادام **دیولافوا** و او در پای ویرانه‌های باروی شوش در اطراف بی درونچره که مخصوص مسلمانانی است که بزیارت مقبره **دانیال می**-آیند منزل کردند.^۲

این باستان شناس بعد از اکتشافی که در شوش بعمل آورد بفرانسه بازگشت و مقامات دولتی فرانسه را بعظمت آثار مدفون شوش آگاه نمود و دولت فرانسه بتوصیه او سال بعد هیأتی را تحت سرپرستی خود او برای کاوش و تحقیقات بیشتری بشوش گسیل داشت. این هیأت دو سال در شوش بودند و موفق بکشف باروی شوش قدیم شدند و نتیجه این کاوشها و تحقیقات در کتاب معروف **دیولافوا** موسوم به **باروی شوش**^۳ و چند کتاب دیگر اودرج است.

بعد از **دیولافوا** باستان شناس دیگری موسوم به **ژاک دمورگان** Jacques de Morgan بایران آمد و او نیز از سال ۱۸۹۱-۱۸۸۹ (مطابق با ۱۳۰۹-۱۳۰۷ قمری) سراسر ایران را دیدن کرد و در نقاط مختلف کمانه‌هایی زد و حاصل تحقیقات دوساله خود را در پنج کتاب منتشر نمود که از آن میان یک کتاب شامل دو جلد و محتوی ۴۰۰ صفحه رحلی باتصاویر و عکس-های بسیار نفیس فقط مربوط به آثار تاریخی و تحقیقات باستان شناسی

۱- رجوع شود بسفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فره‌وشی .

۲- Les antiquités de Suse چاپ پاریس سال ۱۹۱۳ صفحه ۲

۳- Acropole de Suse چاپ پاریس سال ۱۸۹۳ هاشت.

ایران است^۱.

دمورگان در بازگشت خود بفرانسه، موفق شد توجه مقامات فرهنگی و دولتی فرانسه را ب عظمت موضوع ایران معطوف و جلب نماید و فکر بدست آوردن امتیازی برای حفاری نقاط تاریخی ایران در حقیقت از اوست. تا اینکه در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ق) **رنه دو بالو** René de Balloy وزیر مختار و سفیر فوق العاده فرانسه مقیم در بارطهران موفق شد موافقت ناصرالدین شاه را برای انعقاد قراردادی برای واگذاری امتیاز انحصار حفاری در تمام خاک ایران بفرانسه بدست آورد.

انعقاد این قرارداد و اجرای مفاد آن بعللی که در این کتاب از آنها صحبت شده تا سال ۱۳۱۵ معوق ماند تا اینکه در این سال کار آن خاتمه یافت و بموجب آن « هیأت رسمی نمایندگی علمی فرانسه در ایران » Délégalion scientifique en Perse تأسیس گردید و هیأت مزبور بریاست و سرپرستی **دمورگان** بایران آمدند و مرکز عملیات خود را در شوش انتخاب کردند. این عده بعد از هر هیجده ماه کار ۴ ماه برای استراحت و حمل آثار کشف شده و انتشار نتایج تحقیقات بفرانسه باز می گشتند و کتاب حاضر شرح یکی از این سفرهاست که هیأت مزبور از شوش بقصد فرانسه عزیمت میکند (سال ۱۹۰۸ میلادی مطابق با ۱۳۲۶ قمری) و ظاهراً آخرین سفر **دمورگان** بوده است اما در حقیقت نتیجه مشاهدات و استنباطات ۱۷ سال ارتباط **دمورگان** با ایرانیان می باشد.

۱- کتاب اول و دوم : تحقیقات جغرافیائی - کتاب سوم تحقیقات زمین شناسی کتاب چهارم تحقیقات باستان شناسی - کتاب پنجم تحقیقات زبانشناسی .

این کتاب از روی نسخه اصل یعنی از زبان فرانسوی بفارسی ترجمه شده و نام آن «از شوش تا لوور و حوادثی که برای يك کاروان حامل عتیقات میان شوش و دریا روی داده است»^۱ بوده و مترجم برای مزید فایده ترجمه دو فصل از کتاب دیگر همین نویسنده را که آن دو فصل نیز در زمینه مطالب سفرنامه حاضر می بود^۲ بر این کتاب افزوده است و آن دو فصل یکی «مقدمات کار»^۳ و دیگری «زندگی در ایران» است.

بهر حال این کتاب کوچک با وجود قلت صفحات، حاوی مطالب بسیار مربوط باوضاع اجتماعی و دولتی پنجاه سال پیش ایران ماست و در ضمن مطالعه آن خوانندگان می بینند بعضی از هموطنان ما که باقتضای شغل و کارشان با بیگانگان ارتباط و تماس داشته اند چه زشتی هایی از خود نشان داده اند که ملاک قضاوت خارجیهادرباره ما شده و ایشان آن صفات و اعمال را یکجا بحساب نژاد ایرانی گذاشته اند. با مطالعه این کتاب بطرز رفتار بیگانگان با افراد ایرانی نیز آگاه می توان شد که وقتی پای مصالحشان میان می آید حتی يك فرد دانشمند و فرهنگی آنها هم از ایرادهای چگونه توهین و دشنام خودداری نمیکنند. همچنین از خلال صفحات اندک همین سفرنامه می توان دریافت که حکومت مرکزی وقت چگونه از اوضاع يك ناحیه پراهمیت و پهناور قلمرو حکمرانی خود، بکلی بیخبر و غافل بوده و

۱- De Suse au Louvre. Aventures d'un couvoi d'antiquités, entre Suse et la mer

۲ - Histoire et travaux de la Délégation en Perse du Ministère de l'instruction publique 1897-1905

۳- این فصل خلاصه و قسمتی از فصل «تاریخ هیأت حفاری» است که از ترجمه

بعضی قسمتهای آن صرف نظر شد.

وضع پر آشوب و ملوك الطوائفی چطور در کشور ما حکمفرمائی داشته است و بعلاوه مطالب دیگری هم از مطالعه این مجموعه كوچك معلوم میگردد که باید در ضمن خواندن آن دریافت.

در خصوص تصاویر کتاب هم لازم است بگوئیم که بجز پنج تصویر بقیه تصاویر این کتاب عموماً بقلم بوندو Bondu نقاش خوش ذوق فرانسوی است که خود همیشه با هیأت علمی دموورگان همراه بوده و پنج تصویر دیگر آن کار آرشیوکتکت م. ل. پی. یه M. L. Pilltet است که وی نیز پنج شش سال بعد از این تاریخ، جزء هیأت حفاری در شوش کار میکرده و کتابی هم با اسم « کاخ داریوش اول در شوش »^۱ منتشر نموده است و این تصاویر از کتاب او گرفته شده است و مترجم در انتخاب آنها این شرط را در نظر داشته است که گذشت چند سال زمان در وضع موضوعهای تصاویر تغییری حاصل نکرده باشد مثل تصویر مقبره دانیال و تصاویر « جوانان دزفولی » و « سر کار و عملها » که با آنکه چند سال بعد از سفر دموورگان تهیه شده اند ولی وضع آنها نسبت بزمان دموورگان تفاوتی نکرده است.

1—Le palais de Darius 1er à Suse. Paris 1914.

مسافرت دموورگان در ایران

مقدمات کار

در سال ۱۸۹۴ (۱۳۱۲ قمری) وزیر مختار و سفیر فوق العاده فرانسه آقای رنه دو بالو M. René de Balloy که از دوستان مخصوص دربار ایران هم بود موفق شد موافقت اعلیحضرت ناصرالدین شاه را برای انعقاد قراردادی در مورد امتیاز انحصاری تحقیقات باستانشناسی در سراسر قلمرو کشور شاهنشاهی ایران که مخصوص دولت فرانسه باشد بدست آورد .

مذاکرات دو دولت و تمامفاد قرارداد بمرحله عمل درآمد در حدود سه سال بطول انجامید زیرا تنظیم مواد این قرارداد حقیقه خیلی مشکل بود . دولت ایران میخواست قرارداد بوضع بسیار مؤدبانه و توأم با تعارفات سیاسی تنظیم شود و نماینده ما سعی داشت مفاد آن طوری تنظیم گردد تا اشخاصی که مفاد این قرارداد را اجرا خواهند کرد حتی المقدور از درد سرها و مشکلاتی که خواه ناخواه بر اثر اختلاف اخلاقی و نژادی ما و مردمان ایران روی میداد دور و برکنار باشند .

موضوع يك قرارداد راجع بیاستان شناسی بسبب تباین آن با سیاست در عالم دیپلماسی بسیار کم و بندرت پیش می آید و بهمین جهت نماینده ما هم در طهران با مسأله تازه ای مواجه شده بود ، من در این موقع در دره نیل

رئیس هیأت باستانشناسی مصر بودم و بزرگترین مؤسسات باستان شناسی جهان در اختیار من بود بعلاوه بمناسبت سفر سه ساله خود (۱۸۹۱-۱۸۸۹ مطابق با ۱۳۰۹-۱۳۰۷ قمری) بایران اطلاعات فراوانی هم در مورد این کشور داشتم باین جهان وزارت فرهنگ و همچنین آقای **بالوا** در اینخصوص با من مشورت‌هایی کردند تا اینکه کار آن از هر جهت تمام شد و در سال ۱۸۹۷ (۱۳۱۵ قمری) بمن پیشنهاد گردید مدیریت کل هیأت باستانشناسی مصر را ترک گفته با سمت نماینده کل و با اختیارات وسیع و مسئولیت رسمی يك وزیر مختار بایران عزیمت کنم .

در قرارداد پیش‌بینی شده بود که وزیر امور خارجه فرانسه کسی را در معیت رئیس هیأت روانه ایران خواهد کرد و من خود نیز باین سمت مأمور شدم و بقسمی که دیگر اجازه داشتم باعمال محلی دولت برای کارها و نیازمندیهای خویش مستقیماً تماس بگیرم ...

چون تمام مقدمات سفر ما فراهم شد ، در روز ۱۵ سپتامبر ۱۸۹۷ (۱۷ ربیع الآخر ۱۳۱۵ قمری) باتفاق ژ. لاپر G.Lampre معاون هیأت و یکنفر سرکارگر ، پاریس را بقصد ایران ترک گفتم . ما بایستی ابتدا بتهران می‌رفتیم تا با مقامات دولتی ایران ارتباط گرفته و از اعلیحضرت شاه برای اجرای مفاد قرارداد منعقد و استخدام خدمه و کارکنان محلی که برای کارهای هیأت لازم میداشتیم اجازه و فرمان تحصیل کنیم .

کنت ژاک دارلودوسن سود d'Arllot de Saint - Saud
Le Cte Jacques در آنروزها کاردار سفارت فرانسه در طهران بود و از هیچگونه کمک و همراهی برای پیشرفت اقدامات و کارهای من فروگذار ننمود .

بمحض اینکه مذاکرات مآتمام شد بطرف شوس حرکت کردیم و پس از چهل و پنج روز که با سبب در راه بودیم بشوش رسیدیم و نخستین کلنک حفريات در ووز ۱۸ دسامبر همین سال (۲۳ رجب ۱۳۱۵) در ویرانه‌های پایتخت ایلام بر زمین خورد.

هنگامی که من و لامپیر خاک ایران را از شمال بطرف جنوب می-بیمودیم یکی از وابسته های من، گوستاو ژکیه Gustave Jéquier بادومین سرکار گریهات و بانولامپیر که پیش شوهر خود می آمد، از راه جنوب بعربستان آمدند. وسائل، اسلحه و آذوقه ما هم از همین راه طوری رسید که روز چهارم ژانویه ۱۸۹۸ (۱۰ شعبان ۱۳۱۵) هیأت دیگر کم و کاستی نداشت و عملیات اساسی آغاز شد و از همین روزها بود که بنای استقرار آینده ما پی ریزی گردید.

با آنکه آقای رنه دو بالوا در تنظیم مواد قرارنامه بسیار دقت کرده بود مع هذا بسیاری از مواد در اوائل اقامت ما در عربستان اجرا نشده ماند و بعلاوه مشکلاتی نیز پیش آمد که زور سیاسی که من باتکاء اختیارات و قدرت دیپلماسی نمایندگان در طهران میداشتم باز بر رفع آنها قادر نمی بود. در علت و سبب این وضع باید بگویم ناحیه ای را که برای مرکز عملیات خود انتخاب کرده بودم یکی از ناامن ترین نواحی ایران می بود.

شوش از قلمرو سلطه و هر گونه نظارت مقامات دولتی ایران بکلی دور است و در تنظیم نخستین قرارداد بهیچوجه ممکن نبوده است که همه چیز و تمام نکات لازم را بتوان پیش بینی نمود چنانکه طولی هم نکشید لزوم انعقاد قرارداد دیگری کاملاً محسوس گردید.

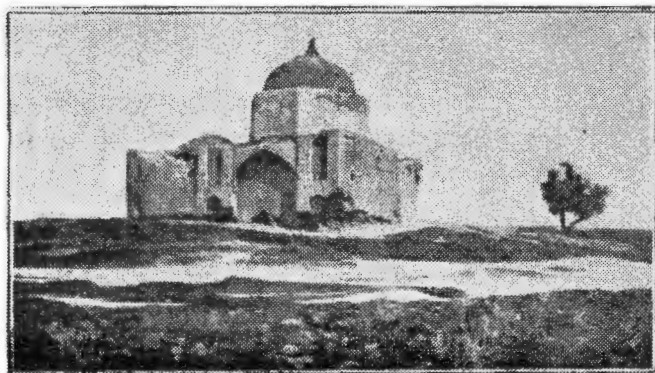
(مترجم)

۱- منظور از عربستان همان خوزستان است -



منظره مقبره داینال در شوش از فراز قلعه
(از کتاب بی‌بده)

بهمین سبب آقای ت. دلکاسه Th. Delcassé وزیر امور خارجه وقت و آقای ژرژ لیک Georges Leygues وزیر فرهنگ افتخار تنظیم بعضی تعلیمات لازم و ارائه نظر هادر مورد قرارداد دومی را که اعلیحضرت مظفرالدین شاه در سفر سال ۱۹۰۰ (۱۳۱۸ق) خود پاریس بمناسبت پذیراییهای گرم و مهمان نوازی صمیمانه دولت فرانسه با انعقاد آن موافق بود و میل داشت زودتر با مضای خود موشح کند ، بخود من و اگذار کردند .
 وزیر امور خارجه شخصاً با انعقاد این قرارداد که بتواند حدود روابط هیأت را با دولت ایران بنحو قاطعی مشخص و معلوم کند بسیار علاقمند بود و در قبال همین قرارداد بود که بالاخره ما توانستیم مدت پنجسال به کار خود مداومت دهیم



امامزاده شوش (از کتاب پی به)

بموجب این قرارداد انحصار دائمی حفريات در تمام سرزمین کشور شاهنشاهی ایران (با استثناء اماکن مقدسه و قبور مسلمانان) بما واگذار
 ۱- منظور تا سال ۱۹۰۵ میلادی مطابق با ۱۳۲۳ قمری است که دموگان گزارش عملیات و اقدامات پنجساله خود را تنظیم نموده است.

گردید و باستناد آن کلیه اشیاء مکشوف در شوش بفرانسه تعلق خواهد داشت و دولت فرانسه فقط بهای وزن فلزات قیمتی مثل طلا و نقره را که در طی حفاریات کشف میشوند بخرانه دولت شاهنشاهی خواهد پرداخت و در مورد سایر نواحی ایران نیمی از اشیاء مکشوف بدولت اعلیحضرت پادشاه ایران و نیم دیگر بدولت فرانسه تعلق دارد و فصول دیگر قرارداد بمسائل و جزئیات مربوط بحقوق گمرکی و محافظت و حمایت از هیأت حفاری و وظایف و مسؤولیتهای حکام شهرستانها نسبت بجهیات و اعضای آن میباشد.

از شوش تا لوور^۱

(۱۹۰۸-۱۳۲۶ق)

از میان تماشاکنندگان موزه لوور ۲ که بر اثر علاقه و توجه با آثار هنری با آنجا جلب میشوند، عده بسیار کمی هستند که بزحمات و نگرانی خاطر کاوش کنندگان و هزینه ای که صرف تهیه این مجموعه ها شده می - اندیشند. از فهرست ها و دفاتر مشخصات هم ممکن است قیمت خرید و تهیه فلان قطعه و یا فلان جسم را معلوم کرد اما در مورد آثار نفیس و مهمتر که که هیأت های اکتشافی با خود می آورند اطلاعی از آنها حاصل نمی شود. تهیه این آثار علاوه بر گذشت های نقدی و پولی دولت، مستلزم کوشش و مساعی قابل ملاحظه ای نیز می باشد زیرا گاهی کاشفان آنها در حمل و نقل آنها با مشکلات و گرفتاری هایی بیشتر از آنچه که هنگام کشف و بیرون آوردن از خاک با آنها مواجهند، روبرو میشوند.

در بیشتر موارد من شرایط و اوضاع سختی را که هیأت حفاری علمی در ایران هنگام کاوش ها و حفاری های خود در شوش با آنها مقابله کرده است بتفصیل تشریح کرده ام اما چون مسأله بسیار جالب و شیرین حمل عتیقات از موضوع انتشارات رسمی ما خارج است من آخرین مرحله آن

۱ - Louvre

۲ - Musée de Louvre

راکه در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) انجام شده در اینجا شرح میدهم :

در ایران بهیچوجه خط آهنی در دسترس مانیست . امانات وبسته - های پستی تا جائیکه بکشتی تحویل گردند با قاطر و شتر حمل میشوند بالنتیجه این بسته ها در طول راههای خشکی وهم در راه دریائی دستخوش تکانهای شدید و حرکات سخت هستند . باین جهات بسته بندی عتیقات باید بسیار دقیق و محکم باشد و ما خود این کار را باید انجام دهیم . آنچه را که برای اینکار لازم داریم در ایران وجود ندارد . فیبر و کاغذ و ورقه های قلع و میخ را باید از پاریس بیاوریم و جعبه ها و صندوق ها را در محل بسازیم ولی تخته و الوارهای چوب کاج از ادا سا میرسد و برای اینکه وقت ما زیاد تلف نشود . این صندوقها را بتدریج بسته بندی و انباشته می کنیم و پس از اینکه روی آنها نوشته شد « D.S.P. » (یعنی هیأت علمی در ایران) ، اداره دولتی موزه لوور « و شماره ترتیب روی آنها ثبت گردید ، تا لحظه حرکت آنها را در انبارها میگذارند .

برای جلوگیری از خستگی و رفع مخاطرات و همچنین بمنظور کاستن هزینه محافظین که خود در این ناحیه پر آشوب رقم بزرگیست از راه - انداختن کاروان جز در هر سه سال یکبار خودداری میکنیم .

وضع هیأت حفاری آلمانی که در بابل کار میکنند بسیار مساعد تر از ما است زیرا از قلعه شرقات (الحصار) بدجله و یا به فرات دسترسی دارند . هیأت فرانسوی هم که در تلوه^۱ (سیرپورلا) هستند نیز وضع مناسبی دارند زیرا در شط الحائی قایقهای بادی بسیار رفت و آمد میکند هیأت حفاری مصر نیز با آنکه در بعضی نقاط از رودخانه نیل دور هستند باز

بالتسببه شرایط موافق و مساعدی برای کار دارند .

اما در شوش ویرانه های تاریخی نزدیک برودخانه کوچکی باسم شاورر هستند که مسیر آن در نقاط متعدد بوسیله کشاورزان عرب مسدود میشود و نمیتوان حتی يك قایق در آن عبور داد . در دو کیلومتری غربی شاورر رودخانه کرخه جاریست که از لحاظ اهمیت مانند رودخانه سان^۱ میباشد ولی آب آن بمرداب غیر قابل عبور حویزه^۲ میریزد و در آخر با مصب های متعدد و مستور از نزارهای انبوه بدجله می پیوندد .



رودخانه شاورر در شوش

تنها راههای آبی قابل استفاده برای مادر مشرق شوش واقعند که آب دزو کارون هستند .

روی آب دز کشتی های بخاری عبور نمی کنند ولی کشتی های ۲۰ تنی تا ۳۰ تنی در فصول پر آب تا قلعه بندر که در حدود سی کیلو متری شوش است میتوانند پیش آیند . با وجود پیچ و خم زیاد مسیر آب دز و سرعت زیاد جریان آن و همچنین ناامنی سواحل آن که مانع است راه مزبور راه مطمئن و منظم تجارتنی باشد ، اگر يك کشتی در قلعه بندر احتیاج باشد باید قبلا

۱- از رودخانه های فرانسه است . Saône

۲- نام دیگر این مرداب خورعظیم یا حورالمظیم است .

سفارش کرد و تا ۱۸ روز بعد در آنجا که آخرین نقطه کشتی رانیست حاضر خواهد بود .

راهی که معمولاً در آن ایاب و ذهاب می شود راه کارون است . دو کشتی کوچک بخاری یکی متعلق بیک شرکت ایرانی^۱ و دیگری متعلق بیک مؤسسه انگلیسی^۲ در کارون میان محمره (خرمشهر) واقع در ساحل شط العرب و ناصری اهواز . (واقع در نقطه ای که کارون از روی رگه های سنگی با سرعت می گذرد و جز در هنگام طغیانی قابل عبور کشتی نیست) رفت و آمد میکنند .

در بالادست ناصری اهواز یک کشتی کوچک بخاری دیگری هم تا شیلی که بندر کوچک است در حدود ده کیلومتری پائین دست شوستر رفت و آمد میکند و کرجی های اعراب (سفینه) نیز روی کارون علیا و سفلی حرکت میکنند .

بنابراین برای استفاده از راه آبی کارون ما باید خود را به شیلی و یا ناصری اهواز برسانیم^۳ .

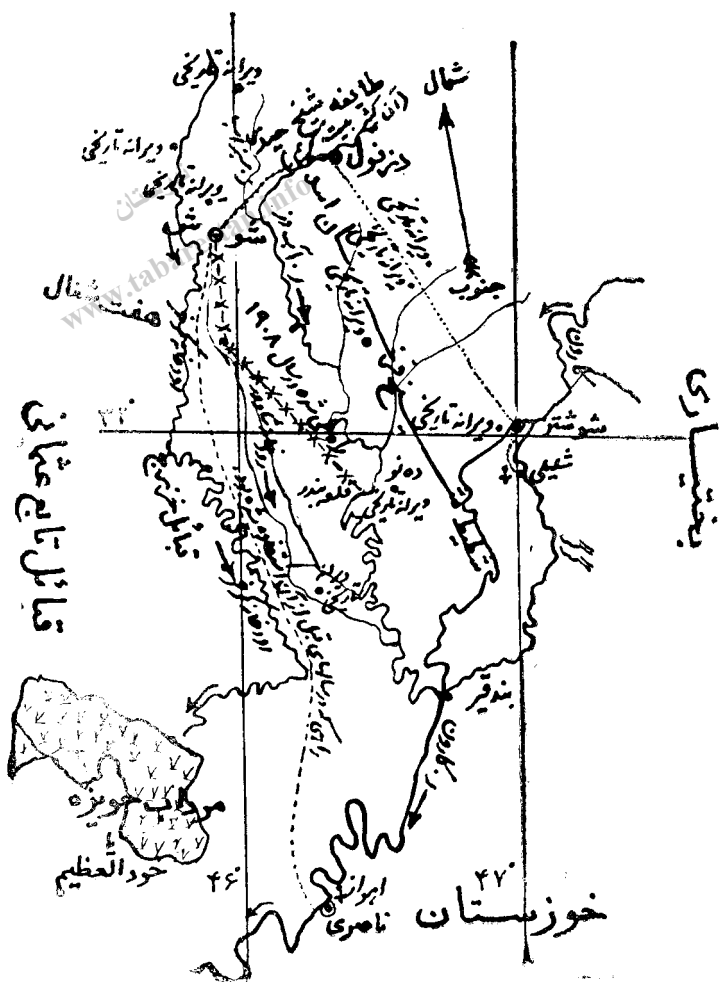
از شوش به شیلی حد اقل چهار منزل کاروان رو است . منزل اول دزفول است و این راه دو مشکل بزرگ در پیش دارد که برای گاریها سخت تر می شود و این دو مشکل یکی عبور از گدار رودخانه سبز آب و دیگری گذشتن از پل قدیم ساسانی دزفول است . این پل بر اثر طغیان آب دز شکسته شده و اهالی محل آنرا بوضع ناقصی تعمیر کرده اند و وضع آن بقدری

۱- ظاهر آ همان کشتی شوش است که در سال ۱۳۰۱ قمری (۱۸۸۵) بدستور

ناصرالدین شاه از آلمان خریداری گردیده بود . (مترجم)

۲- منظور شرکت لنج است . (مترجم) .

۳- رجوع شود بنقشه .



خط سیر دهورگان و هیأت علمی حفاری فرانسوی

نامطلوبست که هنگام عبور از آن هر آنیم سقوط میرود .
 منزل دوم **کاهونک** است که اگر از مشکل عبور از داخل آبادی چشم‌پوشیم
 طی بقیه راه آن راحت می‌باشد . منزل سوم **شوشر** است و در این راه اجباراً
 باید از یک شعبه **کارون** با **شم شیط** بوسیله **کلک** عبور کرد .
 سالهاست که **پل ساسانی شوشر** درهم شکسته است ولی حکومت
 های آنجا برای اینکه از عابرین عوارض میگیرند در تعمیر آن سعی زیاد
 می کنند . بنابراین در این محل باید بار از ابه هارا پائین آورد و چندین
 کلک برای حمل صندوق‌ها فراهم نمود و باین جهت همیشه با این وسائل
 ابتدائی خطر غرق شدن زیاد است و من چون واقعه غرق شدن کلک های
 هیأت پلاس^۲ را بخاطر دارم که در آنجا چندین بسته و صندوق از عتیقات
 برودخانه **دجله** ریخت هرگز برای گذرانیدن بارهای مهم باین کلک ها
 اطمینان نمی کنم .

منزل چهارم **شلیلی** است که مشکلات کمتری در راه دارد .
 دومین محل بارگیری **ناصری اهو** از استوازشوش مستقیماً آنجا
 میتوان رفت . برای طی این راه چهارروز کفایت و از کشتی های بخاری
 فقط در قسمت **کارون سفلی** میتوان استفاده نمود . این راه متأسفانه بسیار
 خطرناکست .

در سال ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ قمری) دوبار از این راه استفاده کردیم ولی چون

۱- کلک در اصطلاح محلی شمال خوزستان و لرستان عبارتست از چند مشک که
 آنها را باد کرده و در پهلوی یکدیگر در داخل چهارچوبی قرار میدهند و روی آنها را
 با تخته والوار فرش میکنند و بدین ترتیب میتوان روی آن بار گذاشته از رودخانه‌ها
 گذرانید . باین کلک‌ها تا چهارخرواز بار هم حمل میکنند. مترجم
 ۲- Place - منظورهیات حفاری عراق است . (مترجم)

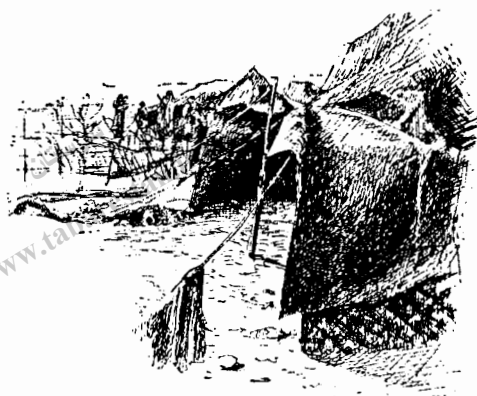
کاروان مامور در حمله و تجاوزات سخت قبایل خزر ج واقع شد دیگر از آن صرف نظر نمودیم . در این حادثه پای یکی از مستخدمین ما بر اثر گلوله شکست . سه قاطر کشته شد و تمام کسانی را که در کاروان بودند حتی اروپائیهارا غارت کردند ولی باتمام این احوال مجموعه عتیقات از دستبرد متجاوزان نجات یافت .

در گذشته، زمان سلطنت ناصرالدین شاه . هنگامی که ظل السلطان پسر او حکمران بختیاری و لرستان و عربستان بود، در ناحیه غربی ایران نظم و آرامش برقرار بوده است . شاهزاده دستی توانا و قدرتی کافی داشته است عشایر جرأت آزار دیگران و برپا کردن اغتشاش و بی نظمی را نمیداشتند و قبایل ترک^۱ هرگز از رودخانه کرخه جلوتر نمی آمدند ولی امر و زهمه چیز تغییر یافته است . اعراب کمتر مطیع حکومتند و با سلاحهای بهتری مجهزند تفنگهای گلوله ای بقدری در میان آنها فراوان است که برای اعاده امنیت و آرامش منطقه یک اردو کشی نظامی باید صورت گیرد . شمال عربستان توسط قبایل لر اشغال شده که بعضی از آنها تخته قاپو هستند و بقیه مثل سگوندها و بیرانوندها و دیرکوندها فقط در زمستانها بجلگه می-

۱- در سال ۱۲۹۷ قمری مطابق با ۱۸۷۹ میلادی حکومت خوزستان سر جمع حکمرانی فارس و اصفهان بظل السلطان واگذار گردید و او در غره جمادی الاول همان سال برکز حکمرانی خود در اصفهان عزیمت نمود و جعفرقلی خان قاجار را از طرف خود نایب الحکومه خوزستان نمود لیکن رفته رفته شاه که از این بسط قدرت و وسعت قلمرو نفوذ ظل السلطان متوهم شده بود اطرافیان هم او را بیشتر می ترسانید در سال ۱۳۰۵ قمری (۱۸۸۷ میلادی) او را بطهران احضار و مجبور کرد از حکمرانی نواحی مزبور منجمله حکومت خوزستان استعفا و باصفهان تنها اکتفا کند و حکومت خوزستان به حسینقلی خان نظام السلطنه واگذار گردید . (مترجم)

۲- منظور قبایل عرب عراق و بین النهرین است که جزء دولت عثمانی بوده اند . مترجم

آیند و این قبایل در مسیر قشلاق و ییلاق خود بهر جا که بتوانند تجاوز می کنند و آنچه را بیابند غارت می نمایند و حتی گاهی بشهر دزفول دست اندازی می کنند .



منظره يك قبیله چادر نشین

در شمال شرقی بختیاریه هستند که بهرانه امنیت و نظم، بنام پادشاه قبایل ضعیف رالخت می نمایند ، بعلاوه در جنوب قبائل عرب علیه یکدیگر و همچنین با همسایگان ایرانی خود دائماً در جنگ و ستیز هستند . این قبایل عموماً برتری و سلطه شیخ خزعل شیخ محمره را قبول دارند و شیخ با اینحال باید لاینقطع با اعراب بنی لام که در خاک عثمانی میان دجله و کرخه متمرکزند بجنگد .

مرز ایران و عثمانی بر حسب قرارداد بنخط مستقیم از این ناحیه میگذرد ولی در عمل سرحد رودخانه کرخه است و بنا بر این منطقه ای طویل بطول ۲۰۰ کیلومتر و بعرض ۳۰ تا ۴۰ کیلومتر باقی می ماند که قبایل ترک نمی توانند با نجا آمد و ایرانیان غیر عشیره هم در آن قسمت جرأت رفت و

آمدندارند .

یاغیان و قاچاقچیه‌های دو کشور از این وضع برای تمرکز و تجمع بمنظور چپاول و غارت استفاده میکنند . این عده گاهی دامنه تجاوزات و غارتگریهای خود را تا حدود دزفول و شوشتر هم میکشند و آنها هستند که بطرف کشتی‌های بخاری که در کارون علیا رفت و آمد میکنند تیراندازی مینمایند و بکاروان «هیأت» حمله برده‌اند .

يك چنین واقعه‌ای بسیار ناگوار، سبب مداخلهٔ من و سیاست‌ماشد . ولی تمام مساعی و کوشش ما در تهران هم مانند اسلامبول بی نتیجه ماند . مقامات تهران پاسخ میدادند : یغماگران تبعه‌مان نیستند سلطان عثمانی مراجعه کنید و باب عالی اظهار میکرد جرم چون در خاک ایران واقع شده ازما کاری ساخته نیست و درحقیقت هیچک از دودولت وسیله‌ای برای سرکوبی مقصرین و اشرار نداشت .

من چون دیدم راه مستقیم ناصری مسدود است و بتحقیق انتخاب آن راه، مشکلات بسیاری هم مانند راه شلیلی برای مادر بر میداشت مصمم شدم کاروان را از راه قلعه بندر حرکت دهم . این راه در دو منزل طی می‌شد و از منطقه شیوخ دست نشانده شیخ خزعل میگذشت و چنین بنظر میرسید که در این راه هیچگونه خطری برای بارهای ما روی نخواهد داد . باین قصد بشیخ خزعل که همیشه نسبت بما حسن نیتی میداشت نامه‌ای نوشتم و او هم بهمه‌جا دستور صادر کرد و وزیرش حاجی رئیس را مأمور کرد یک سفینه که گنجایش یکصد صندوق محتوی ده تا دوازده تن بار داشته باشد در آب دز ، به قلعه بندر بفرستد .

حاجی رئیس پیشکار شیخ خزعل است و باید گفت در هر کاری که در عربستان روی میدهد دست او داخل است. مردیست وارد، زیرک و مؤثر که مانند شیخ همیشه با کمال مهربانی و خوشروئی حاضر بمساعدت با ماست.

شیخ خزعل خود در واقع پادشاه کوچک است. املاک او در منطقه عثمانی بمراتب بیشتر است از آنچه در خاک ایران دارد. دارای ارتش زمینی و نیروی دریائی مرکب از چند کشتی بخاریست. دسته موزیک او هر روز دوبار در فضای رودخانه کارون با آهنگ موزونی مترنم می شود. يك آتشبار توپخانه او که از نوع توپهای قدیم است در جواب کشتی های بخاری که هنگام عبور از شط العرب بسازمان دریائی او احترام میگذارند شلیک میکند.

قصر شیخ در فیلیه ۱ در ساحل شط واقعت و منظره بس زیبایی دارد. تالار بزرگ آن با فرش های نفیس و پرده های عالی مفروش و مزین است. اشیاء هنری و ظریف در آن جامثل مجسمه ونوس ۲ یا مجسمه های برنزی

۱- قصر فیلیه بر فراز تپه ای موسوم بکوت فیلی بنا شده و نام آن مأخوذ از نام همان تپه است و کوت فیلی ظاهراً محل سنگرهای لره های فیلی بوده که در سال ۱۲۷۳ قمری (۱۸۵۴ میلادی) ضمن قوای ایران برای جلوگیری از ورود نیروی انگلیسی ها بایران، بخوزستان و خرمشهر گسیل شده بودند و انگلیسها در این سال برای وادار کردن دولت ایران بترك محاصره هرات سواحل جنوب ایران را تهدید میکردند و نام کوت فیلی را برای نخستین بار در کتاب سفرنامه یاور فراهانی مبینیم که آنرا در سال ۱۲۷۳ قمری در شرح جنگ ایران و انگلیس تالیف نموده است. مترجم

۲- ونوس Venus الهه زیبایی در اساطیر رومی است و برابر آفرودیت یونانیها میباشد - مجسمه های متعددی از او ساخته اند که معروفترین آنها ونوس دومدسی Venus de Medicis، ونوس کالیپیژ Venus Callipyge و ونوس دکاپو Venus de Capoue، ونوس دو میلو Venus de Milo می باشد. مترجم

۱۴هـ و ساعت‌های آونگی زنگدار و تصاویر رنگی سلاطین اروپا در قاب‌های
 طلائی ذوق و سلیقهٔ عربی را نشان میدهد و این مصنوعات که از مغازه‌ها
 و فروشگاه‌های بزرگ ما تهیه شده اند هنوز بر چسب‌هایشان روی آنها باقیست.
 شیخ شخصاً نیز مهربان و نسبت با اروپائی‌ها صدیق است و پذیرائی
 از آنها هر اندازه بهتر باشد برای او لذت بخشتر است ولی با وجود
 این تمایلی که نسبت بخارجی‌ها دارد و باوصف تمجید و تحسین‌هایی که
 دولت هند بسبب دوستی او شیخ کویت از او میکند معیناً نسبت بدولت
 مرکزی ایران وفادار و صدیق است. ولی کدام حامی و پشتیبان است که
 خود مزاحم نباشد؟



«سرکار» یارئیس کارگاه در حال
 قلیان کشیدن

بهر حال تمام اقدامات لازم
 را برای استفاده از راه جدید انجام
 دادم و خواستم هدایت اولین کاروان را
 خود بعهده داشته باشم.

صندوق‌های محتوی عتیقات
 ما از دو نوع تشکیل میشوند: یکی
 آنهایی که وزنشان از ۸۰ کیلو گرام
 بیشتر نیست و می‌توان آنها را با
 قاطر و شتر حمل کرد. دیگر آنهایی
 هستند که سنگین‌ترند و برای حمل
 آنها بارابه و گاری احتیاج است.

۱ - Hébé الهه جوانی و دختر ژو پیترو و ژونون Junon و Jupiter است.

در پائیز گذشته يك ارابه نو و چهار چرخه با خود از پاریس آورده بودیم و ارابه دو چرخه دیگر بهم از بقایای يك گاری قدیمی، خود ساختیم بودیم بعلاوه چند دستگاہ زین و برك و یراق و مهار نونیز موجود داشتیم. بنابراین فقط چند سر دواب ککش باقی میماند که بایستی فراهم مینمودیم و این کار هم بمباشر هیأت موسوم بحسن واگذار گردید.

در مشرق زمین این قبیل امور را نمی توان بمستخدمین واگذار کرد زیرا بدون تردید آنها مبلغی از روی معامله برمیدارند و گاهی هم دوسه برابر حساب می کنند باین طریق که قیمت اجناس را برای اروپائیان بالا تر از حد معمول میگویند و از طرفی فروشندگان را بتخفیف بهساو ادا می کنند. اما من چون وضع بازار عربستان را می شناختم قیمت های گزاف را قبول نمی کردم. مستخدم من هم بدون شك انتظار حق العمل زیادی میداشت و باینجهت بهبانه های دروغین او مجبور بودیم در حدود ۱۵ روزی تا رسیدن قاطرها معطل شویم و عاقبت برای براه افتادن من ناگزیر شدم بشیوخ مجاور مراجعه کنم و آنها چند شتر و قاطر بشرط اینکه اگر از بین رفتند و یا دزدیده شدند از عهده غرامت بر آیم در اختیار ما گذاشتند.

ناامنی منطقه ایجاب می کرد اینگونه پیش بینی ها بشود بطوریکه چند روز پیش از این تاریخ وقت صبح ما خود ناظر و شاهد بودیم که در حدود چهل ماده گاو متعلق بیکی از روسای کوچک مر را که نزدیک بقلعه چادر زده بود چگونه بغارت بردند. در آنروز ماده گاو ها از حصارى که شب رادر آنجا استراحت کرده بودند خارج شدند و اعراب تبعه عثمانی

هم از پیش در کمین بودند. چندتن از آنها گاوها را دور کرده و جلوراندند و بقیه با تیر اندازی جلو تعقیب کنندگان را گرفتند ولی یکتن از آنها کشته شد. ما میخواستیم محمولات خود را در دو کاروان بفرستیم زیرا تعداد بسیاری از صندوق هاسنگین بودند و بایستی با ارا به حمل میشدند. بدین ترتیب روز حرکت نخستین کاروان روز ۲۰ مارس (۱۶ صفر) تعیین شد ولی بعد بعلت بازگشت دادن وسائل حفاری و واگونها و خط آهنها و سر و صورت دادن بموضوع نفرات نگهبان قلعه که هنگام تابستان در شوش می ماندند روز حرکت به ۱۳ موکول گردید. دو نوکر میبایستی در قلعه می ماندند و دو نفر با شترها و اسبها و قاطرها تادز فول برونند و چهار

نفر دیگر هم بمرخصی بتبریز که وطنشان بود میرفتند.

روز ۲۲ بعد از ظهر هر دو ارا به بارگیری شده و حاضر بودند. زین و برگها و یراقها هم برای قاطرها آماده و بارها بطور مساوی تقسیم گردید.

روز ۲۳ میبایستی صبح زود حرکت می کردیم ولی بسبب باران و طوفانی که روی داد حرکت ما بتاخیر افتاد. گاریها و ارا به ها



سرکارگر محلی

۱ منظور خطوط آهن کم عرضیست که در کارگاههای حفاری احداث میکنند و میتوان آنرا بسهولت برچید. (مترجم)

را از قلعه تا دشت بكمك نفرات پايين آورديم و در آنجا قاطرها را كه بهيچوجه عادت بكشيدن گاري نداشتند بارابه هابستيم و اين خود كارچندان آساني نبود زيرا بعضي از آنها رم ميگردند و برخي تن بيسته شدن نمي- دادند و عاقبت هم موفق نشديم تمام آنها را بكشيدن ارايه ها و اداريم و چنين بنظر ميرسيد كه اين گاري بزرگ براه نيفتد. در اين ميانه يكي از قاطر ها نيز لگد سختي بچانه سر كارگر شوسون زد و بقسمي كاري بود كه او مجبور شد براي بستن زخم خود بقلعه باز گردد. من كه ناظر اين عمليات بودم افراد را تشجيع و تشويق مي كردم و عضو ديگر هيأت ر. دو مكنم^۲ هم بعمله ها كمك مي كرد و براي بكار واداشتن آنها خودش گاري را بجلو ميراند.



قلعه فرانسويان در شوش كه دمورگان در سال ۱۸۹۷ ساخته است

اين سروصدا ها در پاي تپه تاريخي باروي شوش پرده جالبسي بود : قلعه ما بسبك قلعه هاي قرون وسطي قد برافراشته بود و استحكاماتي را كه مجاهدان جنگهاي صليبي و اهالي ژن^۳ در سواحل آسيا احداث کرده

۱.- Chausson.

۲.- R. de Mecquenem.

۳.- Gêne.

بودند بخاطر میآورد. دامنه دشت پهناور شوش که هنوز سبز بود و جنگل های تیره کرخه در میان آن چون لکه های دیده می شد و قلل پوشیده از برف جبال پشت کوه حدود آنرا مشخص مینمود. دورتر از این صحنه گسترده شده بود. در نزدیکی ما، میان تپه های باستانی، گروه شترها و قاطرها و اشخاص جمع بودند و میکوشیدند تا هر چه زودتر مجسمه های شاهان عیلام و تزئینات از یاد رفته معابد و کاخهای آنان را از جایگاه اصلیشان دور کنند.

سواران عرب بر شگفتیهای این پرده میافزودند. آنها محافظین ما بودند که شیخ حیدر^۱ دوست و همسایه مافرستاده بود و پسر ارشد او آنها را رهبری میکرد و او وظیفه داشت ما را تا منطقه شیخ خریط^۲ که با او خویش ولی دشمن می بود برساند و جرأت نداشت پیشتر برود.

مهمیزها بپهلوی ما دیانها نزدیک شد و سواران بطور جالبی بتاخت و تاز در آمدند و در آن حال بتیر اندازی پرداختند و با این عمل میخواستند آمادگی خود را برای هر گونه مبارزه و جنگی اعلام کنند.

بالاخره دو ممکنم و من براه افتادیم و قرار شد شنویه Chenevier و شوسون با کاروان دوم همراه باشند. راه از روی تپه اپدانه صعود کرده و از آن طرف سر ازیز میشد و شیب آنهم خیلی تند بود. من خیلی سعی کرده-

۲۰۱ - شیخ حیدر رئیس قبیله آل کثیر شوش (بیت کریم) و شیخ خریط پسرعم او بوده است. (مترجم).

۳ - دشمنی ایندو نفر برای ریاست قبیله آل کثیر و بتحریک شیخ خزعل میبود که بنا بر سیاست حکومتی خود همیشه میان سران قبائل و بستگان شیوخ اختلاف و دشمنی می انداخت و از ضعف آنها بفرصت خود استفاده می کرد. (مترجم).

بودم راهی کوتاه تر و میان بر انتخاب کنم و آن راه ، راه عرضی بود و لسی



رئیس يك گروه كارگر
دزفولی

رانندگان ارابه های ما ناشی بودند بالنتیجه گاری بزرگ باپشته ای برخورد کرد و مال بند آن شکاف برداشت . شوسون که حرفه اش نجاریست و از ابتدا هم مال بند آن گاری را خود اوساخته بود آنرا بطور مختصری تعمیر کرد و براه افتادیم .

قسمت بد راه تمام شده بود و تقریباً بزمین های مسطح و جلگه رسیده بودیم . قاطرها هم بالاخره بکارتازه خود آشنا شده بودند و کاروان باین ترتیب تا اندازه ای بانظم و ترتیب راه خود

را می پیه-ود . این کاروان بغیر از دو مکنم و من ازد و نفر نوکر ، پانزده عمله ، یک زن پیر نانوائ هیأت ، ده نفر سوار ، هفت هشت نفر قاطرچی ، چهار شتر بان ، دو گاری که یکی باهفت قاطر و دیگری باسه قاطر کشیده می شد ، پانزده قاطر بارکش و دوازده شتر تشکیل می گردید .

راهنما و بلد کاروان ماموسوم به حسن بود و ما او را بمناسبت اینکه با مهارت خاصی آواز شغال را تقلید می کرد ابو شغال میخواندیم . شغال اصلی او اسب دزدی بود . شبها در اطراف و حوالی سیاه چادرها و بنه ها می گشت و همینکه موقع و وقت مناسبی برای دستبرد می یافت با تقلید آواز شغال ، رفقا و یاران خود را آگاه می کرد . من او را پیشاپیش به ناصری فرستاده بودم تا کشتی را بمحل مناسبی بیاورد و راه آسانتری برای گاریها



عزیمت کاروان

پیدا کند و بطوریکه او تأکید می کرد دوز راه در پیش میداشتیم . از شوش تا قریه سید احمد^۱ بنا بگفته او هفت فرسخ و یا در حدود ۴۵ کیلو- متر^۲ می بود . مامیایستی ابتدا در حدود بیست کیلو متر از دره شاوور را می پیمودیم و در این منطقه در همه جا زمین آبیاری شده بود و گاری ها تا محور چرخها بگل فرو می رفتند . مییایستی از نهیهای کوچک و متعددی می گذشتیم . من باتفاق چند نفر عمه مجهز بپیل و کلنگ پیشاپیش کاروان میرفتم و دستوراتی در مورد باز شدن راه و بر طرف ساختن موانع میدادم . مکنم با ارا به ها می آمد و برای اینکه رانندگان را هدایت و راهنمایی کند کرا را از اسب پیاده می شد و در رانندگان گاری بعمله ها کمک می کرد . بهر مانعی که بر می خوردند فریاد دسته جمعی بلند میشد و از پیغمبر و از تمام

۱- دمورگان در متن سفر نامه خود «جرقه» بمعنی گروه خیمه ها و مجموع چند خانوار نوشته ات و آنرا صحیح لفظ جر که دانسته که از اعراب شنیده زیرا در تلفظ اعراب خوزستان، قاف این کلمه بصورت کاف فارسی گفته میشود ولی در هر حال منظور قریه است.
(مترجم)

۲- دمورگان هر فرسخ را پنج کیلومتر محسوب کرده و حال آنکه هر فرسخ ایرانی معادل شش کیلومتر است . (مترجم)

امامها استمداد می جستند و میگفتند **یاالله، یا محمد، یا علی، یا خدا...**
در موارد سخت بایستی ارا به بزرگ را از قاطرها بازمی کردند و همگی
برای بیرون آوردن آن از باطلاقها یا از نهرها دست بکار می شدند. مهار بند
گاری راهم برای اینکه تا بمنزل برسیم سیم پیچی کرده و با تسمه آهنی
محکم بسته بودند.

من با سوارهای عرب گرم صحبت بودم که **حسن** رسید و اطلاع
داد به **شیخ خریط** خبری از رفتن ما بمنطقه او نرسیده است.
به **حسن** بانگ زدم - چطور؟ من یک قاصد مخصوص فرستاده ام.
- بله، ولی قاصد نرفته است.

- چطور نرفته است؟! سهر و زاست او را فرستاده ام!
- صحیح است اما او هنوز اینجا است و نامه شما پیش اوست.
آن عرب را که بعنوان قاصد فرستاده بودم آوردند و نامه مرا نشان
داد. بی اختیار فریاد زدم:

- پدر سگ! چرا کاغذ مرا نبردی!

- برای اینکه می ترسیدم!

پس از اینکه ناسزا و دشنام زیادی بآباء و اجداد او گفتم خواستم
مجدداً او را روانه کنم. اما اومی ترسید و عرب دیگری با اسم **جاسم** که از
بهترین قاصدهای **شیخ حیدر** بود داوطلب شد نامه را ببرد و در ظرف پنج

۱- این گونه توهینها که بوسیله یکانگان نسبت با افراد ایرانی صورت می گرفته
است شایان بسیار توجه است و میرساند که هر وقت پای مصالح آنها بمیان می آمده حتی اشخاص
دانشمند هم از ایراد هر گونه توهین و ناسزا خودداری نمی کرده اند (مترجم)

دقیقه جامه‌های خود را از تن دور کرد تا لباس مندرس و ژنده‌ای را که مناسب حال يك قاصد بود بپوشد و جست و خیز کنان بسمت قریه شیخ خریط که دوازده کیلومتر از مفاصله داشت روان شد و با وضعی که اورفت اگر هم او را در راه لغت می کردند چیز قابلی بدستشان نمی آمد .

موضوع قاصد ، واقعه‌ای را که در زمستان گذشته در عربستان روی داده بود بخاطر من آورد :

والی پشتکوه که از خدمتگزاران بزرگ اعلیحضرت پادشاه ایران است مأمور سرکوبی قبایل جسور و سرکش سگوند شده بود که شهر دزفول را غارت کرده بودند . و او خود بفرماندهی نیروی مزبور بادو هزار نفر تاسرحد ولایت خویش پیش آمد و در نظر گرفت شبانه از رودخانه کرخه گذشته **سگوندها** را که در ساحل چپ رودخانه مستقر شده بودند غافلگیر کند . یکی از خانهای لرحد و شوش بنام **علی مردان** که **سگوندها** او را هم غارت کرده بودند و بار دوی **والی** پناه برده بود مأمور شد وضع گدار ایوان کرخه را بررسی و تحقیق کند .

فردای آن روز **علی مردان** ^۱ بازگشت و اظهار کرد : « وضع گدار بسیار خوب است و آب تا زیر زانو بیشتر نیست » .

۱- علی مردان پسر کریم خان فیلی است که رئیس طایفه عمله شوش بود و چون کریم خان در سال ۱۳۲۸ قمری درگذشت او بریاست طایفه رسید . دوران ریاست علی مردان خان با اختلافات و مشاجرات میان او و طایفه آل کثیر شوش گذشته است زیرا برادرزاده او غلامرضا خان که داماد شیخ حیدر رئیس آل کثیر شوش بود سهم پداری خود را از او مطالبه می کرد و شیخ حیدر نیز بر غلظت ماده آن اختلاف می افزود و دامنه این مشاجرات تا سال ۱۳۳۳ قمری هم کشیده شد تا اینکه در تابستان این سال علی مردان خان بقتل رسید (مترجم)

قوای والی بحر کت در آمد و در حدود ساعت ۱۱ شب بساحل راست رودخانه رسیدند. دیگر میبایستی از رودخانه گذشت. اولین سوار وارد آب



یک نفر لر

شد و آب او را با اسبش در غلتانید و غرق کرد. سه نفر پیاده دیگر هم به همین سر نوشت گرفتار شدند زیرا عمق آب در گدار بدو متر میرسید و جریان آب نیز بقسمی سریع بود که مقاومت در برابر آن ممکن نمی شد.

پس علی مردان چه تحقیقی کرده بود؟ هیچ جز اینکه هنگامی که باشتاب بطرف رودخانه میرفته است با عربی مصادف می شود و او را مأمور می کند از وضع گدار برای او خبر بیاورد و خود در آن منزل باستراحت و کشیدن قلیان مشغول میشود. عرب هم کار را بدیگری واگذار میکند و مانند علی مردان باستراحت می پردازد. فردای آن روز چون از عرب دومی خبری نمی رسد عرب اولی نزد علی مردان میرود و میگوید گدار قابل عبور

است و خان هم سخن او را راست می پندارد و باطلاع والی میرساند .
 والی پس از واقعه غرق شدن چهارتن از کسان خود ، ناگزیر شب را
 تا صبح صبر می کند تا روز شود و محل عبور را از نو اکتشاف کنند اما چون هوا کمی
 سرد بوده است افراد نیروی والی برای گرم کردن خود آتشی روشن کرده
 بودند و روشنایی آتش موجب شده بود **سموندها** از وجود آنها باخبر
 شوند و با شتاب دست و پای خود را جمع کرده قبل از آنکه صبح و آسمان روشن
 شود باینه وحشم از دسترس والی دور شدند .

اغلب عملیات سوق الجیشی در ایران باین وضع انجام می گیرد .
 ما بتدریج پیش می رفتیم و جز برای اربابها، مشکل بزرگی در راه
 ما نبود . گاری کوچک دو چرخه که بار آن دو صندوق بود ، توسط دو قاطر
 بر احتی کشیده میشد و شترها و قاطرهای بارکش همیشه پیشاپیش کاروان
 بودند و حتی گاهی بانتظار رسیدن ما چند لحظه ای بچرا سرگرم میشدند .
 فصل بهار بود و علفهای تر و تازه بفر اوانی یافته میشد و همه جا عطر گلهای
 پنیرک و شیرین بیان بمشام میرسید .

در قلعه فلاتی که دره **شاوور** را از **آبدز** جدا میکند پسر شیخ
حیدر پیش آمد و گفت : اینجا دیگر سرحد ماست و بما اجازه بدهید
 مراجعت کنیم « باو گفتم: نه ، تا کسان **شیخ خریط** نرسیده اند شما نباید
 بروید « .

— کسان **شیخ خریط** دشمنان ما هستند و ما را خواهند کشت .
 — مسلماً اینطور نمیشود . مگر شما بامن و در حمایت من نیستید ؟
 خواه ناخواه آنها در معیت ما براه خود مداومت دادند و ما به—

هفت شغال که مجوع هفت تپه دستبست رسیدیم .

از اینجا بعد راه بسمت مشرق متوجه میشود و ما از شاوور دور میشویم و از این پس آبی بر سر راه نیست. دیگر موقعی بود که باید توقف می-کردیم و شب را در آنجا بسر میبردیم زیرا تقریباً دو ساعت از ظهر میگذشت و ما در حدود ۱۰ کیلومتر راه را در پنج ساعت پیموده بودیم .

سوارهای شیخ حیدر بازمیخواستند ما را ترك بگویند و من با آنها گفتم : وظیفه شما این است که با ما باشید . اگر ماهنگام شب در اینجا مورد حمله ای واقع شوید شما مسؤولید . شما باید تا رسیدن سوارهای دیگر ، نگهبان ما باشید .

چون دیدم میخواستند حرفی بگویند ورشته صحبت را بکشند گفتم بس است مرا خسته کردید . من بشکار میروم و شما هم خودتان میدانید هر طور میخواهید بکنید سپس تفنگ خود را برداشته و دور شدم . با آنکه در این منطقه شکار فراوان است من قصد شکار نداشتم بلکه میخواستم دو تپه باستانی را بازدید کنم که بر اثر وجود سفالهای شکسته و آجرهایش بقدمت آنها پی برده بودم و از فرایکی از آنها تپه دیدم که گروه سواران شیخ حیدر کاروان را ترك گفته اند و از توقفگاه ما دور میشوند . بارفتن آنها دیگر جز یک کارابین گراس و تفنگ شکاری سلاح بیشتری در کاروان باقی نمی ماند و بیم خطر میرفت لیکن من امیدوار بودم که سوارهای شیخ خر بیط بزودی خواهند رسید ولی ناگهان دیدم که سوارهای شیخ حیدر که دیدند کسی بسراع آنها نرفت و اصراری در ماندن آنها نداشتند خود از نیمه راه بازگشتند و من وقتی

۱- این محل امروز بنام «هفت تپه» و ایستگاهی است بر سر راه آهن تهران و اهواز . (مترجم) .

بکاروان مراجعت کردم آنهارا در کنار آدمهای خود دیدم که نشسته و مشغول کشیدن قلیان و نوشیدن چای بودند و رجز - خوانیها در باره شجاعتهای خود می کردند. اما آنها حق داشتند بترسند زیرا احتمال میرفت شیخ خریط از موقع استفاده کرده پسر شیخ حیدر را دستگیر و واگذاری او را موکول بشرایط سنگینی کند .

علت این منازعات وزد و خورد هادر قبائل عرب معمولا جز سرت چند سرگوسفند یا کشمکشهایی که در موقع آبیاری اراضی و چرانیدن احشام و اغنام می کنند و یا موضوع فصل^۱ چیز دیگری نیست . دوستی و اتحاد آنها هم ثباتی ندارد چه همینکه یکی از دو قبیله دوست بعللی ضعیف شود و قادر بمقاومت در مقابل تجاوزات و زور گوئیهای دیگران نباشد خانوارهای آن بقبایل مجاور می پیوندند و حتی بمیان دشمنان قدیم خود میروند . بسیار اتفاق افتاده است که ما از فراز قلعه شوش ناظر و شاهد جنگهای قبائل بوده ایم . در این مواقع جنگجویان بطور تفرقه و پراکنده و از خیلی دور تا فشنگرهایشان تمام شود بطرف یکدیگر تیر اندازی میکنند. آنگاه بی آنکه دلیری و شجاعتی از خود ظاهر کنند با سلاحهای دستی حمله می برند ولی با اینحال مجروح و کشته هم خواهند داشت و مجروحین خود را برای معالجه

۱ - فصل بمعنی حل اختلافات دو طایفه است بوسائلی غیر از معامله بمثل اگر یکی از افراد طایفه ای بدست طایفه دیگر کشته شود برای اینکه قتل مذکور با قتل دیگری جبران و تلافی نشود خانواده قاتل باید از دو تا هفت دختر و یا از احشام و اغنام باندازه ای بخانواده مقتول بدهند که رضایت آنها را جلب نمایند و این عمل را فصل گویند و عمل فصل در محضر شیوخ طایفه و در محاکم سادات و پیر مردانیکه واقف برسوم و آداب قومی هستند صورت میگردد. (مترجم)

و مدد او پیش مامیآورند و باین جهات ماجراحی را خود بخود آموخته ایم و عموم اعضای هیأت میتوانند گلوله ای را با سانی ویی آنکه موجب درد و شکنجه شخص مجروح باشد از بدن او بیرون آورند .

اسبها هم در این معرکه ها از آسیب گلوله و جراحت مصون نیستند، چنانکه روزی من يك خان لُر را دیدم که بسبب مجروح شدن مادیانش خود را بگردن او آویخته بود و مثل اینکه برادرش بطور مهلك و خطرناکی زخمی شده باشد اشك می ریخت .

شب فرا میرسید ولی جاسم هنوز از قریه شیخ خریبط مراجعت نکرده بود . ما در چادر خود گردهم جمع شده بودیم که ناگهان خبر رسید عده ای سوار از افق دور دیده میشوند . بی تأمل چندتن از آدمهای شجاع ما بروی اسبها جسته و شتابان بطرف سوارها تاختند . رئیس محافظین ما خود را بروی تل صندوقها رسانید و چندتیر تفنگ بهوا شلیک کردومی - خواست به ما حمله بفرماند که ماهشیا ریم ولی سوارانی که از دور میآمدند سوارهای شیخ خریبط بودند که جاسم بسراغ آنها رفته بود ، و آنها چون رسیدند نزد من آمدند و اظهار خدمتگزاری کردند و من بفارسی جمله ای را که از همان روزهای اول ورود خود بایران یاد گرفته بودم در جواب آنها گفتم :

- ما هم انعام خوبی بشما خواهیم داد .

این گروه نگهبانان جدید همه با کار این های خوب مارتینی پی بودی Martini-Piboudy که عموماً مگسک آنها را میشکند مجهز بودند ولی وجود مگسک برای مسلمانانی که قبل از فشار آوردن روی ماشه تفنگ از

خدا و محمد و علی استمداد میجوید و بهیچ حامی و پشتیبان دیگری
متوسل نمی شود ، چه ارزش و اهمیتی میتواند داشت!

یکروز ممکنم از یکی از این وحشی ها پرسید از مگسك چطور
استفاده میکنید ؟

عرب جواب داد - خیلی ساده . وقتی دشمن زیاد باشد شکاف درجه
را بالا میگذاریم و اگر دشمن یکی باشد آنرا کاملاً پائین می آوریم .
از اینجا خوب استنباط میشود که این اشخاص با آنکه اوقاتشان
بیشتر بتیر اندازی میگذرد تا چه حد در کار خود ناشی هستند .

آدمهای شیخ حیدر و شیخ خریط ابتدا چپ چپ یکدیگر نگاه
میکردند اما بتدریج دوست و گرم شدند . نوشیدن جای هم برفاقت آنها
کمک کرد و طولی نکشید که با وضعی تقریباً صمیمی و یگانه پیش یکدیگر
نشستند .

با وجود آن همه محافظ و نگهبان باز شب آشفته ای بر ما گذشت . نا
صبح این اشخاص یا سروصدای کردند ، یا یکدیگر را با آواز بلند می -
خواندند و یا قاطرها از داخل کاروان می گریختند و بالنتیجه ما آسایشی
نداشتیم . بعلاوه از چند ماه پیش تا آنروز ، این نخستین شبی بود که در
بیابان منزل کرده بودیم و مادر این مدت هر شب در قلعه و در پناه دیوارهای
مستحکم آن ، دور از سروصدای شغالها و آواز و مشاجرات کارگران و آدم
های خود می خفتیم . اینك این شب پر آشوب برای ما پیش آمده بود .

فردای آن شب ، سپیده دم براه افتادیم . سواران شیخ حیدر اجازه
خواستند که مراجعت کنند و خیلی میل داشتند انعام خود را هم دریافت

نمایند اما چون میبایستی کاروان دوم ما راهم تا همین جامی رسانیدند بهتر بود در دادن انعام آنها تامل می شد تا مطمئن شویم که از وظایف خود نسبت به شنویه و شوسون کوتاهی نکنند .

راه ما از نزدیکی هفت شغال می گذشت. ممکنه و من که سابقه برای این چندبار آنجا را بازدید کرده بودم ، از موقع استفاده کرده به باز دید آنجا رفتیم .

هفت شغال محل یک شهر قدیم و وسیعی است که از رودخانه شاوور چندان دور نبوده. این شهر بر کنار نهری قرار داشته است که از بالا دست ایوان کرخه از رودخانه کرخه منشعب میشده و بطرف جنوب امتداد مییافته است و آثار و بقایای آن نهر همه جا دیده میشود .



ایوان کرخه - ویرانه قصر کاخ ساسانی

شیار دیگری هم که در آن طرف ویرانه هاست بقایای نهر دومی را کوچکتر از نهر اول، معلوم میسازد و حلقه چاههای بسیاری نیز دیده میشود که امروز پر شده اند راه قدیم که شوش را به اهواز متصل میکرد از اینجا میگذشته است و ارتش اسکندر پس از غارت و انهدام کاخ اردشیر برای عبور از رودخانه کارون و پل قایقی که بوسیله نه آرک^۱ تهیه شده بود باید از همین جا عبور کرده باشد.

در بازگشت برادر شیخ خریمط مرابصحت گرفت. دروغها می گفت و آدمهای شیخ حیدر را متهم میکرد که عرق گیر اسب او را دزدیده اند و از انعامی هم که باو وعده کرده بودم اظهار امیدواری و خشنودی مینمود و بالاخره اجازه خواست برای خوردن ناهار باآبادی که در چند کیلومتری بود برود و مرا از پر حرفی خود آسوده کرد.

در این جلگه که راه ماست هیچ درخت و گیاهی وجود ندارد - فقط گاهی چند بوته علف خاردار دیده میشود که چون لکه های تیره رنگی بر دامن ساده و زرد فام زمین جلوه میکنند و گاهی هم چند خرگوش وحشی و شغال غفلة^۲ سر راه ظاهر میشوند که سگ شکاری ما، دوک^۳، آنها را تعاقب میکرد و چون با آنها میرسید باز یکنان بازمیگشت و این کار برای او جنبه تفریح و ورزشی داشت اما برای شغالها شوخی دلپذیری نمی بود.

راه در این قسمت خوب است و ما با تندی پیش میرفتیم. آسمان پوشیده از ابر بود و بهمین سبب مالهای ما کمتر از روز پیش خسته بنظر

۱ - Néarque یکی از افسران یونانی سپاه اسکندر بود که در معیت او به ایران و هندوستان رفت و سواحل آسیا را از رودخانه سند تا فرات نخستین بار او کشف کرده است. (مترجم)

می آمدند . در افق دور ارتفاعاتی دیده میشد که چندان بلندی نداشتند و من آنها را پیش از این بار هم باز دیده بودم .

در دوره های باستانی ، عیلامی ها ، برای اینکه بتوانند آب شاوور را که در آن زمان شعبه ای از کرخه بوده بنقاط دوردست ببرند این تپه ها را بریده بودند و این کار پر زحمتی بوده است که برای آبیاری جلگه انجام داده بودند و امروز هم باز همان رودخانه شاوور این اراضی را مشروب میکند .

برای خوردن ناهار در بین راه توقف کردیم . در چند کیلومتری ما يك قبیله كوچك چادر نشین ، چادر زده بودند و چند سوار هم در حوالی مادیده شدند و آنها سید احمد و آدمهایش بودند که از سر کشی گندمزار - های خود باز میگشتند .

سید احمد^۱ پیر مرد تنومند است و چشمانی تیز و نافذ و سیلپهایی کوتاه دارد ولی ریش او بلند و سفید است . لباس بسیار تمیزی می پوشد و عمامه سبز و بزرگی بر سر میگذارد و آن نشانه این است که از اعقاب پیغمبر می باشد .

در ایران هزاران نفر هستند که خود را سید معرفی می کنند و آنها مسلمانانی می باشند بسیار متعصب . دروغگو ترین ، طماع ترین و تنبلیترین کسانی هستند که می توان یافت . از خدمت نظام و پرداخت مالیات معافند . از هر چیز حقی دارند و معمولاً از موقع و وضع خود سوء استفاده می کنند .

۱ - این شخص پسر سید مطلب پسر سید احمد است و بازماندهگان او امروز بسادات قماطی و سادات سید احمد (مأخوذ از نام سید احمد اول) معروفند و قماط قریه ایست در ۱۲ کیلومتری ایستگاه آهودشت (سومین ایستگاه راه آهن بین شوش و اهواز بعد از ایستگاه شوش) .

ولی شیخ سید احمد با وجودی که از سادات است بسیار مهربان و معنوی (غیر مادی) است .

سالها پیش ، من در ایران يك منشی ایرانی داشتم موسوم بسرتیپ۔ حاجی سید فضلعلیخان که تحصیلات نظامی خود را در دانشکده افسری سن سیر^۱ تمام کرده بود . ولی من او را از کار جواب گفتم زیرا پیوسته شش روز از هفت روز هفته رامست و بیهوش بود و قسمی که در ایران معروف بود ، این بزرگوار کلیه املاک خود را صرف عرق و شراب کرده بود و بهمین جهت با آنکه از يك خاندان تروتمند آذربایجان می بود هنگامی که من او را در سال ۱۸۹۷ (۱۳۱۵ قمری) بمیرزائی خودانتخاب کردم از بی چیزی دنبال کاری می گشت .

وقتی از تهران به شوش می آمدم نرسیده به سلطان آباد^۲ ، سرتیپ که در جلو عده ماحرکت میکرد با پیر مرد محترمی بر خورد که بر الاغی سوار بود و عمامه سبزی به پهنای دو پا بر سر داشت . سرتیپ خطاب پیر۔ مرد گفت :

– سلام علیکم عموجان!

– وعلیکم السلام پسر عم من!

(سیدها هم مانند شاهزادگان خود را عم و عم زاده یکدیگر میخوانند)

۱- سن سیر - Saint - Cyr قریه ایست در نزدیکی پاریس و جزء شهرستان Versailles. دانشکده افسری ارتش فرانسه از سال ۱۸۰۸ میلادی در این قریه دائرو بنام آن سن سیر نامیده شده است. چون در حین جنگ دوم جهانی بر اثر بمبارانهای هوایی ساختمانهای دانشکده مزبور بکلی ویران گردید ، دانشکده مذکور به کومنت کیدان (Coetquidan) واقع در جنوب غربی شهر رن ennes و مجاور جنگل پمپون Paimpont انتقال یافت. (مترجم) .

۲- منظور شهر اراک امروزیست

- شما اهل سلطان آباد هستید؟
- بلی! برای خدمت حاضر م.
- چه خوب! عمو جان، آیا سلطان آباد شهر خوبیست؟
- بلی! البته! آب خوبی دارد، درخت‌های خوبی دارد، کاروانسراهای خوبی دارد.

تبرستان
www.tabarestan.info

- ممنونم! خدا شما را حفظ کند!
- دست خدا به همراه شما!
و سر تیب موقعی که می‌خواست از پیر مرد جدا شود از او پرسید:
- اما راستی عمو جان بگو بینم در سلطان آباد شراب و عرق و

گوشت خوک پیدا می‌شود؟

- لااله الا الله! لااله الا الله!

پیر مرد در حالی که دست‌هایش را بطرف آسمان بالا برده بود باتشویش و ناراحتی دور شد زیرا.

سید اولاد پیغمبر و شراب! الکل! گوشت خوک!

همه سیدها هم مانند سر تیب حاجی فضلی خان متجدد نیستند.

آن‌ها اروپائیان را بچشم پست نگاه می‌کنند و قدر و منزلت خود را بادست دادن به «سک ارمنی‌ها» پائین نمی‌آورند.

بعد از خوردن ناهار دو باره براه افتادیم. من در جلو کاروان می-

رفتم و باشیخ پیر صحبت می‌کردم. او در صحبت‌هایش بقدری کلمات عربی بکار میبرد که فهم آنها خالی از اشکال نبود. از من پرسید:

— آیا مملکت شما جزء انگلستان است؟ انگلیسیها فرنگی هستند؟
شما هم آیا فرنگی هستید؟ کشور شما از اینجا خیلی دور است؟ آیا شما هم
مثل ما زیر سیاه چادر زندگی میکنید؟ شما هم اسب دارید؟ شهر دارید؟ آیا
بدریا نزدیکید؟

بهر زبان شرقی هم اگر بسؤالات او پاسخ می گفتم جز تلف شدن وقت
حاصلی نمیداشت — ناگزیر بهرانه اینکه باید بگاریها سرکشی کنم از او
عذخواست خود را به من رسانیدم که از همان بدو امر بافر است دریافته
بود گفتگوی مفصل و پیچیده ای بمیان خواهد آمد و خویش را بکنار کشید
سید هم پس از رد و بدل کردن تعارفات و خداحافظی از ما جدا شد .

آسمان بیش از پیش از ابر پوشیده میشد و باد جنوب غربی ابرهای
تیره و متراکمی از خلیج فارس میآورد . از بیم باران ، هر چه ممکن بود
بر سرعت راه پیمائی خود می افزودیم . اما رفته رفته بزمینهای زراعتی نزدیک
میشدیم و بنهرها و جویهای متعدد بر میخوردیم . من پیشاپیش کاروان آنچه
که ممکن بود بوسیله کارگرها راه را برای عبور ارا به ها و کاروان بازو
آماده میکردم و ممکنم که تا زانودر آب و گل فرو میرفت بحرکت گاریها
کمک میکرد و آدمهارا در کار ترغیب مینمود .

بالاخره باران هم باریدن گرفت و زمین جلگه که از رس نرم بود
بزودی طوری شد که پای آدمها و مالها روی آن میلغزید و عبور برای
گاریها و مالها و شترها بسیار دشوار گردید . ما عجله داشتیم خود را به
آب دز که جنگلهای آن در ده کیلومتری دیده میشد برسانیم
ولی باران ملایم ، سیل آساشد و بزودی جلگه بصورت مرداب و باطلاق

شتردارها، چون بقریه سید احمد رسیدیم، بارشترها را پائین آوردند و دیگر حاضر نبودند قدمی جلو تر بروند و ما هم نمی توانستیم آنها را ترك بگوئیم ناگزیر متوقف شدیم و در حدود پانصد متری آبادی بارانداختیم. این عمل بکلی برخلاف روش معمول من بود. زیرا من همیشه سعی می کردم آنچه ممکن است دورتر از آبادیها و مردمان بومی رحل اقامت بیندازم ولی این بار ما مجبور بودیم از میان آبادی عبور کنیم.

باران بند آمد و بطوریکه پیش بینی کرده بودم جمعیتی فراوان برای دیدن و تماشای ما و ارا به های ما جمع شدند. قبل از ما حتی يك نفر اروپائی هم از آنجا نگذشته بود. این عده مردمان کنجکاو که گرد ما حلقه زده بودند واقعا زحمت ما را فراهم می ساختند و اما اگر در فرانسه يك کاروان چینی یا تاتاری در يك آبادی از اورنی^۱ یا برتانی^۲ بار بیندازند چه پیش خواهد آمد؟ با این حال این جمعیت رنگارنگ خیلی جالب می بود.

مردان قوی هیکل که خود را در لباسهای ژنده ای پیچیده بودند با آواز بلند حرفهای دور از نزاکت در مورد ما می گفتند. زنها که اکثرا جامه هاشان سرخ رنگ بود و با حلقه های نقره دستها و مچ پاها و گوشها و حتی بینی^۳ خود را زینت کرده بودند جیغ می کشیدند، قاه قاه می خندیدند و دندانهای

۱ - Auvergne

۲ - Bretagne

۳ - حلقه هایی را که زنان عرب بچ پای خود می بندند خلخال و آنها را که

بینی می آویزند خزامه میگویند. (مترجم)

سفید و جالب خود را بیرون می انداختند. اطفال برهنه و یانیمه عریان تا لابلای بارها پیش می آمدند. بالاخره ورود پسر شیخ و چند نفر مسلح، کمی انبوه جمعیت را عقب زد و ما توانستیم بزودی چادرهای خود را برپا کنیم.

باران بازشروع شد و ما را از زحمت ازدحام اهالی آسوده کرد ولی این آسودگی چندان طول نکشید زیرا بمحض اینکه آسمان کمی باز شد،



کودکان عرب

باز تمام آنها در جمعیت و بدنبال سید احمد که برای معرفی شیخ عبدالحسین برادر شیخ فرحان^۱، متنفذترین اشخاص منطقه، بدیدن ما می آمدند،

۱- شیخ فرحان پسر شیخ اسد و از تیره بیت سعد آل کثیر بوده و این قبیله جز قبایل اطراف دزفول هستند و شیوخ این قبیله سالها در تحولات و وقایع جاری در خوزستان مؤثر بوده اند چنانکه شیخ حداد که پیش از شیخ اسد ریاست قبیله را داشته است مدتها باداعیه سلطنت، آشوبی برپا کرد و خود را حداد شاه خواند و سکه بنام خود زد تا اینکه بالاخره توسط شاهزاده اردشیر میرزا حکمران خوزستان دستگیر

بقیه باورقی در صفحه بعد

باز گشتند.

شیخ پیر^۱ پس از سلام و تعارفات معمول، پرسید: ابو سبیل کجاست؟ من میل دارم او را بینم. « و ابو سبیل که بمعنی کسیست که سیل‌های بزرگ دارد لقبی بود که بمناسبت سیل‌های بلند هکنم باو داده بودند. معاون من در چادر خود بود و چون بیرون آمد شیخ بسیار خوشحال شد و او را دعوت کرد در صحبت ما شرکت کند و خطاب به هکنم گفت: - من شما را ابو سبیل، قبل از اینکه باران بیاید دیدم داشتید بسگتان آب می دادید.

- چه چیز آن موجب تعجب است؟

- مگر سگ نجس نیست؟

- نجس! چه می گوئید! من بگذارم سگی از تشنگی بمیرد؟ مگر نباید به حیوانات رسیدگی کرد؟

بدنبال این کلام بحثی مفصل در مورد نجس بودن و پاک بودن در گرفت و این موضوعی بسیار اساسی و مهم در آئین شیعیان است.

من گفتم ما بهیچوجه چیزی را نجس نمی دانیم ولی میان آنچه که

بقیه باوقی از صفحه قبل

و بظهران فرستاده شد. شیخ فرحان از شیوخ بسیار مقتدر و متنفذ بود و در زمان او قبیله بیت سعد باوج اعتلاء و قدرت رسید و بیشتر قبایل شمال اهو از تحت الشعاع او شدند ولی چون شیخ خزعل روی کار آمد (۱۳۱۵ قمری) قبائل تابع شیخ فرحان رفته رفته باغوا و تحریک شیخ خزعل باوی مخالفت کردند تا جائیکه شیخ فرحان ضعیف و چندی متواری و سرانجام دست نشانده شیخ خزعل گردید (مترجم)

۱- مقصود سید احمد است. (مترجم)

پاك و تمیز است با آنچه پاك نیست تفاوت بسیار می گذاریم ، آداب و رسوم شمار امن خوب می شناسم و می دانم که اینجادر منزل من با فنجان های ماچای نمی نوشید و بهمین جهت گفته ام در استکانهای آدمهای که مسلمانهای با ایمانی هستند برای شما چای بیاورند .

– آیا شما فرنگیها با استکان و فنجان ما مسلمانهاچای می نوشید ؟

– البته می نوشیم ولی لازم است قبلاً آنها را خوب شسته باشند .

سپس نام **مکنم** را پرسید و سعی کرد کلمات رلان و مکنم را درست

تلفظ کند اما در تمام دفعات رولان، ما کانم و میکانم میگفت . بعد، از سیاست

صحبت کردیم که موضوع دامنه دار و دشواری بود . می بایستی برای او بیان

و تشریح می کردم **فرانسه** يك دولت مقتدر اروپائست و وقتی شنید که

که پادشاه ما کسی مانند سایر هموطنان ما است و برای مدت هفت سال باین

مقام انتخاب میشود بسیار متعجب شد . برای او سلطنت مفهوم بهره برداری

از ملت و بجیب زدن مالیه دماکت را میداشت^۱ و باین سبب حق داشت تعجب

کند که چرا بایندهر بهرقت سال یکبار کسی را در رأس کشور قرار دهند که خود

احتیاج دارد ثروتی فراهم کند . من بیهوده کوشیدم با او بفهمانم که رؤسای

جمهور ما مانند **سلطان عبدالحمید**^۲ نیستند و بعد موضوع صحبت را

تغییر دادم و از هدف و مقصود کارهای هیأت در شوش بمیان آوردم تا اینکه

برخواست و رفت .

۱- نباید فراموش کرد که صحبت از پنجاه سال پیش است (مترجم)

۲- منظور سلطان عثمانی است . (مترجم)

شیخ عبدالحسین که آرامتر و متفکرت‌تر از سید بود بهتر قضایا را تجزیه و تحلیل می‌کرد خاصه وقتی دربارهٔ عربستان صحبت بود او بتفصیل از جنک آیندهٔ قبیلهٔ خود علیه شیخ حیدر و قبایل خزرج و بختیاری‌ها صحبت می‌کرد و امیدوار بود که در تابستان قبیله شیخ حیدر را بکلی منکوب خواهند کرد. همچنین خود را دوست حاجی رئیس و نسبت به شیخ خزعل صمیمی و یکرنگ می‌خواند.

مکنم تپانچه جیبی خود را با نشان داد و او که آنرا کوچک یافت گفت «این یک سلاح مجلسیست» و منظورش این بود که سلاخیست که در مجلس نمایندگان و شورای ملی همراه خواهند داشت. این استنباط اعراب است و آنها مفهوم آزادی بیان در مجالس عمومی را این‌طور دریافته‌اند.

باران باز شروع شد و آخرین میهمانان ماهم رفتند. در میان آنها سید تنومند و چاقی هم از اهل شوشتر بود که با وجود اینکه خود در خانه اعراب مهمان بود نخواست به بود از دیدن کافرهایی که در این منطقه معروف و سرشناس بودند محروم باشد. هنگام رفتن با عبارتی توأم با احترام اجازهٔ مرخصی خواست و با رفتار خود چنین می‌فهمانید که من در خطهٔ عربستان قدر و منزلتی بسیار دارم و مرا آدم صحیح^۱ و درستی می‌شناسند. در آخر هم مانند یکی از رؤسای کرد که سابقاً بمن گفته بود «چه بدبختیست که شما مسلمان نیستید» او نیز بدون اراده همین عبارت را

۱ - دموورگان در سفرنامه عین کلمه «صحیح» را بحروف لاتین نوشته

است. (مترجم)

اضافه کرد .

چون در چادر خود تنها شدیم ، بموضوع نگهبان شب پرداختیم و برای تأمین نگهبان دوبار آدمهارا نزد شیخ فرستادیم و از او خواستیم که از آدمهای مسلح خود چند تنی بفرستد ولی کسی نیامد و ناگزیر پیغام فرستادم : ما امشب مهمان شیخ هستیم و او بوظایف مهمان نوازی و مسؤلیتهای خود خوب آگاه است . اگر کسی را برای حفاظت ما نمی فرستد لاشک باین سبب است که امشب بحفظ و نگهبانی ما قادر نیست .

آسمان بزودی تاریک شد و باران بند نمی آمد . آدمهای ما که گرد آتش جمع شده بودند بیش از آنچه بحفظ اردو فکر کنند بخشک کردن



لباسهای خویش می اندیشیدند . ناگهان آوازه اعلام خطری برخاست . همه فریاد می کردند و آشپزها یک تیر تفنگ شلیک کرد و معلوم شد دله دزد ها در اطراف ما در کمین هستند .

آن شب تا صبح بمراقبت و بیداری گذشت . باران بشدت

می بارید و ما صدائی را که بر اثر

حرکت دزدهای عرب از آب بر میخواست می شنیدیم ولی جرأت تیر اندازی نداشتیم زیرا آدمهای ما برای تعقیب دزدها خط زنجیری تشکیل کرده بودند و ممکن بود آنها را هدف گلوله قرار دهیم .

یک کارگر دزفولی

بالاخره روز فرارسید ولی باز فضا مه آلود بود و جعفر آشپز ما خبر آورد که سه قاطر و یک صندوق از بارها را برده اند.

این بود طرز مهمان نوازی اعراب!

گم شدن قاطرها مسأله ای پولی بود و تقریباً هزار فرانکی ضررمی- کردیم. ولی من از فقدان صندوق عتیقات بیشتر مبهوت و متأسف بودم. بسراغ شیخ سید احمد و شیخ عبدالحسین فرستادم و آدمهای آنها را هم برای کسب خبر باطراف روانه کردم.

بالاخره برای ما خبر آوردند که صندوق را در حدود پانصد متری اردو شکسته و متلاشی یافته اند و قطعه بزرگی از لوحه کتیبه دار هم بیک گوشه افتاده است. بامید یافتن قطعه دیگر آن، اطراف و حوالی آنجا را جستجو کردیم و بخت باما یاری کرد که قطعه دوم لوحه را نیز یافتیم. دیگر چیزی از محتویات صندوق کسر نداشتیم و صندوق تعمیر و مجدداً بسته بندی شد. با اینحال من از هر دو شیخ سخت گله کردم و عواقب ناگوار این واقعه اسف انگیز را گوشزد آنها نمودم و گفتم:

- اعلیحضرت شاه، باید غرامت این پیش آمد را بدولت فرانسه بپردازد و احتمالاً در حدود دو هزار تومان از این بابت خواهد پرداخت ولی او چهار هزار تومان از شیخ خزعل خواهد گرفت و شیخ خزعل نیز شاید در حدود هشت تاده هزار تومان بشما تحمیل کند. آیا برای شیخی و سیدی شرم آور نیست که این طور در وظایف مهمان داری تعلل و قصور کنند؟ شما رفتار اعراب را نمی شناختید؟ شما خودتان قدرت و ثروتی ندارید؟ راجع بشما آیا چگونه گزارش بدولت متبوع خود بدهم؟

ولی درحقیقت این بیانات تند من در آنها تاثیری چندان نبخشید
 زیرا آنها بهتر از من می دانستند که مدتیست دولتی در طهران وجود ندارد^۱
 باین حال وعده کردند قاطرهارا بیابند وازما جدا شدند. سپس مکنم و من
 با آرامش خاطر و خنده کنان بوضع روحی دزدها که بجای گنجینه جواهرات،
 در صندوق سنگ یافته بودند. آنهم سنگی که حتی بکار دیوار مزرعه نمی آمد،
 صبحانه خود را خوردیم. واقعه مزبور علاوه بر آنها، تضمین دیگری



يك زن عرب با طفل خود

فراهم ساخت، باین معنی که اعراب دانستند محتویات صندوقهای ما بخطر

۲- این ایام مصادف با جنبش مشروطیت ایران و سلطنت محمدعلی میرزا بوده است
 و مشروطه خواهان و آزادی طلبان برای برانداختن محمدعلی میرزای کوشیدند باین
 جهت است که دموورگان میگوید «مدتیست دولتی در تهران وجود ندارد» (مترجم)

گلوله نمی‌ارزد .

باران بکلی بند آمد . اما زمین بقدری خیس بود که گاریها قادر بحرکت نبودند . تمام جمعیت ده جمع شده بودند و بکوشش و تلاش بیهوده مامی نگریستند . وبا آدمهای ما همصدا می‌شدند . اما کمترین کمکی نمی‌کردند . دراین میانه زن جوانی بمن گفت: « چرا اسبت را بگاری نمی‌بندی؟ » در جوابش گفتم باید يك جفت اسب باشد . برومادیان سید رایاور تا بتوانیم راه بیفتیم .

در اطراف مادریاچه‌ای از آب باران تشکیل شده بود و چرخهای ارابه بزرگ ما هر لحظه بیشتر در گل فرو میرفت ولی چون بیش از این هم توقف و تأمل جایز نبود ، من با شترها و قاطرهای بارکش براه افتادم .

راه از میان دره‌ای می‌گذشت . در حدود هزار و پانصد متر دورتر روی تپه‌ای دستی که برای باراندازی کاروان محل بالنسبه مناسبی بود باراندازی کردیم و از آنجا قاطرها را بكمك مكنم فرستادم . شش سر-مال بالاخره توانستند گاری كوچك را براه اندازند و در چند دفعه رفت و آمد متوالی ، آن بارها و صندوقهای سنگین بتوقفگاه جدید حمل شد و ارابه بزرگ راقط بایك صندوق بار حرکت دادند . آدمهای ما همه سراپا خیس و بر اثر کوشش فوق العاده بکلی از پادر آمده بودند . ناگزیر آتشی بر افروختند و گرد آن راحت کردند . آنروز ، دیگر روز استراحت بود .

بطوریکه گفته می‌شد ، يك کشتی درشش کیلومتر بالاتر ، در رودخانه آب‌دز ، در انتظار مالنگر انداخته بود . برای آنکه وقت تلف نشود ،

برای فرمانده آن پیغامی فرستادم که هر قدر ممکن است به قریه نزدیکتر بیاید .

در حدود ظهر خورشید کم کم ظاهر شد و اگر هوا کمی یاری می کرد زمین زودتر خشک می شد و ما می توانستیم فردای آن روز سیده دم خود را بساحل رودخانه برسانیم .

در ظرف بعد از ظهر گاریها را بارگیری کردیم و برای تجدید قوای آدمها که بر اثر زحمت و کار شب پیش و آن روز صبح ، بسیار فرسوده شده بودند ، پولی برای خرید دو گوسفند دادم که تهیه کرده بخورند ولی آنها ، خود ترجیح دادند بجای گوسفند يك کیسه خرما بخرند و بعدها شنیدم که سرکار و رئیس آنها نیمی از پول گوسفند ها را بجیب خود ریخته بود و این عادت و رسم شرقیه است .

این بار دیگر احتیاجی نبود که به سید در خصوص نگهبانان شب یاد آوری شود . در حدود ساعت هشت سر و صدا و همه مه عربهایی که سید برای نگهبانی فرستاده بود بگوش رسید و در حدود ده نفر عرب نیمه عربی که گوئی شیطان بجسم آنها وارد شده بود ، تفنگهای خود را بالای سر گرفته بودند و با آسمان تیراندازی میکردند و توأم با آهنگ آواز یکنواخت خود رقص کنان بسوی ما پیش آمدند . **ا. بوشغال** هم که راهنمای آنها بود در میان ایشان با سر برهنه می رقصید و فریادهای وحشیانه ای میکشید ^۱ .

۱- اعراب خود باین قبیل فریادها و جنبش ها **جزله** می گویند و جزله عبارتست از فریادهای دسته جمعی که عبارات و کلماتی را يك آهنگ یکنواخت و با آواز بلند و توأم با جست و خیزی موزون ، تلفظ میکنند . (مترجم)

این مراسم چون خاتمه یافت ، نگهبانان رادرجا های خود قرار دادیم و استراحت کردیم . سروصدا ها خاموش شد دیگر صدائی جز از اسبها وقاطرها بر نمی خاست . ولی ساعتی نگذشته بود که ناگهان جارو - جنجالی برخاست و کسی با آواز بلند بنا شناسی می گفت :

- آهای ! شمائیکه توی تاریکی پنهان شده اید وقصد بدی دارید وفکر می کنید بیائید ومالها و صندوقهای ما را بدزدید هر که باشید ، دزد وقاچاقچی هستید ، فکر کنید که اینجا اردوی عالیجناب موسیو - دمورگان است که دوست شیخ بزرگ سید احمد و شیخ خزل با اقتدار و شیخ فرحان کشنده شماست . باخبر باشید که ما کارابین های زیادی داریم و گلوله های ما مرك آورند . پروردگار پشتیبان دوستان سید است وشما را هم از شر شیطان حفظ کند .

بعد معلوم شد این سروصدا از حسن راهنمای کاروان ما بود که برسم وقاعده خودشان بدزدها و دشمنان اعلام خطر می کرد .

آن شب ما خیلی سعی کردیم بخواییم ولی بسیار نگران و برای کوچکترین اعلام خطر آماده بودیم . رفت و آمد های دوک ، سکما ، که با آواز سگهای قریه جواب می داد و فریاد های نگهبانان ، آسایش و راحت ما را برهم می زد . بعلاوه از محل تجمع نگهبانها که گرد آتش حلقه زده بودند سروصدا ها بر می خاست . این عده ابتدا با آواز کوتاه و خواب آوری می خواندند و برای حفظ وزن و ضرب آواز خود ، باهنک آن کف می زدند ولی رفته رفته آوازشان بلند و بلندتر می شد و بالاخره کار بجائی کشید که مجبور شدم بدشنام وفریاد آرامشان کنم . پس از آن

گاه بگاه تیرتفنگی شلیک می کردند و بدینوسیله می خواستند بفهمانند که سروصدایی که می کرده اند بجا و لازم بوده است .

روز ۲۶ مارس (۲۲ صفر) ، خورشید در آسمانی صاف و بی ابر طلوع کرد . زمین خشک و سخت شده بود و ما می توانستیم براه افتیم . ولی تعداد مالهای ما کافی نبود . من با ارا به ها زود تر حرکت کردم تا محلی نزدیک آب دز ، برای تمرکز کاروان جستجو کنم و ممکنم در انتظار بازگشت قاطرها در همان جا باقی ماند .

شیخ عبدالحسین که در این راه با من بود موافق نبود روی تپه ای دستی در هزار متری رودخانه باراندازی کنیم زیرا بسیار احتمال می رفت که رودخانه طغیان کند و تپه را آب بگیرد بنا بر این بهتر بود که روی تپه ای مرتفعتر چادر بزنیم . ولی جز آن تپه ، تپه مرتفعی در آنجا وجود نداشت .

چادرها را برافراشتند و صندوقها را بشکل مربع طوری چیدند که



توقفگاه هیأت در قلعه بندر

حصاری برای ما و قاطر که از نظر احتیاط نگاه داشته بودیم تشکیل میداد .

گاریها و شترها بی درنگ راه شوش را درپیش گرفتند و بایستی چهار روز درانتظار رسیدن بقیه کاروان تأمل می کردیم . کشتی هنوز نرسیده بود زیرا جزبکمک وزش باد جنوب غربی ، نمی توانست در رودخانه بطرف بالا بیاید . وجود جنگلهای دو طرف رودخانه هم اجازه نمی داد با طناب آنها بکشند . با این حال پیغام فرستادم که در آمدن تعجیل و شتاب کنند . جاسم به ناصری که می گفتند در حدود ۶۰ کیلومتر فاصله دارد رفت . بایستی مراسلات پستی ما را از ناصری می گرفت و از روز حرکت کشتی های بخاری انگلیس که حامل پست می بودند و به محمیره (خرمشهر) می رفتند باخبر می شد .

ما بایستی روز ۱۶ آوریل (۱۳ ربیع الاول) در بمبی باشیم تا با کشتی کلدانی متعلق به پست سریع السیر دریائی که قبلاً برای خود در آن جا گرفته بودیم حرکت کنیم .

تمام ترتیبات اردو داده شد و چهار نفر آدم ، يك نوکر و سه نفر عرب مسلح از اعراب سید بیشتر برای ماباقی نماند و دیگر سرگرمی جز شکار نداشتیم .

توقفگاه ما در میان جلگه ای بود که از طرف مشرق برودخانه و از شمال شرقی بتخته سنگهائی شنی و ماسه ای محدود می شد و این سنگها تشکیل تپه هائی بدون اهمیت داده بودند . در قدیم این منطقه بوسیله آب دز کاملاً مشروب می شده است ولی بطوریکه دیده می شد سالها لم یزرع مانده بود . در طرف جنوب ، گنبد سفیديك اما مزاده و دود و دمه

بنه شیخ شیل^۱ بنظر می آمد .

در سمت دیگر آبدز ، پرده سبز فامی از درختان کوتاه و انبوه بلوط و گزوید و توسعه باشاخه و برگهای بهاری ، روشن و باتلا لؤ کشیده شده بود . این جنگلها غیر مسکونند و در آنها می توان بشکار گوزن و آهو و بز کوهی و شغال و سیاهگوش پرداخت . در ساحلی که ما بودیم جز بوته های خار و پا جوش های کوتاه و کوچک درختان چیزی نبود زیرا در این ساحل اهالی قریه بمرور ایام همه درختها را قطع کرده اند و لسی در میان این بوته های کوتاه و کوچک در آج وارد کهای وحشی فراوان است بقسمی که گاه بر اثر فریاد چوپانان عرب ، از لابلای شاخه ها و برگهای بیرون پریده ، بیک برهم زدن بال دو یست متر پهنای رودخانه را می گذرند و دریشه ها از نظر ناپدید می شوند و گاهی هم از ترس گاومیشان خود را در مردابهای ساحل می اندازند .

هر روز صبح ، مازندگی آرام در اجها و بزهای وحشی را برهم می زدیم و بعد از ظهر هارا که هنوز تابستان نیامده بسیار گرم شده بود ، ناگزیر با استراحت می گذرانیدیم . اگر چه بیشتر اوقات ما بموضوع شکار می گذشت ولی باز از کمترین تغییری که در سطح آب رودخانه پیش می آمد غافل

۱- اگر دمورگان در اسم این شخص اشتباه نکرده باشد ، این شخص از شیوخ طایفه عنافقه و ظاهراً از قبيله نیس بوده ولی مترجم گمان دارد که نام این شخص طبل (بکسر اول و دوم) و پسر شیخ فرحان بوده است زیرا از اینگونه اشتباهات باز هم در سفرنامه دمورگان دیده میشود چنانکه نام فرحان را همه جا فحران نوشته است (مترجم)

نمی شدیم زیرا یک طغیان آب دز که سطح آب را بقدر چهل سانتیمتر بالاتر می آورد سبب می شد گرداگرد تپه ای را که ما بر فراز آن توقف و باراندازی کرده بودیم، آب فرا گیرد و آنرا بیک جزیره تبدیل سازد و بالنتیجه کاروان دوم ما نتواند بماملحق شود و ما هم نتوانیم صندوقهای خود را بکشتی حمل کنیم .

آب دز یا رودخانه دز فول بادو شعبه از فلات مرکزی ایران سر ازیرمیشود^۱ و از رشته کوههای بزرگ لرستان می گذرد. این دو شعبه خیلی بالاتر از دز فول ، بیکدیگر می پیوندند و منطقه واقع در بین این دو شعبه را می توان خطرناکترین قسمتهای ایران دانست .

در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۷ قمری) من بی آنکه نتیجه ای بدست آورم باین ناحیه رفتم . قبائلی که در این دره ها سکونت دارند از طوایف لر و بختیاری نیستند . بسیار عقب مانده تر و وحشی تر از آنها می باشند . این قبایل تقریباً بی آنکه رابطه ای با همسایگان خود داشته باشند بشنهایسی زندگی می کنند .

راههای بزرگ و بسیار باریکی که اغلب خود در کوهستان و بر فراز پرتگاهها تراشید و یا ساخته اند مناطق سکونت زمستانی آنها را بنقاط

۱- مراد از این دو شعبه ، دو رودخانه ایست که در محلی بنام دورود در پایمان شمالی رشته جبال اشتران کوه و هرو بیکدیگر می پیوندند . یکی از این دو شعبه از کوههای الشتر و در نزدیکی بروجرد سرچشمه می گیرد و دیگری از اشتران کوه سر ازیر شده ، پس از گذشتن از دشت تیان بدورود می رسد و دورود در حقیقت ، حد فاصل دو منطقه قبائل لرستان و ایل بختیاری می باشد . (مترجم)

تابستانیشان مرتبط می‌سازد. این قبایل از کسی فرمانبرداری نمی‌کنند و دولت و شاه را نمی‌شناسند. سنن و رسوم باستانی بقدری در میان ایشان حفظ شده که حتی جامه‌ها و کلاهها و آرایش مو و زلفهایشان بطرز مردمان دورهٔ هخامنشی و همانگونه است که در حجاریهای تخت جمشید می‌بینیم در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۷ قمری) که در این ناحیه سفر می‌کردم، بزرگترین رئیس آنها اصلان خان^۱ را ملاقات کردم. از من پرسید: اینجا چه می‌کنی؟

۱- این شخص رئیس طایفهٔ زلّقی بوده و طایفهٔ زلّقی امروز یکی از پنج طایفهٔ جمعی ایل چهارلنگ بختیار است و دمورگان در اینکه آنها را طایفه ای غیر از بختیاری ها و لرها دانسته اشتباه نکرده است.

بطوریکه می‌دانیم محل سکونت اولیهٔ این طایفه تا اوایل دورهٔ صفویه در ناحیهٔ بربرود و اخته‌خان و چل‌لکان بوده و با طایفهٔ سرک در یکجا می‌زیسته‌اند. آثار فراوانی من جمله قباجات و سنگهای قبوری که از این طایفه در ناحیه مزبور باقی است قدمت سکونت آنها را در آنجا ثابت می‌کند ولی در اوایل صفویه هنگامی که ریاست طایفه بامؤمن‌خان بوده بر اثر تجاوزات و حمله طوایف بسحاق و طوایف دیگر بختیاری که تازه باین مناطق آمده بودند، مجبور بترك نواحی مزبور شده و خود را بسمت جنوب و بیابان کوهستان کشیده‌اند. از این تاریخ است که بیلاق آنها در ناحیه پاچه‌زلّقی و قشلاقشان در ساحل رودخانه دز تا حدود خوزستان است. این طایفه امروز از ۱۱ تیره و در حدود چهار هزار و پانصد خانوار تشکیل میشود.

خانواده اصلانخان که خوانین زلّقی هستند از تیره قالی‌میباشند. افراد این طایفه همانطور که دمورگان نیز گفته است بسیار شریر و آشوب‌طلب و سرکش هستند و در تواریخ هم مکرر بشارت‌ها و سرکشی‌های آنها بر میخوریم چنانکه در زمان نادرشاه یکی از خوانین آنها موسوم به علی‌مراد دست بشارت و اغتشاش زد و نادرشاه او را دستگیر کرده دست و پای او را برید و شرح این واقعه در کتابهای دره نادری و تاریخ سرجان ملکم نیز دیده می‌شود و بازمی‌بینیم که در سال ۱۲۶۵ در زمان حکومت شاهزاده خانلر میرزا احتشام‌الدوله این طایفه سرکشی و شرارتها کرده‌اند و او آنها را سرکوب کرده است.

گفتم - بگردش و بملاقات تو آمده‌ام .

- نه علاقه‌ای بدیدار تو دارم و نه راضی بگردش توهستم . زود از منطقه من خارج شو که بدنبال تو کافرهای دیگر و ایرانیها هم خواهند آمد . من بشما و آنها احتیاجی ندارم .

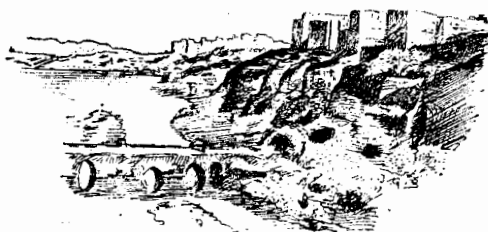
گفتم - مقصود شما را فهمیدم و خواهم رفت .

بعد پرسید : - آیا تو مشهدی ناصر را می شناسی ؟ (منظورش

ناصرالدین شاه بود)

گفتم - البته او را می شناسم .

گفت - خیلی خوب ! هر وقت او را خواهی دید بگو که او پدر سوخته است زیرا او پول خوار است ^۱ و بگو اگر از منم پول می خواهد خودش بیاید اینجا بگیرد . ماهر گز باو مالیات نداده ایم و باتفنگ از او پذیرائی میکنیم .



منظره شهر دزفول و پل قدیمی آن

باچنین بر خوردی نقشه برداری و سیاحت در مسیر دوشعبه آب دز

۱- عین عبارات دمورگان چنین است :

Dis - lui qu'il est un pèder soukhté (fils de père brulé) ; parce qu'il mange l'argent...

دیگر ممکن نمی بود بطوریکه اکنون هیجده سال از آنروز میگذرد و منطقه اصلان خان هنوز روی نقشه سفیدمانده است .

رودخانه دز بواسطه سیلابهای کوهستان، هنگام بهاری یعنی فصل باران و آب شدن برفها، طغیانهای شدیدی دارد و در تابستان بسترش کم عرض و پرازبر آمدگیهای شنی و گلی و رسوبی میشود . ولی در فصلی که ما بارودخانه دز سر و کار داشتیم پهنای زیادی داشت و بالتیجه شکارهای کوهی در مرتفعترین قسمت‌های جنگلها و بیشه‌ها جمع شده بودند و اعراب بفرآوانی از آنها شکار می کردند .

گرخه و آب دز تنها رودخانه های عربستان هستند که در کرانه‌های آنها هنوز آثاری از جنگل باقیست . خیلی دورتر از گرخه ، در سمت شمال غربی ، رودخانه دویرق^۱ جاریست که سرچشمه اش در ایران است و در خاک عثمانی ، منطقه وسیع و درخت داری را مشروب

۱- این رودخانه را بر حسب تلفظ و لهجه محلی بصورت دویرج ، طویرج ، دویریج و طویریج (در همه حال پنجم حرف اول و کسره حرف دوم) می گویند و دمورگان هم دویریج نوشته است ولی صحیح آن دویرق است و مأخذ این حالات این است که اعراب عامی قاف را جیم تلفظ می کنند و دویرق مصغر دورق و آن نام صحرائست که رود مزبور از میان آن می گذرد .

رودخانه دویرق از کوه آبدانان پشتکوه سرچشمه می گیرد و تا معبر دینارکوه ، لرها آنرا قل زری و اعراب ماشاو می نامند و آب آن تا اینجا شیرین است ولی اذینارکوه ببعده که آبهای شور بنام رودشور و زنگل ماهی بدان می پیوندد با سم دویرق و چون وارد خاک عراق می گردد بنام خرخره موسوم می شود .

دویرق در حدود فکه پس از الحاق بارودکود (شط العمی) که جز در مواقع بارانی

آب ندارد و اردخاک عراق می شود (مترجم)

می کند و می گویند در آنجا هنوز شیر دیده میشود. کارون و جراحی^۱ در قدیم از مناطقی سبز و خرم و پر درخت می گذشته اند و امروز کلیه درختها بر اثر حریق و یا توسط اهالی از میان رفته است چه عشایر و شبانان دشمن سرسخت درخت و گیاهند زیرا درختان و گیاهان نمی گذارند اگر دامی در آنها گسترده شده دیده شود.

روز ۲۷ مارس (۲۳ صفر)، مقارن ظهر، قافله دیگر رسید و آن مشهدی اهوازی قاطرچی دزفولی بود که با پنجاه صندوق بقیه عتیقات می آمد و ما صندوقها را مثل حصاری گرداگرد خود چیدیم.

مشهدی اهوازی در غالب سفرهای من شرکت داشته است و اگر در بعضی از سفرها هم نبوده باین علت بوده است که آدمهای من «حق و حساب» کلانی از او مطالبه می کرده اند. اوفق با اعتماد شخص من بود که با انجام کار حاضر می شد چنانکه وقتی می خواستم از شوش حرکت کنم آدمی پیش من فرستاد و من با او پیغام فرستادم با قاطرهایش بیاید و دیگر احتیاجی نبود میزان کرایه را تعیین و قطع کنیم زیرا او خاطر جمع می بود که در آخر کار ناراضی نخواهد رفت.

مشهدی اهوازی با اعتمادی که بمن می داشت، با مالهای خود

۱- این رودخانه از دوشبیه باسامی رود دامهرمز و رود مارون تشکیل می شود که اولی از کوههای طوایف بهمش و ابوالعباس جانکی و دومی از منطقه ایل دشمنزیاری و طیبی سرچشمه می گیرد و دو شعبه مزبور در کلات شیخ بیکدیگر می پیوندند و از آنجا با سم جراحی نامیده می شوند و این رودخانه را در قدیم **طاب** می گفته اند (مترجم)

آمده بود. من باو خوش آمدگفتم و راجع بقرارداد و حسابهایمان صحبت کردم و او در جواب من گفت :

- بنده مدت‌هاست خدمتگزارم ولی مدت دو سال است که امری بمن رجوع نکرده اید و این موضوع سبب شده تجار دزفولی تصور می کنند من مرتکب خطائی شده‌ام و میگویند اهو ازی چیزی از جناب دزدیده است و دیگری کاری بمن رجوع نمی کنند و حال آنکه آدمهای شما هستند که ثلث عایدی مرا مطالبه میکنند . من بنا بفرمایش و اطمینان شما آمده‌ام و پولی هم از شما نمی‌خواهم . خدمتگزار شما هستم و میل دارم عموم آنرا بدانند .

گفتم- خیلی خوب ! چون میگوئی فقط برای رضایت خاطر من آمده‌ای ماهم از پول صحبتی نمی‌کنیم . اما من این کاغذ را بعنوان تعارف و هدیه بتو میدهم .

سپس يك چك حواله گمرک دولت شاهنشاهی در دزفول باو دادم . چیزی کم نگرفته بود و بسیار خوشحال شد و من نیز خوشحال بودم زیرا او اطمینان و اعتمادی عجیب نسبت بمن از خود نشان داده بود که در تمام آن منطقه سابقه نداشت و هیأت‌ها هم باتمام اعتبار و مقامش قادر نبود نظیر آن را در میان اعراب بدست آورد يك قبضه تفنگ هم که در سال گذشته برای او از اروپا آورده بودم باو دادم و آن، بیشتر موجب رضایت خاطر او شد .

روز ۲۸ مارس (۲۴ صفر) بشکار رفتیم و در طول رودخانه تا حدود سه کیلو متر بطرف بالا راه پیمائی کردیم . نزدیک يك اما مزاده

که بقعه‌ای سنگی داشت رسیده بودیم و در آنجا سید احمد بما ملحق شد. سپس در کنار یکدیگر نشستیم.



يك ایرانی دزفولی

سید احمد خبر داد که سه قاطر از قاطرهایی که دزدیده بودند بدست آمده و بزودی آنها را بار دو خواهند آورد و این واقعه از اتفاقاتی بود که هرگز انتظار نمی‌رفت. و نیز توسط او مطلع شدیم که اتباع شیخ فرحان بچنگ بختیارها رفته‌اند و در حقیقت ما هم آنها را دیدیم که دسته دسته با پرچمهای خود حرکت می‌کردند. در میان آنها سوار کم بود ولی چندین صد نفر پیاده بودند. کمی بعد شیخ عبدالحسین نیز بما پیوست. او می‌بایستی شخصاً عده اعزامی را سرپرستی و هدایت کند ولی چون از اسب بزیر افتاده و ساق پایش مجروح شده بود فرماندهی را بدیگری واگذار کرده بود.

سید دوباره سر صحبت را در خصوص مذاهب مختلف و عادات و رسوم بین اروپائیان و مسلمانان باز کرد و گفت :

- پیغمبر شما فرنگیها کیست ؟

مکنم جواب داد - عیسی ! سید بدنبال سؤال خود پرسید :

پدر عیسی کی بود و مکنم در پاسخ او گفت: خدا میداند و سپس موضوع صحبت را تغییر دادیم .

پس از صحبتهای بسیار، سید بعربی که همراه ما بود گفت شکاری را که ما صید کرده بودیم باو نشان دهد و پرسید :

- شما سر کبکها را نمی برید ؟

- نه ! این رسم بین ما نیست و بعلاوه چرا این کار را بکنیم ؟

- ما این کار را می کنیم و برای این کار هم سر حیوانات را بطرف

مکه برمی گردانیم و دعائی هم می خوانیم .

- آیا وقتی هم تیر اندازی می کنید دعائی می خوانید ؟

- اگر راستش را بخواهید ، نه ! دعائی نمی خوانیم .

- عجیب است، که ماهر گز از ذکر نخستین آیه قران کوتاهی نمی کنیم

اما بدبختانه بقدر شما هم در تیر اندازی ماهر نیستیم ! ...

پس از نیمساعتی صحبت در اطراف این قبیل موضوعها ، شیخ بر

مادیان سفید خود سوار گردید و بعد از خدا حافظی از ما جدا شد . ماهر

بچادرهای خود باز گشتیم و قرار بود در آنجا عربی را بنام شیخ عبدالنبی

از بستگان شیخ حیدر ملاقات کنیم .

در همان زمان که با شیخ عبدالنبی مشغول مذاکره بودیم عده ای

از جنگجویان عرب بالغ بردویست نفر بطرف چادرهای مازوی آوردند. این اشخاص پرچم بزرگ و سفیدی داشتند که روی آن برنگ سرخ شکل حیوان عجیبی که ظاهراً منظور از آن شیر می بود بایک شمشیر و یک دست نقش شده بود. کلیه افراد این گروه با تفنگ های گلوله ای و قطارهای قشنگ مسلح بودند. در پیرامون توقفگاه ما بجست و خیزی خاص و یارقص جنگ خود پرداختند. فریادهای کشیدند و رو بآسمان تیراندازی می کردند. در خلال این احوال ورود کشتی ما را اطلاع دادند و اجازه خواستند تا بوسیله آن از رودخانه بگذرند ولی پس از چند لحظه که جوابی نشنیدند از اردوگاه ما دور شدند .

کمی پس از اینکه ناهار خود را خورده بودیم کشتی با بادبان برافراشته رسید و در جای مناسبی لنگر انداخت. کشتی با مقاومت و مناسبی بود. آدمهای ما از همان لحظه، بدون تأمل دست بکار باریگری آن شدند و صندوقها را توسط قاطرها بدرون آن حمل کردند. و بتدریج حصارى که گرد خود ساخته بودیم از میان برداشته شد. و تا فرادای آن روز، در اردوگاه جز صندوقهای بسیار سنگین چیزی باقی نماند و باقی ماندن آنها هم باین سبب بود که بایستی تمام مالها را بحمل آنها می گماشتیم .

هنگامی که این کارها صورت می گرفت ما بار دیگر بشکار رفتیم و تازه يك خوك وحشى هدف گلوله من قرار گرفته بود که گروه جنگجویان شب پیش باز ظاهر شدند. همه نیمه عریان بودند و در حال حرکت سرودی می خواندند و هر نفر مشکی باد کرده بدست داشتند و با آن از رودخانه عبور کرده بودند. بزودی دور ما حلقه زده و در مقابل خوك صید شده توقف

نمودند ، پرسیدم :

- خوب ! از قزار جنگ تمام شد !

گفتند : بلی

اما جنگ علیه بختیار یها نبود بلکه موضوع بختیار یها بهانه‌ای بود که تخریب‌شوند. آنها شبانه از آب دز گذشته و در جنگل پنهان شده بودند و نیمه شب چادرهای قبیلهٔ رزیج^۱ را محاصره کرده از نزدیک آتش تفنگهای خود را روی افراد آن قبیله باز نموده بودند و بالنتیجه در حدود دو اوزه نفری کشته شدند و بسیاری از مردوزن و بچه مجروح و بقیهٔ قبیله در پشه‌ها متواری گردیدند. ولی مردان قبیلهٔ رزیج بزودی بسوی مهاجمین تاختند و برادر شیخ شبل در این معرکه بسختی مجروح گردید. با این حال این آدم‌کشان از موفقیت خود راضی بنظر نمی آمدند^۲. زیرا در عروقشان خون انتقامجویی دیرینه‌ای جریان می داشت و سپس رقص کنان و نعره‌کشان بمنازل خود بازگشتند.

قبایل عرب این گونه‌اند. حریص، دروغگو، دزد و آدم‌کشند. زندگی بشر نزد ایشان به‌او ارزشی ندارد و این همان روحیهٔ آشوریهاست که هنوز پس از بیست و هشت قرن، بی آنکه تفاوتی کرده باشد در این گوشهٔ عالم دیده می‌شود.

۱- قبیلهٔ رزیج بنام شیخ رزیج فرزند زَغِیب و یکی از پنج قبیله

کعب دُهَّان ساکن میان آب خوزستان و امروز موسوم به کعب زَغِیبی

می‌باشد . مترجم

۲- منظور شیخ فرحان از مبادرت باین جنگ توسعهٔ نفوذ و بسط قلمرو

قدرت خود بوده است . (مترجم)

این اشخاص ، چنین بنظر می آیند که اصلاح ناشدیند و عاقبت هم بدست خودشان ازین میروند . زیرا بر اثر جنگهای داخلی و افراط در استعمال افیون وحشیش خود بخود روبنمایروند و بعلاوه از قتل عام طاعون و وبانیز در امان نیستند .

در مراجعت بار دو گاه ، چندان در انتظار گاریهانماندیم و آنها بزودی در افاق دور نمایان شدند. گروه محافظان آنها که سواران شیخ خریبط بودند پیشاپیش می آمدند تا انعام خود را دریافت کنند و چون رسیدند مطالبه آنها کردند که بتوانند پیش از فرارسیدن شب بمیان قبیله مراجعت کنند. من یکصد قران (ریال) که معادل یکصد فرانک ماست بایشان دادم، اما آنها، آنرا غیر کافی می دانستند زیرا رسم و شیوه شرقیها این است که هرگز خود را راضی نشان نمی دهند و ارزش زحمت و کار خویش را همیشه بیشتر از آنچه دریافت داشته اند می دانند. من هم باین مناسبت از سخنان آنها آزرده نشدم و باظهار این جمله قناعت کرده گفتم :

— شما عربها مثل شغال هستید که در جستجوی قطعه استخوانیست. وقتی آن استخوان رامی یابید آنرا کوچک می دانید و بدنبال یکی دیگر می گردید. بیشتر از این هم خسته ام نکنید. زود بروید. حق شما همان بود که داده ام.

آنگاه بکناری رفتند و بعد رئیس آنها پیش من آمد و گفت : شیخ خریبط دو من از قهوه هائی که کارگران کشتی آورده اند از شما خواسته است. گفتم : برو بگیر. سپس گفت : یک مشت هم بخود من بدهید. گفتم : یک مشت هم خودت بگیر .

وقتی کسی بمیان اعراب سفر می کند همه جا با این خواهش و تمناها روبرو می شود و واقعاً هم در دسر بزرگیست . معرذا چون مقصود افتتاح و بیمودن راه نوینی می بود من مین نداشتم ناراضی هائی بوجود آورم . در این مواقع یکی نان ندارد . یکی قند و چای میخواهد . دیگری پولی میخواهد تا فشنگرهایش را که بافتخارها تیر اندازی کرده مجدداً بر کند . رئیس يك قبيله تفنگ و رئیس طایفه دیگر تپانچه توقع می کند و باید کتابچه ای برای ثبت وعده ها داشت و لو بتمام وعده ها هم وفا نشود .

عربهای سید احمد که هنگام شکار همراه ما بودند فکر تازه ای برای بدست آوردن پول کرده بودند : ایشان یکی از پیچهای تفنگ خود را پنهان میکردند آنگاه با گریه و زاری می گفتند : تفنگ من در خدمت شما شکسته شده يك قران بدهید تا پیچ دیگری بجای آن بگذارم . یکبار ، دوبار ، يك قران را که خواسته بودند دادم . اما بار سوم فقط خنده ای تحویل آنها دادم و بالنتیجه پیچ گمشده بدون اینکه پولی از جیب من رفته باشد پیدا شد .

شنویه و شوسون متعاقباً رسیدند . در راه با آنها بدن گذشته بود . سپس گاریهارا بطرف کشتی بردند و اردوی ما در ساحل رودخانه از نو برپا شد . دیگر آخرین کارهای خود را هم بایستی انجام می دادیم . بایستی حساب هر کس معلوم و پاک می شد . بعض اشخاص بایستی هدایا و انعامی بدهیم و برخی را سرزنش و ملامت کنیم . نامه های متعددی مبنی بر دستورات و تعلیمات مخصوص نوشتم که پیش از این لحظه ، صدور آنها ممکن و معقول نبود .

موضوع قاطرهایی که بسرقت رفته بود موقتاً از قرار هر قاطری ۲۵۰ قران یعنی ۱۲۵ فرانک^۱ خاتمه یافت و قرار بر این شد اگر قاطرها را بیابند آدمهای من که در شوش خواهند بود، آنها را بصاحبانشان تحویل داده



جوانان دزفولسی

و پولی را که بابت غرامت پرداخته ایم پس بگیرند. بنابراین، حسابها در پامیز آینده تصفیه و قطع می شد و معلوم می گردید که آیا علاوه بر آنچه داده ایم باید صدیاصد و پنجاه قران دیگر هم بابت هر سر قاطر پرداخته شود یا نه. پس از این قضایا، بایستی از بازگشت و رسیدن گاریها و قاطرها به شوش اطمینان حاصل می کردم. باین منظور بر رؤسا و شیوخ قبایل نامه هایی نوشتم و مسؤولیتی را که هر یک از آنها در قلمرو خود می داشت بایشان یاد آور شدم.

۱- دموورگان در اینجا هر فرانک را معادل دو قران (دوربال) دانسته ولی پیش از این (صفحه ۷۳) هر یک قران را بایک فرانک برابرشمرده است و بنا بر این ارزش فرانک قران محققاً معلوم نشده است. (مترجم)

فردای آن روز ، صبح خیلی زود ، درحالی که برعرضه کشتی وروی صندوقها نشسته بودیم ، کشتی درطول رودخانه راه می پیمود و گاریها بسوی شوش براه افتادند . سرعت جریان آب زیاد بود و بزودی بمیان جنگلها که زیبایی خاصی بطول رودخانه دز می بخشیدند رسیدیم .

چهار نفر از آدمهای ما که اهل تبریز و در این سفر تا پای کشتی همراه ما بودند اجازه میخواستند باماتا **هجمره** (خرمشهر) آمده از آنجا از راه بصره و بغداد زیارت کربلا که از اماکن مقدسه شیعیان است بروند و سپس از آنجا روانه تبریز شوند . این زیارت باین منظور بود که گناهان آنها را پاک کند و برای ایشان لازم می بود زیرا در تمام مدت زمستان گوشت خوک خورده و شراب نوشیده بودند باضافه که بسبب خدمت ما روحشان نیز آلوده شده بود^۱ . دوتن از آنان رابعلت اینکه اشخاصی ناپاک ، تن آسا و شکم پرست بودند و نمی توانستم در خدمت هیأت نگاهدارم ، از خدمت مرخص کردم و دوتن دیگر ، قرار شد که انشاءاله پائیز ، باز بسر کار خود بیایند .

کارکنان سفینه عبارت بودند از پنج نفر و فرمانده سفینه . و ما **حسن ابوشغال** را هم تا ناصری با خود می بردیم . او بعنوان مترجم میان ما و اعرابی که بزبان فارسی آشنائی ندارند بکار می آمد .
در این راه ، دو تفنگ شکاری ، يك کارابین پی بودی - هارتینی و سه تفنگ کوتاه توپخانه نوع **گراس** با خود داشتیم .

۱- منظور دموورگان این است که مسلمانان تا این اندازه متعصب و خرافاتی هستند که معاشرت و ارتباط گرفتن بامسیحیان را سبب آلودگی روح خود می دانند (مترجم) .

بد نیست در اینجا از اینکه این تفنگ‌های کوتاه توپخانه چگونه در تشکیلات هیأت پیدا شده است شرحی بدهم :

در سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ قمری) که ماریسی^۱ را بقصد شوش ترك می‌گفتم بایک کشتی کوچک بارکش انگلیسی سفر می‌کردم. این مسافرت تا جیبوتی^۲ بسیار عادی بود. در جیبوتی برای بارگیری و باراندازی سه روز توقف کردیم. در این مدت، شهباهم کار می‌کردند و این ایام مقارن با اردو کشی انگلیسی‌ها در سومالیلاند^۳ و علیه مدمللا بود و دولت فرانسه سخت مراقبت می‌کرد که بسواحل مستعمرات او اسلحه‌ای وارد نشود.

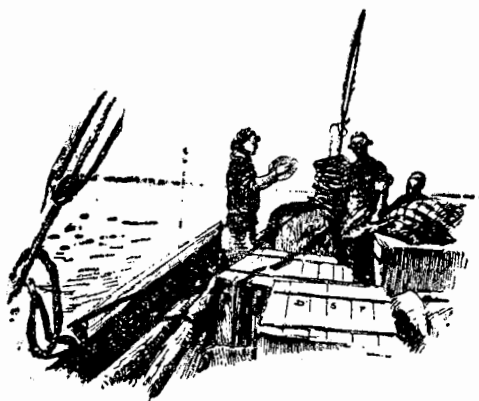
از جیبوتی برای تخلیه زغال سنگ به پوریم^۴ آمدم و با آنکه فقط چهل و هشت ساعت توقف برای تخلیه بار کافی می‌بود معیناً پنج روز در آن لنگرگاه که توقف در آنجا حسنی هم نداشت معطل شدیم. فرمانده دریائی انگلیس که اطلاع یافته بود کشتی ما ده هزار قبضه تفنگ و مهمات بسیار در ماریسی بارگیری کرده و مواد جنگی قاچاق حمل می‌کند دقیقاً از کشتی ما بازرسی می‌کرد.

-
- ۱- Marseille بندر جنوبی فرانسه و واقع است در دریای مدیترانه (مترجم)
۲- Djibouti بندر است از سومالی Somali واقع در افریقای شمالی و متعلق به فرانسه که از سال ۱۸۸۸ میلادی بتصرف فرانسویان درآمد و ۱۶۰۰۰ نفر جمعیت دارد (مترجم)
۳- Somaliland یا سومالی انگلیس و جمعیت آن ۳۵۰۰۰۰ نفر است (مترجم)
۴- Perim جزیره ایست دارای استحکامات نظامی و متعلق بانگلیس که در تنگه باب‌المندب واقع و دارای ۱۶۰۰ نفر جمعیت می‌باشد (مترجم)

فرمانده کشتی ما که بمناسبت محمولات خود که از جیبوتی بارگیری کرده بود و از همان شب پیش نگران و مشوش بود مجرمیت خود را انکار کرد و پس از آنکه بازرسی مختصری از اوراق و گذرنامه های ما بعمل آوردند اجازه حرکت دادند. در مسقط مجدداً کشتی ما را بازرسی کردند. این باریک صندوق محتوی ۲۶ قبضه تفنگ در گوشه ای فراموش شده پیدا شد. فرمانده کشتی که نمی دانست آنرا در کجا پنهان کند و وجود آن هم موجب رسوائی و خطر می شد آنرا بمن واگذار و خواهش کرد آنرا بپذیریم و روی آن علامت هیأت را ثبت کنم. آیا راستی این تباری بر، انداختن صندوق بدریا، رجحان نداشت؟ بدین طریق علی رغم قراردادهای انگلیس و فرانسه یک فرمانده کشتی انگلیس مخفیانه برخلاف قانون اسلحه در اختیار دشمن کشور خود گذاشت و سوماتی و هیأت عامی فرانسوی حق السکوت خود را دریافت داشتند. در اینجا باید بگویم که شکایت من سبب توقیف و ضبط کشتی و همچنین موجب دردسرها و گرفتاریهایی برای هیأت میشد که بآن زودبها از سر آن آسوده نمیشدیم.

سواحل رودخانه دز بعلت نزدیکی قبائل سرکش و نامطمع عرب و نیز بسبب وجود متواریانی که از چنگ قصاب خواهان و یامهاجمان گریخته و بدرون جنگلها پناه آورده اند، منطقه ای بسیار خطرناکست. و باین جهات، در داخل یک کشتی بادبانی، دفاع در مقابل تیراندازی دشمنانی که دیده نمی شوند و در پشت انبوه درختان ساحل مخفی هستند کار بسیار مشکلیست. ناگزیر ماسعی کردیم هرچه زودتر به بند قیر برسیم. و این ترس

کاملاً بجا بود چرا که در همان روز عزیمت ما یعنی روز ۲۸ مارس (۲۴ صفر) کشتی بخاری انگلیسی بلاس-لینچ^۱ با آنکه از بیست سال پیش روی دجله بین بصره و بغداد در رفت و آمد بوده است باز دوبار مورد حمله اعراب شیخ غضبان^۲ واقع گردید. چندین نفر از سر نشینان آن کشته شدند و رفت و آمد کشتی ها مدت چندین هفته بکلی قطع گردید. این اعراب از قبیله کسرائی بوده اند. ولی ماتنهاکاری که می توانستیم کرد این بود که دیواری از صندوقها گرد خود بسازیم و همین کار را هم کردیم. مکنم رختخواب خود را روی صندوقی که محتوی يك تابوت بر نزی مربوط بدوره هخامنشیان بود گسترده. شنویه روی صندوقهای محتوی مجسمه های شاهان عیلام و شوسون روی بسته های چادرها خوابیدند و من در جلو کشتی، نزدیک پیشانی آن ایستاده بودم. يك صندوق بجای میز و چند صندوق



روی رودخانه دز

۱- Blace Lynch

۲- شیخ غضبان رئیس ایل بنی لام بوده و از اعراب تابع عثمانی بوده اند. (مترجم)

دیگر بمنزله نیمکت بکاررفته بود .

باد ازطرف شمال شرقی می وزید وغالباً برای حرکت کشتی از آن می توانستیم استفاده کنیم .

با وجودیکه مسیر رودخانه پریچ وخم بود معرذا بسرعت پیش می رفتیم . من هر لحظه فرمانده سفینه را تشویق می کردم که وقت درایه بوده از دست ندهد و مصلحت راهم دراین دیده بودم که کشتی را تا جائی که بمنطقه امنی برسیم ، خود من هدایت و راهنمایی کنم . زیرا روابط گرم وخصوصی که من باشیوخ عرب میداشتم تسهیلاتی بیشتر از آنچه که اگر کس دیگری ازاعضای هیأت رهبر کاروان می شد، برای ما فراهم می ساخت . این سفر روی رودخانه دز برای من کاملاً تازگی داشت وبعلاوه منافع ما ایجاب می کرد که در طول این رودخانه سفر کنیم چه اگر بکشتی شرکت پستی دریائی که روز ۱۶ آوریل (۱۴ ربیع الاول) از بهمنی حرکت می کرد نمی رسیدیم لاقلاً از این راه بکشتی های بارکشی که از حدود بندر عدن و جیبوتی می گذشتند دسترسی می یافتیم .

دو ساحل راست وچپ رودخانه، از جنگلهای انبوه و کوتاه درختان بید، گز، بلوط، تبریزی وهمچنین از نیزارها و بوته های تمشک و خار پوشیده شده بود و در این انزوای مطبوع فقط غازها در اجها، اردکهای وحشی و ممرغهای ماهیخوار زندگی می کردند . آبهای گل آلود که در تمام چین خوردگیهای ساحل وارد شده است قشر نازکی از گل ولای روی زمین ساحل برجای گذاشته است . طغیان آب رودخانه تمام زمینهای پست را

فرا گرفته بود و چون از شیارهای دیگر مجدداً بسوی رودخانه بازمی گشت باغرسی از فراز آبشارها بداخل رودخانه فرومی ریخت .

در طول روز دوبار برای تمدد اعصاب پاهای خود، بساحلی که بالنسبه خشك می بود پیاده می شدیم و در این موقع بسمت خو کهای وحشی که شناکنان از رودخانه می گذشتند و یا بطرف ماهی های بزرگی که گاه بگاه بیرون می جستند چند تیری خالی می کردیم . مردمانی هم که در سواحل این رودخانه ها ساکنند اگر نتوانند موقعی که طغیان رودخانه کم میشود ماهی هائی را که در بر که ها و گودالها هستند صید کنند، بهمین طریق مبادرت می کنند . زیرا آنها برای ماهی گیری تور و دام بکار نمی برند . این ماهی ها که اعراب آنها را *بیزه* می گویند گاهی طولشان بسه متر می رسد .

در تابستان وقتی آب رودخانه کم است ، کوسه ها در طول رودخانه کارون تا حدود شوشتر بالا می روند و چه بسیار از کودکان که چون برای استحمام و یا شنا بداخل آب رفته اند طعمه این کوسه ها شده اند . حرکت کشتی ها با تغییرات ناگهانی و متواتر باد ادامه می یافت . زمانی سرعت سیر آن زیاد می شد و گاهی جریان آب مارادرساحلی متوقف می ساخت و یا دستخوش گردابی می کرد که مجبور می شدیم بکمک پارو و مردی^۱ خود را از گرداب بیرون آوریم . بوته های انبوه گیاه و علف هم که سواحل رودخانه را پوشانیده اند مانع می شدند آدمهای ما و کارکنان کشتی بتوانند لااقل باطناب، کشتی را در امتداد ساحل بکشند .

۱- مردی در اصطلاح اهالی خوزستان بنیزه هائی از خیزدان *Bambou* میگوید که چون مقاومت و خاصیت انعطاف آن بسیار است برای راندن و هدایت قایق و کرجی در سواحل رودخانه ها بکار میرود . (مترجم)

تپه باستانی و پهنی در قسمت شمال بنظر می آید و آن تپه ده نو بود که اخیراً آجرهایی با نوشته های عیلامی بنام شیلک این شوشیناک در آنجا بدست آمده بود. در جنوب هم تپه قر قیز دیده می شد که ویرانه یک شهر وسیع و بزرگ عیلامی و واقع در ساحل شاوور و نزدیک به آب دز می باشد.

اگر وسایل کافی در اختیار می داشتیم ، چه کشفیات جالب و مهمی که در این ویرانه ها صورت می گرفت ولی کلیه بینه و قدرت حاضر ما بتمام معنی صرف کشفیات در شوش می شود و افتخار کاوش در این تپه ها زمانی که این منطقه امنتر از زمان حال شود نصیب جانشینان من خواهد شد .

در عرصه جلگه ، بر که ها و مردابهای بسیاری وجود دارد که بیگمان در زمان عیلامی ها زمینهای سبز و خرم و زراعتی بوده است. طغیان آب در این نواحی ، خوب نشان می دهد ایالت شوش^۱ هم مانند کلدان در سه الی چهار هزار سال پیش بمناطق محصور از آب تقسیم می شده که هر یک از این نواحی برای خود شهر و آئین و خدائی جداگانه داشته است .

فرمانده سفینه از من خواهش کرد که برای سوار کردن یک شیخ عرب و همراهانش کمی توقف کنیم .

گفتم - بسیار خوب! ولی چند نفرند؟

- در حدود بیست نفر!

- در کجا می خواهی آنها را جا بدهی؟ من حرفی ندارم که شیخ با

دوالی سه نفر از آدمهایش سوار شوند اما نه بیش از این تعداد .

۱- سرزمین عیلام که شامل مناطق خوزستان و لرستان و قسمتی از کوه کیلویه امروزه بوده است در آن زمان از سه ناحیه بزرگ و یا استان، بنامهای **انسان**، **اواژ** و **شوش** یا ایالت شوش تشکیل می شده است (مترجم)

مدتی صبر کردیم ولی شیخ نیامد . خطاب بفرمانده سفینه گفتم - چه فکرمی کنی؟ تصور می کنی من در انتظار یک شیخ عرب خواهم ماند؟ من عجله دارم و اگر او در ظرف یک ربع ساعت نیاید ، خواهیم رفت . و یک ربع ساعت بعد طناب سفینه را از ساحل باز کرده براه افتادیم ولی طولی نکشید که در طول راه ، قایقی که دو نفر در آن نشسته بودند خود را بما رسانید . یکی از آن دو نفر همان شیخ و حقیقه هیولائی عظیم بود و ریشی انبوه و سیاه داشت و از قراری که می گفت دشمن سر سخت قبیله خرّج و بالنتیجه دوست ما می بود . می گفت :

- من تا بحال چهارده تن از خرّجی های سگ را کشته ام . نگاه کن ! این تفنگ رامی بینی؟ مال یکی از همان دشمنها بوده که او را کشته ام و و تفنگش را برداشته ام .



يك مرد عرب

باین ترتیب ، صحبت کنان در خصوص تفنگ ، براه خود ادامه می دادیم ولی برای اینکه باو نشان دهم تفنگهای کوتاه و ساخت گراس ما از کلا این او بهتر است بسمت در آجهائی که مانند مرغها در ساحل دانه برمی چیدند و نوک بزمین می زدند و همچنین بجانب خوکهای وحشی که بر اثر نزدیک شدن ما وحشت زده از خلال درختها و بوته های بیرون

می جستند، چند تیری انداختم و شیخ عرب سخت متعجب شد زیرا نزد آنها، ارزش يك تیر انداز ماهر بمراتب از ارزش يك عضو انجمن های علمی بیشتر است .

در ضمن راه ، شیخ از من پرسید : چند زن داری؟

جواب دادم بیست و دوزن .

— ماشاء الله! چند بچه داری؟

— هنوز آنها را نشمرده ام . اما جز پسر اولادی ندارم .

— عجب!

ولی چون فهمید که او را مسخره کرده ام، موضوع صحبت را تغییر داد . دیگر، بدنه های شاوور رسیده بودیم که در جانب راست ما واقع بود و به آب دز می ریخت . جنگل رفته رفته کم درخت تر شده بود و با این حال باز نمی توانستیم خود را با سمت رودخانه شوش و ملتقای شعب متعدد آن، توجیه کنیم . از انبوهی گیاهان و درختهای سواحل رودخانه متدرجاً کاسته میشد و پهنای رودخانه تا حدود سیصد متر افزایش می یافت .

فردای آن روز به بند قیر (بندر نفت) می رسیدیم . در آنجا آب دز، شطیط و آب گرگر یکدیگر ملحق میشوند و این دو شعبه اخیر، شعب رودخانه کارون هستند . نام این محل یا مأخوذ از معدن مواد نفتی که در ساحل چپ رودخانه واقع میباشد و یا بسبب وجود انبار و مخزن های که در سابق برای نفت گیری و سوخت کشتیهای کارون علیا در آنجا ساخته بوده اند، این نام بدانجا اطلاق شده است ولی از انبار و مخزن مزبور اثری نیست زیرا اعراب آنرا بمرور ایام، بکلی خراب کرده و چوبهای آنرا بشرکت

کشتیرانی انگلیسی فروخته اند .

در حال حاضر در حوزه کارون علیا، یک شرکت مشغول حفاری برای کشف معادن نفت میباشد^۱. این شرکت تا حال کرورها خرج کرده و بطوریکه گفته میشود در اقدامات و عملیات خود بتناجیح خوبی رسیده است. و این حفاریات بر اثر تحقیقات و بررسی هایست که من در سالهای ۱۸۸۹-۱۸۹۱ موقعی که در ایران مأموریت داشتم^۲ از نظر زمین شناسی انجام داده و نتیجه بررسیهای خود را هم در **سائنامه معادن پاریس** منتشر نموده بودم^۳.

در بند قیر آبادی بسیار بزرگی نیز هست که از دور در ساحل چپر رودخانه بنظر می آید و ما هم از دور کشتزارهای آنرا می دیدیم . آب دز در این ناحیه عرضتر میشود و برای ورود بشط کارون که در مواقع طغیانی حقیقه^۴ رودخانه عظیم و با ابهتی است باید آب دز را ترک گفت. و این رودخانه یعنی

۱- این شرکت همان است که **ویلیام ناکس داریسی** - William Knox - Arcy, D) پس از بدست آوردن امتیاز اکتشاف و استخراج معادن نفت جنوب ایران (۲۸ مه ۱۹۰۱ مطابق با ۸ صفر ۱۳۱۹ قمری) آنرا بنام شرکت **استخراج اولیه** First Exploitation Company تاسیس و شروع بکار کرد و اینکه دموورگان می گوید بتناجیح خوبی رسیده بودند راست است چه دو ماه بعد یعنی در تاریخ ۲۶ مه ۱۹۰۸ (۲۴ ربیع الاخره ۱۳۲۶ قمری) برای نخستین بار در محلی که امروز **میدان ننتون** نام دارد در عمق ۳۳۴ متری بمعادن عظیم نفت رسیدند که بسیار حائز اهمیت می بود و مخارج گزافی را که تا آنروز متحمل شده بودند جبران کرد و یک سال بعد هم یعنی در ۱۴ آوریل ۱۹۰۹ (۲۳ ربیع اول ۱۳۲۷ قمری) **کهپانی** نفت انگلیس و ایران در لندن تاسیس یافت. (مترجم)

۲- منظور سفاول دموورگان بایران است . رجوع شود بصفحات ۸ و ۹ و ۱۳ همین کتاب .

۳- منظور مقاله ایست که دموورگان تحت عنوان « یادداشتی در باب مواد نفتی کنده شیرین » نوشته و این مقاله جداگانه هم در فوریه ۱۸۹۲ در پاریس منتشر شده است . (مترجم)

کارون بمناسبت پهنای زیاد و سرعت جریان و رنگ زرد و زنده آبش ،
منظره رود نیل را در نظر من مجسم میکرد .

جاسم! جاسم مأمور آوردن مراسلات و نامه های پستی خود
را که از قریه سید احمد به **ناصری** فرستاده بودیم و قرار بود در اینجا منتظر
ما باشد، در ساحل مشاهده کردیم. پاکت پست ایران را تحویل داد و در آن ،
چند روزنامه و مجله و نامه داشتیم .

تعداد نامه ها کم بود و هم بسیار، زیرا اخبار و اطلاعاتی را که انتظار آنها
را می داشتیم در میان آنها نبود و از طرفی **شعوبه** بیچاره اطلاع یافت، مادر هشتاد و
چهار ساله اش در نبودن او در گذشته است .

فی الحقیقه در عین حال که آرزوی رسیدن پست را باید داشت ، از
رسیدن آن هم باید بیمناک بود! و من همیشه بخود میگویم با این عدم مسافت
نامه ها و اخبار خوب و بد ناگزیر با هم میرسد و کمتر اتفاق می افتد که بر اثر
خواندن اینگونه نامه ها آخر الامر تأثر و اندوهی حاصل نشود .

در ساعت ۸ و نیم صبح **بند قیر** را ترک گفتیم و در طول رودخانه
بزرگ **کارون** با سرعت پیش رفتیم. در ساعت یک به **قلعه ویس** رسیدیم که
آبادی مهمی است و کاروانهایی که بین **ناصری** و شوشتر در رفت و آمدند
در آنجا توقف میکنند. پس از آن در ساعت شش وارد **اهواز** شدیم .

در **اهواز** ، بی درنگ برای تهیه و اگون های مسطح و کوچک
راه آهنی که مختص حمل و نقل کالاهای تجارته از **اهواز** به **ناصری** (چهار
کیلومتر مسافت) است و تنده رودخانه را دور میزند ، آدمی روانه کردم تا

صندوقهای خود را بار کرده به ناصری پیش پتر ترمولن^۱، کنسول روسیه که از دوستان قدیم هیأت می بود بفرستیم و خود نیز نزد وی استراحت کنیم. ولی در انتظار رسیدن واگونها شام را در همان ساحل رودخانه خوردیم. کشتی شوشان که روی کارون علیا رفت و آمد میکند، در آنجا بود و با فرمانده آن کاپیتان آندرسن^۲ که تنها اروپایی بود که در آنجا وجود داشت، ملاقات کردیم. او در دفتر خود روزنامه نایه ز هندوستان^۳ را مطالعه میکرد.

گفت - سلام! حال شما چطور است؟

گفتم - بدن نیست! اما راستی شما میاید؟

- بفرمائید چیزی بنوشید.

- اگر وسیله ای باشد که دست و روئی بشوئیم بمراتب بهتر است.

بالاخره پس از هفت روز موفق شدیم دست و روئی خود را بخوشی و با رضایت خاطر بشوئیم زیرا آب رودخانه در حقیقت بقدری گل آلود بود که بزحمت می توانستیم کمی از آنرا برای آشامیدن خود با صافی تصفیه کنیم. پس از خوردن شام در حالی که روی صندوق نشسته بودیم حرکت کردیم. شبی تاریک و تمام شهر ناصری در خواب و سکوت بود. ولی ترمولن با دوست و همکار خود آقای گراماتا^۴ هنوز بیدار بودند.

بمحض ملاقات ترمولن، پرسیدم - قبل از هر چیز بگوئید بینم

۱ - Peterter Meulen

۲ - Capitaine Anderson

۳ - Times of India

۴ - Gramata

چه روزیست؟ آیا فردا دوم آوریل است؟ (۲۸ صفر ۱)

- نه! فردا سوم آوریل است!

- گویا دوم باشد!

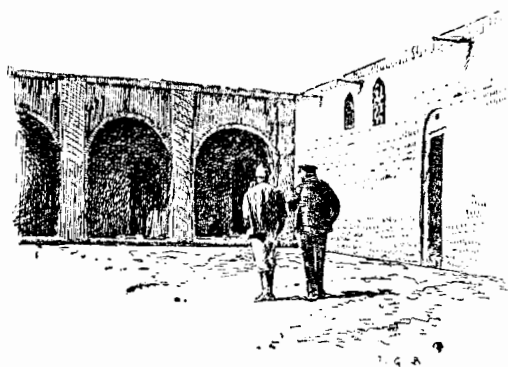
- نه! سوم است. امروز پنجشنبه دوم است که پست به محمره

(خرمشهر) می‌رسد و پست بعدی روزیکشنبه پنجم (۲ ربیع الاول)، صبح بسیار زود آنجا خواهد رسید.

گفتم - من باید با همین پست حرکت کنم. شما یک کرجی سبک برای من پیدا کنید که مرا هر چه زودتر برساند.

قرار بر این شد من بامن بیاید و دستورات لازم را در راه باو بدهم که به بصره رفته در آنجا یک کشتی بارکش برای حمل صندوقها فراهم کند و شنویه و شوسون هم بارها را تا محمره حمل و مراقبت کنند.

من بایستی خود را در به‌بئی به سرویس، ساژری میرسانیدم و بلیط بازگشت خود را هم قبلا گرفته بودم. بنابراین فردای آن شب بایستی حرکت



ترمولن و دمورگان در حیات کنسولگری روسیه در ناصری

۱- سال ۱۳۱۶ قمری

می کردم .

مستخدمین برای پیدا کردن کرجی رفتند و ما از پذیرائی عالی و گرم
میزبان خود بسیار مستفید و محظوظ شدیم .

ترمولن یکی از دوستان قدیم هیأت است که مدتی مأمور کنسولگری
فرانسه در سواحل افریقا بوده است و سابقاً خدمات بسیار بدولت فرانسه
کرده و بدریافت یک مدال طلا از طرف دولت فرانسه نیز نائل شده است .
او اهل هلند است و ابتدا در بصره تجارت می کرده است ، بعدها در ناصری
عامل شرکت هوتز ، هامیلتون و شرکاء^۱ شد . پس از برچیده
شدن دستگاه این شرکت ، خود تجارخانه ای در ناصری تأسیس کرد و
واخیراً دایره عملیات و کارهای خود را با تشکیل یک شرکت توسعه داده است
و در حال حاضر هم رو پیشرفت است . این شخص یک هلندی صدیق ، قوی
تنومند ، شاد و ظریف الطبع است و حتی ظرافت طبع خود را در کارهای
مختلف خویش نیز بکار می برد .

بر رسوم و عادات اعراب خوب آشناست و بسهولت و روانی بزبان آنها
صحبت می کند . در طی چند سال اخیر ، کار گزار کنسولگری روسیه در ناصری
است و همین موضوع بر نفوذ او بسیار افزوده است .

ترمولن که مرد شریفی است در این سرزمین دوستان بسیاری دارد
و روزهای رسمی همیشه کاسکت مخصوص کنسول روسی را بر سر می -
گذارد و در ایام دولت شاهنشاهی پس از صرف یک شام مفصل و بادیه گساری ،
با صدای رعد آسای خود زیر آواز میزند و سرود مخصوص زود رزی^۲

Hotz , Hamilton and Co - ۱

Zeuderzec - ۲

را می خواند .

هلندیهای که در ناصری هستند تنها اروپاییانی نیستند که در حوزه کارون می باشند . بلکه يك کنسول یارهم از طرف دولت انگلیس بنام سروان لارمیه ^۱ که جزء اتلیجنت سرویس است و همچنین عمال تجارتخانه لینچ و شرکاء ^۲ در این ناحیه هستند و کلیه آنها مردمان مهر بانی می باشند که غالباً هم به شوش می آیند .

دو سال پیش از انعقاد «قرارداد حسن تفاهم و مودت» ^۳ نیز آن اشخاص مانند امروز همسایگان خوبی بودند .

چند ساعتی خوابیدیم و دوباره برای سوار شدن بکشتی بساحل رودخانه رفتیم . رئیس کرجی و ملاحانش برای تهیه آذوقه راه و یافتن باری که به محمره (خرمشهر) حمل کنند بشهر رفته بودند ولی بالاخره در ساعت هشت براه افتادیم .

اعرابی که در ناصری ساکنند ، مانند سایر اعراب ، تکبر و غروری تحمل ناپذیر دارند . آنها یا شبانند ، یا شتر بان ، یا قاطرچی و یا قایقران هستند ولی بهیچ قیمت ، حتی در مقابل تمام طلاهای دنیا هم حاضر بحمل يك کوله بار نیستند و هرگز بکارهای دستی مبادرت نمی کنند . و در حرفه هایی هم که اختیار می نمایند تکبری بسیار و تحقیر آمیز از خود نشان میدهند و چنان وانمود می کنند که نه از روی احتیاج بلکه بحکم اجبار بدان

Capitaine Lormier-۱

Lynch and Co-۲

۳- منظور قرارداد دوستی است که در سال ۱۹۰۴ میان دولتین فرانسه و انگلیس منعقد شده است (مترجم) .

کار مشغولند .

کرجی بانهای ما، دو ساعتی مارا معطل کردند ولی در این ولایت چیزی از این کار عادی تر و طبیعی تر نیست . بالاخره براه افتادیم . و عاقبت هم رئیس کرجی نیامد و پسر خود را بجای خویش فرستاد. کرجی وضع خوبی نداشت . جدار آنرا برای اینکه آب بدون آن نفوذ نکند، باروغن گوسفند اندوده بودند و آن خود موجب مسمومیت میشد.

در این سفر، مایکی از مستخدمین خویش با اسم محمد راهم با خود همراه آورده بودیم. چهار نفر ملاح نیز با ما بودند که از آن میان يك تن اهل کوهستان و بی گمان نخستین بار بود که بکار ملاحی پرداخته بود.

باباد مساعدی کرجی ماحرکت کرد و چون کرجی سبکی بود با سرعت پیش میرفت. ولی طولی نکشید محمد مارا متوجه ساخت که آب بدون کرجی وارد میشود و بطوریکه کرجی بانها میگفتند این موضوع چندان اهمیت نداشت و برای غالب کرجیها و قایقهای سبک این وضع پیش می آید. اما در حقیقت چنین نبود زیرا آب بتدریج در درون کرجی زیاد میشود و صندوقها را خطر فرا گرفتن آب تهدید می کرد . آب از سوراخی که در عقب کرجی بوجود آمده بود وارد میشد و در حدود يك ساعت طول کشید تا توانستیم با گلرس سوراخ مزبور را مسدود کنیم و با وسائلی که در دسترس ما بود، از قبیل کاسه و آبگردان، آب درون کرجی را خالی نمائیم.

تخلیه آب کرجی، بالاخره تمام شد و آفتاب گرم روز هم رطوبت درون کرجی را خشک کرد. اما باد دیگر مساعد نبود و اجباراً کرجی را در امتداد ساحل هدایت می کردیم و خود را بکمک طناب از گردابها بیرون

میکشیدیم. در این میان یکی از کرجی با نان که در ساحل بود مہار کرجی را رها کرد و مادستخوش جریان آب شدیم و او خود بجای اینکه بموقع خود را بدرون کرجی برساند، چون کرجی از ساحل دور شد، بدنبال ما، در امتداد ساحل شروع بدویدن کرد. سگان کرجی بر اثر برخورد با ساحل شکست و کرجی بایک بر آمدگی گل که در میان آب بود تصادم نمود و در گل فرو ماند. یکی از ملاحان بدرون آب جست و کرجی را از توده گل دور کرد و با تغییر مسیر بر او خود ادامه دادیم. دیگر بایستی سگان کرجی را تعمیر کنیم. تیغ سگان فقط در قسمت بالای خود با کرجی اتصال داشت و بایستی بقسمت پائین آن یک بست آهنی میخ کوبی میشد. چند عدد میخ کوبیدیم اما میخها در سوراخهای سابق محکم نمیشدند و پس از تلاش بسیار و بی ثمر، اجباراً بست آهنی را با طناب بستیم.

راستی که کاش مرده شوی، این کرجی و ملاحان آنرا که طرز کار خود را هم نمی دانستند برده بود!

بادمخالف میوزید و لاینقطع ما را بطرف ساحل میراند. باز سگان کرجی بساحل برخورد کرد و طنابها پاره شد. این بار دیگر ما خود بتعمیر آن مبادرت کردیم و چون وسائل باربندی ما محکم تر بود مطمئن تر بر راه افتادیم. اما جریان رودخانه با ما را بساحل چپ می برد. از دهکدهای متعددی که خانه های گلین و چینه ای داشتند میگذشتیم. شب فرامیرسید. در کنار بوته های گز، زنان و دختران عرب با خز آه های آویزان خود، بجمع کردن هیزم و شاخه درختها مشغول بودند و یا از رودخانه آب برمی داشتند. مردها هم دسته دسته بایکدیگر صحبت میکردند. تاریکی شب

بتدریج بیشتر میشد و رنگهای تیره تر و سایه‌ها بر اثر شفق، پررنگ تر و مشخصتر



زنان عرب از رودخانه کارون آب برهیدارند

میگردید. دیگر پرنده و حیوانی جز دم جنبانک‌ها وجود نداشت.

ما با آرامی پیش میرفتیم و از کنار دماغه‌ای که درپای آن گردابی بود بایستی میگذشتیم. در اینجا ملاحان مجبور بودند بداخل آب بروند و با طناب کرجی را بکشند. پس از گذشتن از گرداب ملاحان که خسته شده بودند ناگزیر استراحت کردند و ماهم شام خود را خوردیم و لسی ناگهان بر اثر تکان شدیدی ظرف غذا از دست ما افتاد و این تکان بعلت بر خورد کرجی بایک برآمدگی شنی بود. کرجی را از گل بیرون کشیدند و ماهم بقصد خوابیدن هر یک در گوشه‌ای دراز کشیدیم. با آنکه وسایل کافی برای استراحت نداشتیم معینا خواب خیلی زود ما را در ربود و کرجی بانان هم از وقت استفاده کردند و بجای اینکه براه خود ادامه دهند کرجی را بساحل بسته و لنگر انداختند.

فردای آن شب بر اثر آسیبی که بکرجی وارد آمده بود، ناگزیر تا حدود ساعت ۹ معطل شدیم. تا محرمه (خرمشهر) بیست و چهار ساعت

راه بیشتر نبود. ولی بادی نمیوزید و کرجی هم یک پارو بیش نداشت. ناگزیر چوبهائی را که جریان آب باخود می آورد جمع کردند و ماهم یک صندوق چوبی را که مخصوص آذوقه ما بود شکستیم و تخته های آن را روی مردی ها کوبیدیم و بدین طریق پاروهای دیگری ساختیم و با آنها، دیگر ممکن بود خود را از گردابها بیرون کشید و تا اندازه ای کشتی را هدایت کرد.

وزش باد باز مساعد شد. اما ملاحان کرجی ما باندازه ای در کار خود ناشی و نا آشنا بودند که از چنان وضع مناسب هم نمیتوانستند استفاده کرد. من خود ناچار فرمان کرجی را بدست گرفتم و کرجی بحرکت درآمد. ملاحان که در حقیقت بر اثر این اقدام من تحقیر شده بودند، خواستند فرمان را باز بدست بگیرند اما من از تسلیم آن خودداری کردم. بسرعت پیش میرفتیم ولی آنها علی رغم من، بادبان را بی آنکه با سمتی که مقصود من می بود تطبیق دهند بجوانب تغییر میدادند و بالنتیجه مانع میشدند بتوانم کرجی را درست هدایت کنم. ناگزیر آنها از شیخ محمده^۱ ترسانیدم و نیز بایشان اعلام کردم اگر اینگونه رفتار کنند انعامی را که برای آنها در نظر داشتیم بایشان نخواهم داد.

من موقع را خوب مناسب یافته بودم که آنها را بر جای خود بنشانم مگنم هم در این موقع باتیانیچه خود بار دکهای وحشی تیر اندازی میکرد و کرجی با نان مدعی بودند که بهتر از او تیر اندازی میکنند و علاوه این کار هم کار ناچیزی میباشد.

۱- منظور شیخ خزعل است (مترجم)

مکنم و محمد پیارو زدن پرداختند و من فرمان را بر بہا سپردہ
خود بکمک مردی کرچی را پیش میراندم و باین طریق بیصبری خود
آرامش می بخشیدیم...

کرچی بازگردابی افتاد و ما در این موقع بنوشیدن چای مشغول
بودیم. گردش آب گرداب، کرچی رامی چرخانید. یکی از ملاحان خود
را بآب انداخت و کرچی را باطناب کشید و چون بداخل کرچی بازگشت
معلوم شد لنگ خود را گم کردہ است منہم لنگ دیگری باو وعدہ کردم.



محمد، مستخدم هیأت علمی (از کتاب پی بہ)

در ساعت نہ و نیم بعد از ظہر بہ دو کشتی بخاری متعلق بہ شیخ خزعل
بر خوردیم. حضرت شیخ^۱ باتفاق شیخ کویت بہ ناصری می رفتند و می-
خواستند در آنجا بار و سای بختیار یہا ملاقات کنند. ہر دو کشتی را چرانان
کرده بودند و در ساحل بدون تردید جشنی برپا بود و رقاصہ ہای یہودی کہ
شیخ باخرج گزاف از قاہرہ برای جشن عروسی پسر خود آورده بود در این
جشن ہنر نمائی ہا میگردند.

۱- عین عبارت دموورکان در این مورد sa Seigneurie است (مترجم)

ما تمام شب را تقریباً بیدار ماندیم زیرا بایستی سپیده دم خود را به محمره می رساندیم. در ساعت دو، نخستین درختهای نخل ظاهر شد و در ساعت نه، از نهر بهمنشیر، مصب قدیم کارون، گذشتیم و رودخانه کارون در قدیم از آنجا بدریامی ریخته است. درست در همین موقع که ما به بهمنشیر رسیدیم صدای شلیک توپی بگوش رسید و آن از توپخانه کشتی پستی انگلیسی بود که با احترام قصر شیخ تیراندازی می کرد. کشتی مزبور در حدود ده دقیقه بعد بندر محمره وارد می شد. فرصتی دیگر برای ما باقی نبود جز آنکه زمانی که کشتی مزبور در بندر توقف می نمود. برای رسیدن بکشتی بکمک مردی و پارو بر سرعت خود افزودیم ولی باز بادی نمی وزید و جریان آب ما را بسمت ساحل می راند. چند بار در گرداب افتادیم و بدرون نهرهایی که از رودخانه منشعب شده بود کشیده شدیم. ولی بالاخره بآخرین بیچ رودخانه رسیدیم و شط العرب و کشتی پستی انگلیسی نمودار شد.

سرعت کرجی ما برای اینکه در مدت لازم فاصله تا کشتی را بپیمائیم، بسیار کم بود ولی ما بمقابل بازار رسیده بودیم و در آنجا تعداد بسیاری از قایقهای طویل و کم عرض مخصوص محمره وجود داشت که ملاحان عرب با پیراهنهای سفید و بلند و دستمالهای ابریشمین و سرخ رنگی که بسر پیچیده بودند بر سرعت آنها را می بردند. این قایق رانان با مهارت خاصی پارو می زنند و مردی را بکار می برند. قایقهای سفید آنها هم با سهولت بسیار سینه آبهای رودخانه را می شکافد و در همه سمت پیش می رود. با این قایقها بود که می توانستیم بموقع خود را بکشتی پستی برسانیم.

باین جهت بالهجهء محلی گفتم :

- آهای! بله! یلمچی! بیا!

یکی از آنها پیش آمد و بالفور وسائل سفر خود را بداخل آن منتقل کردیم و قایق با سرعت باد براه افتاد .

در ظرف پنج دقیقه بکشتی رسیدیم و من خود را بروی پل کشتی رسانیدم و در آنجا با کنسول انگلیس آقای مک دو ال^۱ که از دوستان ما بود برخوردیم . از دیدن من متعجب شد پس از چند لحظه که باتفاق مکنم بپایین رفتند، کشتی لنگر برداشت و براه افتاد .

بعلت شتابی که برای رسیدن بکشتی داشتیم، قسمتی از مراسلات و وسایل سفر خود را در محوره جا گذاشتم . ولی با این حال خوشحال بودم که بکشتی رسیده ام و از غذاهای غیر ما کول کشتی های بارکش انگلیسی که بیهیچوجه با معدّه من که بر اثر مسافرت های بسیار بکلی خسته بود، سازشی نداشت، آسوده شده ام .

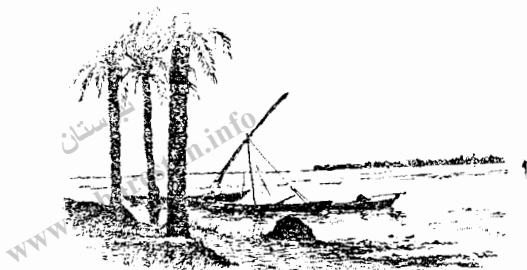
درست در لحظه ای که کشتی ما براه افتاد و سفر دریائی من آغاز می شد، چشمم بکرجی افتاد که مستخدم من و بقیه بارهای سفرم در آن بود. کرجی مزبور با جریان آب کارون به شط العرب رسیده بود و سه ساعت دیگر وقت لازم داشت تا خود را بساحل گمرک که مکنم در آنجا منتظر اومی بود برساند .

آقای ستاس^۲ مدیر گمرکات از معاون من پذیرائی گرمی کرده بود

M·Mac Douall-۱

M·Stass-۲

و ممکن در آن چند روزی که در محرمه اقامت داشت در اطاقهای اشغال نشده
قرنطینه منزل کرده بود و موفق شده بود به بصره یا ونیز مشرق زمین رفته
يك كشتی بارکش فراهم کند .



منظره شط العرب در محرمه

از محرمه به بصره در حدود چهل کیلومتر است و بصره بندر
عثمانی است. کشتی ها برای حمل و تهیه مواد مثل گندم ، ذرت، خرما
روده، پوست گوسفند، پشم، مدفوع سگ (برای رنگرزی)، چوب شیرین
بیان با آنجا می آیند . بستر رودخانه بسیار پهن و برای لنگر اندازی چندین
کشتی مناسب است . شهر در چند کیلومتری بندر واقع است و بانهر بزرگی
که قایقها و کرجی های زیبا و فراوان در آن رفت و آمد می کنند و همچنین
بوسیله جاده ای شوسه و راه رو بندر مرتبط میشود. اما کشتیهای بزرگ
نمیتوانند در بصره بارگیری کامل کنند زیرا در این صورت از میله های فاو
واقع در مصب شط نمیتوانند گذشت و باین علت ناگزیرند قسمتی از بارها را
بابار کشهای بخاری تا میان دریا آورده در آنجا بارگیری کشتی را کامل کنند.
بعلاوه اگر بخواهند از میله های فاو بگذرند، گاه ممکن است در برآمدگیهای
شنی ورسی دهانه، گیر کنند. کشتیهای هم که گرفتار بدی هوا و طوفان میشوند

هرچه زودتر خود را به کویت میرسانند .

بارهای عتیقات ماهم پربهاتر از این بود که خود را باین مخاطرات بیندازیم و باین مناسبت ممکنم سعی کرده بود کشتی ساو آ ۱ را به محرمه آورده صندوقهارا در آنجا بار کند .

شنویه و شوسون روز نهم آوریل (۷ ربیع الاول) با همان سفینه که ما را از قلعه بندر تا اهواز آورده بود به محرمه رسیدند. در ناصری بما گفته بودند که بر اثر طغیان آب کارون که تا یک متر بالاتر از مرتفع ترین سنگ های تنده اهواز راهم آب گرفته است، با کشتی، حتی اگر بار هم داشته باشد، می توان از آنجا بسهولت گذشت . باین مناسبت به شنویه سفارش کرده بودم بلکه بتواند بارها را تا محرمه با همان کشتی حمل کند .

صاحب سفینه در بدو امر که هنوز بارها را تخلیه نکرده بود در اضی نشده بود با عبور از تنده اهواز خود را بخطر بیندازد . بالنتیجه شنویه با کرجی بان دیگری بملغ ۲۵ تومان (۱۲۵ فرانک) ۲ قطع کرد ولی در همان لحظه که قرار بوده است بارها را از درون سفینه پیاده کنند کرجی بان دوم بسبب تهدیدات صاحب کرجی اول، قول خود را پس گرفت. در این میان شنویه متوجه شده بود مشکلاتی که برای او پیش آمده بسبب اعمال نفوذ نماینده کشتی بخاری ایرانی است که میخواست ما را تا رسیدن کشتی خود معطل کند. شنویه ، ناگزیر ، مقصود خود را با او در میان گذاشت و

۱- Savoia

۲- دمورگان در صفحه ۷۵ هم هر دو ریال را برابر یک فرانک محسوب داشته و چنین استنباط میشود اینکه در جای دیگر (صفحه ۷۳) هر فرانک را با یک ریال برابر دانسته اشتباه شده است و با این ترتیب معلوم میگردد در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ قمری) هر دو فران یا دو ریال پول ایران یک فرانک ارزش داشته است . (مترجم)

بحاکم **ناصری** از او شکایت نه‌ود. بر اثر این کشمکش حاجی رئیس نیز از واقعه مطلع گردید و پس از آنکه بحرفهای صاحب کرجی رسیدگی کرد اورا تهدید نمود که وی را بچوب و فلک خواهد بست. موضوع بیش از این دنباله نیافت ولی با این حال صاحب امتیاز راه آهن، بهایی را که در مقابل آن حاضر بود بارهای مارا از تنده رودخانه (البته از راه زمینی) بگذراند پیشنهاد کرد. اما شنوویه بارها را همانطور که صلاح بود، صبح روز هفتم (۵ ربیع الاول) با کرجی حرکت داد و روز نهم در ساعت ۱۱ صبح به محمره وارد شد. لکن کشتی ساو و آ تا روز هیجدهم (۶ ربیع الاول) که مدد بحدا کشر خود



حسین آپسر جعفر (از کتاب پی‌یه)

رسید حرکت نکرده بود و صندوقهای ماهم همانطور در درون کرجی که آنها را از قلعه بندر آورده بود باقی ماند.

دیگر ، این گزارش مختصر سفر را که در طی راهها و منزلهای سر-
راه یادداشت کرده ام ، بجای اینکه با شرح طوفان شدیدی تمام کنم که در
راه محمره و بمبئی روی داد و نزدیک بود منجر بغرق کشتی ماشود ، بهتر
می دانم با نقل نامه ای خاتمه دهم که اخیراً از دزفول بزبان فرانسوی رسیده
است و آن نامه ایست که یک نفر کلدانی که در بغداد تربیت شده ، از زبان
مستخدم من جعفر نوشته است :

دزفول ۳۱ رجب ۱۲۸۰

آقای ژ. دمورگان - پاریس

« آقا ، با عرض اینکه آرزو مند سلامت و تندرستی شما هستم ، بسیار
متاسفم که وقتی شما به بلج سوار میشدید من گرفتار کار بودم و نتوانستم
باشما خدا حافظی کنم .

در مورد مخارج قاطر ها ، سرکار نامه ای به میرزا عباس خان مدیر
گمرک نوشته بودید که برای پرداخت بهای قاطر ها پولی بمن پردازد ولی
میرزا عباس خان چنین اظهار نمود که آقای دمورگان پولی نزد من
ندارند . چهار قاطری را که دزدیده بودند هنوز بر نگردانیده اند .
شیخ فرحان و شیخ حیدر با یکدیگر جنگ دارند و فرحان شکست خواهد
یافت و فرار میکند . در حال حاضر حاکمی و سربازی در دزفول وجود
ندارد و من در هر ماه پانزده روز در شهر و پانزده روز دیگر در شوش هستم .
زمانی که شما عزیمت کردید نامه ای بوسیله من برای شیخ خریطه فرستادید
و من در بازگشت نزد اورتم و نامه شما را که در خصوص سوارها بود با وسپر دم

۱ - یعنی ۳۱ ماه اوت (برابر با ۱۰ رجب ۱۳۲۶ قمری)

ولی او گفت باید هشتصد قران بابت سوارها بدهم و من جواب دادم اگر شما سوارها را در اختیار من نگذارید منم همین جا، در منزل شما خواهم ماند. پس از این حرف، دو سوار بمن داد و منم بیست قران پرداختم و از راه دیگر حرکت کردیم. در راه با ۲ نفر از دزدان کسرانی برخوردیم و پس از زد و خوردی که میان مادر گرفت، سوارهای شیخ خریط فرار کردند و من شکر گزار پروردگار مهربان باید باشم که نجات یافتیم. آقای ارجمند من استدعا دارم تقدیم احترامات قلبی مرا بپذیرید و همیشه بکام باشید.

خدمتگزار شما

جعفر

زندگی در ایران ۱

تبرستان
www.talabestan.info

ایران، کشوریست که آئین رسمی آن اسلام شیعه است و بیش از هر چیز اروپائیان در آنجا مورد بد گمانی و بی اعتمادی هستند. آداب و رسومشان با عادات و رسوم ما بکلی تفاوت دارد. مردمان آنجا عموماً بسیار مؤدبند، اما آداب معاشرتشان، اگر با آنها آشنا نباشیم، غالباً ممکن است

۱- متن اصلی سفرنامهٔ دموورگان باینجا ختم میشود ولی همانطور که در مقدمهٔ کتاب یادآور شدیم، مترجم، ترجمهٔ دو فصل دیگر از کتاب «تاریخ و اقدامات هیأت علمی فرانسوی» را بسبب ارتباط و بستگی هائی که این دو فصل با اصل سفرنامه میداشت ضمیمهٔ این ترجمه نموده است. یک فصل آن بنام «مقدمات کار» در ابتدای کتاب از نظر خوانندگان گذشته است و اینک فصل دیگر تحت عنوان «زندگی در ایران» را مطالعه خواهند فرمود. این فصل را دموورگان در سال ۱۹۰۵ برای راهنمایی خارجیانی که بایران می-آیند نوشته است و خود او در این خصوص مینویسد:

«در زیر این عنوان، من از زندگی اقتصادی و مادی ایران، از محرومیتها و یا از مزایای آن صحبت نمیکنم. بلکه از وضع و تدبیری که هیأتهای خارجی در ایران باید اتخاذ کنند و از مشی و روشی که هیأت علمی ما در حال حاضر و همچنین در آینده که بیگمان، بدون خطر از آن نمیتوان بیرون جست، گفتگو میکنم...»

در این مبحث دموورگان نسبتهایی بایرانیان میدهد و غالباً بهم نارواست و در شرح آن هم با صراحت بیانی خاص سخن میگوید. مترجم در بدو امر بملاحظهٔ اینکه هموطنان گرامی از خواندن آنها آزرده خاطر خواهند شد قصد نداشت بترجمهٔ آن دست بزند ولی پس از تأمل و تفکر، باین نتیجه رسید که اگر چه موجب ملال روحی میشود ولی در عین حال ایشان را بنحوهٔ قضاوت خارجیان آشنا میسازد و بسا که حقایقی هم از عرف ما را آشکار میکند تا اگر مجال و فرصتی دست دهد بتوانیم با اصلاح آن لغزشها و زشتیها بپردازیم (مترجم)

ما را ناراحت کند، چنانکه رسوم معاشرت ما هم چه بسا آنها را آزرده می کند .
در مراکز بزرگ مثل تهران ، تبریز ، اصفهان ، ایرانی نسبت بیک
اروپائی که بشهر او تازه وارد شده باشد ، بسبب اینکه او از آداب و رسوم
مملکت اطلاعی ندارد ، بسیار با گذشت است ولی در میان عشایر و دردهات ،
برای اینکه در دسری حاصل نشود ، مسافر خارجی باید آداب و رسوم قومی
را سخت رعایت کند و روش مناسبی برای خود در پیش گیرد . در دادن هدایا
و انعام ، هر قدر ممکن است باید با کرم تر و بخشنده تر بود و نسبت
ببیماران و بیماران باید دلسوزی و مهربانی نشان داد و هر چند که پزشک
هم نباشیم باز باید بتوانیم دردها ورنجهارا آرامش و تخفیف دهیم .

فرد ایرانی معمولی ، وقتی تنهاست ، باطناً شخصی زبون ، ترسو و
بی همت است و چون خویش را در برابر مسافری که در معیت چند تن دیگر
است بیاید ، خود را بسیار مؤدب نشان میدهد و غالباً کار این ادب بمبالغه
میرسد . ولی اگر عده ای پشتیبان و حامی با او باشند ، بسیار بی ادب ، وقیح و
غالباً هم متجاوز خواهد بود . و بهر حال مسافر خارجی باید فی حد نفسه خود را
درست و خوب جلوه دهد ، چه علاوه بر این ، ایرانی ، برای برپاساختن مشاجره
که معمولاً بجای باریکی هم منتهی میشود ، بهانه های پیدا میکند .

برای آشناسدن بتمام این نکات و آگاهی بر اینکه چگونه آنها را
بکار می توان برد باید ، مدتی طولانی در این کشور اقامت کرد و غالباً هم
آشنائی بزبان و لهجه های محلی لازم است زیرا اغلب ، یک کلمه ، بتنهائی
معنائی کاملتر از شرح های مفصلی را که مترجمان ترجمه میکنند در بر خواهد
داشت . یک نفر شرقی ذاتاً بهر چیز بدگمان است و بهیچ رابطه ای که بطور

مستقیم و عادی برایش حاصل نشده باشد اعتماد ندارد .

مترجمان بمراتب بدتر از خود شرقی ها هستند زیرا آنها بر اثر نادانی و چه بسبب سوءنیت ، هرگز افکار و بیانات شما را صحیحاً ترجمه نمیکنند . اگر مترجم شما مسیحی باشد ایرانیان او را حقیر می شمارند و بآنچه او می گوید اطمینانی نمی کنند و اگر او هم مسلمان باشد ، آنوقت است که او نیز شما را تحقیر می کند و هم کیشان خود را بد پول شما خرسند و راضی می سازد و شما را فریب می دهد .

در قسمت اعظم **خاک شاهنشاهی ایران** امنیت بقدر کافی حکمفرما است . حکام ، در آن نواحی بسیار با اقتدار و مهمان نوازند و معمولاً میدانند چگونه با خارجیها رفتار کنند ، ولی مناطق دوردستی هم مثل مناطق واقع در سلسله کوهها و جود دارد که در آنجا از قدرت پادشاه ، تقریباً اثری و نشانی نیست . و اما ، مگر در غالب نواحی ترکیه و حتی در بعض کشورهای اروپا هم اینگونه مناطق خودمختار وجود ندارد ؟

در این گونه مناطق ، گروه محافظانی که توسط حکام در اختیار مسافران خارجی گذارده می شوند بیشتر از آنچه باید مفید باشند ، مضرند و بعلاوه همینکه بمنطقه ای وارد شوند و بفهمند امنیتی در آنجا نیست هر چه زودتر فرار می کنند .

تنها وسیله برای پیمودن این مناطق مجزا و خود مختار این است که انسان خود را یکجا در اختیار رؤسای محلی بگذارد و این احتیاط معمولاً مستلزم پیش بینی های مفصل و دادن هدایا و سیاستمداری بسیار است . دوستی يك رئیس قبیله تازمانی باقیست که با وسائل مقتضی و حساس

که اشخاص ساده دل بر اثر آن جلب و راضی می شوند ، بتوان آنرا حفظ کرد و در این صورت است که بنحو خوبی پذیرائی خواهند کرد . اما غالباً هر رئیس قبیله ، بانواحی مجاور خود در جنگ و ستیز است و در چنین اوقات راهها بسته میشود و در خارج از سرزمین او هر چه هست دشمن بشمار می آید . یک سفر در کوهستانهای لرستان و بختیاری را پیشاپیش نمی توان طرح ریزی کرد - زیرا کوچکترین اغتشاش و بی نظمی که در آن مناطق روی دهد ، می تواند ارتباط را برای سالهای متمادی قطع کند . بایک چنین وضعی بوده است که در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ قمری) من توانستم از راه مستقیم خرم آباد به دزفول بروم ولی از آن تاریخ تا حال که قرب ۱۳ سال گذشته است^۱ دیگر بسبب طغیان قبائل سرکش این منطقه، راه مزبور بکلی مسدود شده است و حتی در سال گذشته ، دو تن از افسران انگلیسی که بنصایح و توصیه‌هایی که بمنظور رعایت احتیاط ، بآنها شده بود ووقعی ننهاده بودند، نزدیک بود در این ناحیه از بین بروند .

در فلات ایران ، وضع ، مشابه نواحی کوهستانی نیست و معمولاً مردمان آنجا آرامند . ولی باینحال شهرهایی هم هست که مردمان آنجا بسیار متعصبند و مسافران مسیحی باید حتی الامکان از ورود بدان نقاط خودداری کنند . از آن جمله در شهر قم که از شهرهای مقدس است یک مسافر مسیحی که از بازار آنجا میگردد ، ولو توقف هم نکند باز بطور قطع و یقین اورا سنگباران می کنند و کتافات و آب دهان بسوی او می اندازند . در

۱ - یعنی سال ۱۹۰۵-۱۹۰۴ که دموکرگان گزارش اقدامات هیأت را تنظیم و بصورت کتاب «تاریخ و اقدامات هیأت علمی» منتشر نموده است . (مترجم)

چنین مواردی اگر انسان علیه این اشخاص ایستادگی کند و یا بسلاح متوسل شود بدون تردید منجر بمرگ او خواهد شد .

بنابر این باید حتی الامکان از نزدیکی بمرکز تعصب و اماکن مذهبی و بطور کلی اجتماعات خودداری شود . زیرا مردمان طبقه پائین شهرها ، کینه‌ای خاص نسبت بمسیحیان دارند که سرانجام آن باهانت می‌رسد . من در مسافرت‌های خود ، همیشه بمنظور جلوگیری از تصادمات که اغلب منتج بدردسرهائی خواهد شد ، چادر و بنه خود را خیلی دور از نقاط مسکونی اهالی مستقر میکنم . رئیس ده و آبادی را احضار و او را مسؤل حفاظت و تأمین بنه و قرارگاه خود می‌نمایم . او دیگر ، خود چند تن محافظ و نگهبان برای حفظ چادرها و قرارگاه ما تعیین میکند ولی باز من باید آدم‌های خود را بمراقبت آنها بگمارم و فردای آن روز هم بر حسب اینکه این اشخاص در انجام وظایف خود درست و خوب از عهده برآمده‌اند و یا در اجرای آنها سستی و کوتاهی کرده‌اند انعامی بدهم و یا ایشان را بغضب و مؤاخذات حاکم شهرستان بسپارم .

در ایران حکمرانی و حکومت باشخاص معروف و سرشناس بطور اجاره‌واگذار میشود و حکمرانان بزرگ مسؤل همه چیز قلمرو حکومتی خود می‌باشند و کلیه محاکم قضائی با آنهاست . سپاه و لشکر خویش را خود تشکیل می‌کنند و مقام نایب السلطنه دارند و انصافاً هم بجاست . کلیه مخارج اداری و مالیات را خود می‌پردازند و کلیه عواید قلمرو حکومتی آنها هم بخود ایشان تعلق می‌گیرد . نتیجه این سازمان و این نحوه اداره ،

این است که در قلمرو حکومتی حکمرانی، اگر خلاف و جنایتی پیش آید و صدراعظم وقت از آن باخبر شود، حکمران منطقه مسؤل است و باید جریمه و غرامتی بپردازد. حکمران مزبور هم جریمه و غرامت را از فرماندار شهرستان و او نیز از بخشدار محل مطالبه می کند و بالاخره غرامت و جریمه غالباً چند برابر آنچه باید بصدراعظم برسد، از آبادی و قریه ای که جنایت و یا خلاف در آن جا روی داده اخذ میگردد.

بطوریکه دیده میشود، هر دم و هر لحظه نمیتوان با صدر اعظم مملکت ارتباط گرفت و هیأت باید نسبت باین موضوع، خود را بسیار متین و با صبر نشان دهد و بدلائل فراوان و قوی، جز در موارد بسیار لازم، نباید توسط نمایندگی سیاسی فرانسه در تهران به دولت ایران شکایتی برد زیرا در اغلب موارد دولت مرکزی، حل موضوع شکایت را بخود حکمرانان و گاهی نیز بحکام جزء و زیر دست رجوع می کند و چون هر اندازه هم احتیاط بکار رود باز در خلال آن بسیار حوادث و اتفاقات دیگر پیش می آید، شرط عقل در این است که همیشه روابط نیکو با مقامات محلی موجود باشد.

بالاخره، در تمام ممالک اسلامی، قاعده کلی این است که يك مسافر مسیحی بکلی باید از چگونگی زندگی زنان بی خبر باشد. مسلمانان در میان خودشان هم هر اندازه بیکدیگر نزدیک باشند باز از احوالات و تندرستی و یا بیماری زنان دوستان خود پرسشی نمیکنند. ایشان در باطن برای زن احترامی بسیار قائلند و حتی نزد قبایل بیابان گرد نیز حضور يك زن اروپائی

که جامعه زنانه دربرداشته باشد، در يك كاروان، بمنزله تضمین بزرگی برای حفظ جان و مال كاروان است.

تا کید بسیاری که در خصوص این نکته میکنند بیشتر از این بابت است که چه بسیار هیأت‌های خارجی در مشرق زمین گرفتار و کشته شده‌اند. زیرا اروپائیانیکه در این هیأت‌ها بوده‌اند باین اصول توجهی نداشته‌اند، بقسمی که برخی از این مسافران اگر روزی باز به مشرق زمین مراجعت میکردند بسبب اینکه تصویر و عکس زنان اشخاص متنفذ و بزرگ را در کتابهای خود منتشر نموده بودند، بی گمان بقتل میرسیدند.

مردمان طبقه اول ایران از خرافات و تعصب برکنارند و با گرمی و صمیمیت فراوان فرانسویان را می‌پذیرند. امکان مذاکره و گفتگوی گرم و خصوصی با ایشان بسیار سهل و آسان است. روحانیون غالباً دیر باورند و در عقاید خود نسبت بیگانگان با مردمان طبقه سوم هم رأی نمیشوند ولی نفوذی هم که در میان افراد جامعه دارند خود موجب میشود لااقل حس تحقیری شدید نسبت به مسیحیان در اهالی باشد و بهتر است حتی المقدور جز در موارد خاص که روحانیون مصدر خدمات و کمک‌های مؤثر و بزرگ میتوانند شد، از ارتباط یافتن با آنها خودداری شود.

این بود شرایط اصلی و اساسی که رعایت آنها برای زندگی در ممالک محروسه ایران لازم است و حتی میتوان گفت برای کلیه کشورهای اسلامی این چنین است و نیز باید دانست آئین شیعه در کشور ایران بسبب خشکی و انعطاف ناپذیری اصولش، زندگی را نسبت بدیگر نقاط

سختتر میکند. زیرا در عرف آنها آنچه را که يك فرد کافر یعنی يك مسیحي بدست گرفته باشد، نجس است مگر پول و یادارو باشد. يك مسلمان راسخ-العقیده بهمان اندازه که مانسبت بگوشت خوك و لاک پشت راغب و شایق هستیم، او نسبت بما تنفروانر جار دارد. يك شیعه پاک، بيك اروپائی هرگز دست نمیدهد و در ظروف غذای او، هر چند هم خوب شسته شده باشد، غذا نمیخورد و حتی اغلب بعلاقت نفرت و انزجان، وقتی از کنار او بگذریم آب دهان خود را بروی زمین می اندازد.

این خشکی و انعطاف ناپذیری ایرانی با تعصب شدیدی که بر جامعه برهمنائی هند حکمفرمائی دارد، بی گمان از يك ریشه و اصل است چه نزد هندوها، نه تنها اروپائیان نجسند بلکه دیگر گروهها هم بسبب ارتباطی که خواه ناخواه با اروپائیان میگیرند، نجس بشمار میآیند.

در منطقه شوش، شرایط بسی مشکلترا از دیگر نقاط ایران است. تنهادردو شهر عربستان یعنی دزفول و شوشتر تقریباً تمام اهالی سیدند و خود را از عقب پیغمبر میدانند. این گروه مردمانی بی اندازه متعصب و خرافاتی هستند و فوق العاده مراقب کارهای یکدیگرند. سیدهای دروغین نیز بسیارند و باندازه ای هم در سختگیری در رعایت مقررات مذهبی اصرار میورزند که خود پیغمبر هم اگر می بود خویش را میباخت.

در دهان و قبایل، اهالی از نظر مذهبی به مراتب بهتر از مردمان شهر نشین هستند ولی کلیه آنها دزد و غارتگرند که بطور شگفت آوری مسلح و

خطرناك میباشد.

در شوش نزدیک بودن مرز ایران و عثمانی خود بر پیچیدگی امور می افزاید. این مرز در حدود سی کیلومتر از ویرانه تاریخی شوش فاصله دارد اما در عمل، فاصله آن بیش از دوهزار متر نیست و در ساحل چپ رودخانه کرخه واقع است.

بین این رودخانه و مرز، منطقه پهناور بیست بعرض متوسط ۳۰ کیلومتر و بدرازای ۱۵۰ کیلومتر و در آنجا هیچ مأهول ایرانی نیست. این ناحیه، بکلی مستقل و پناهگاه یساغیان و گریختگان از دست قانون ایران و عثمانی میباشد. بعلاوه در سمت خاك عثمانی، میان مرز و ساحل چپ رودخانه دجله هم در منطقه ای بعرض ۱۰۰ کیلو متر باز امنیت و آرامشی وجود ندارد. این سرزمین یکجا در معرض تاخت و تاز و دستخوش رفت و آمدهای آزادانه قاچاقچیان و غارتگران و اعراب نبی الام است که غالباً علیه قدرت و سلطه سلطان عثمانی نیز قیام میکنند.

در اطراف شوش واقع در سرزمین ایران، اجتماعات عرب بصورت قبائل مهم و مختلف متمرکز شده اند و کم و بیش از حکومت فرمانبرداری دارند ولی اغلب بایکدیگر بجنگ و ستیز مشغولند و در آن واحد نمیتوان با همه آنها طرح دوستی داشت.

بنابر این شروح و مطالب که در باب ایران گفتم. خوب معلوم و استنباط میشود وزارت فرهنگ جمهوری فرانسه چرا مسؤولیت مربوط

به هیأت نمایندگی علمی در ایران و انجام کارهای آنرا خود بعهدہ
گرفته است ۱ .

تبرستان
www.tabarestan.info

۱- دموورگان بعد از این قسمت مختصری هم از راهپائی که از آنجا میتوان
بشوش رفت شرح میدهد ولی چون در ابتدای سفر نامه خود از آن نیز صحبت کرده است
در اینجا از ترجمه مجدد آن خودداری شد. (مترجم)

تبرستان
www.tabarestan.info

ضمیمه

تبرستان
www.tabarestan.info

یادداشت مترجم

اینک که ترجمه سفرنامه دمورگان بیابان رسیده است، مترجم بیان توضیحی رانیز برای روشن شدن اذهان خوانندگان لازم میدانند. گرچه در طی صفحات این کتاب، هر جا موضوع مهم و قدری نا آشنا وجود داشته و یا بنظر رسیده که ادای توضیحی لازم است، درپاورقی، گفته شده است ولی خوانندگان در ضمن مطالعه این کتاب بیک نکته اساسیتر برمیخورند که ادای توضیح در خصوص آن درپاورقیها مقدور نمی بود و گشودن این مبحث جداگانه از این لحاظ است.

نکته مزبور کلمه عربستان است که در همه جا دمورگان آنرا بجای خوزستان ضبط کرده و شایان توضیح کافیهست. چه این نام که بسبب سکونت چند قبیله عرب زبان (دو پنجم اهالی خوزستان) مدتی کوتاه بسرزمین

خوزستان اطلاع گردیده از چند سال پیش زمینه پرورش نهالی سیاسی شده است که رشد آن، اگر غافل شویم، مستبعد نیست بتجزیه خوزستان از ایران و تشکیل شیخ نشین دیگری، بظاهر مستقل ولی در باطن تحت الحمایه، منجر خواهد شد. مترجم در طی صفحات این کتاب همه جا، از نظرات امانت در ترجمه، کلمه عربستان را همانگونه که دهورگان خود نوشته، ترجمه و قید نموده و توضیح آن را باینجا موقوف کرده است. اینک باین توضیح، خوب معلوم میشود سرزمینی که امروز بنام خوزستان می نامیم از آغاز تأسیس ایران، جزء لاینفک کشور ایران بوده است و تطورات نام آن نمیتواند مدرك و دلیلی برای جدا دانستن آن باشد. اینک مترجم برای برطرف ساختن این ابهام، تاجایی که در حوصله يك «ضمیمه» است بشرح تطورات تاریخی نام این سرزمین می پردازد.

تطورات نام منطقه خوزستان

سرزمینی که امروز آنرا خوزستان میخوانیم در طی ادوار مختلف بنامهای گوناگون نامیده شده است. خوزستان امروزی ما که منطقه‌ای کوچک و واقع در جنوب غربی کشور ماست در روزگارانی پیشین جزئی از سرزمین وسیع و دولت مستقلی بنام عیلام بوده که سوابق آن بموجب حفاریاتی که در نواحی مختلف آن بعمل آمده است و بر حسب تحقیقات دیولافوا ۱ و دمورگان ۲ بهشت هزار سال قبل از میلاد میرسد. این دولت مستقل، تمام خوزستان امروزی، قسمتی از کوه گیلویه، قسمت اعظم خاک بختیاری و کلیه منطقه لرستان (اعم از پیشکوه و پشتکوه) را تا حوالی کرمانشاهان شامل میشده و حدود آن از مشرق مملکت پارس از شمال دولت مد، از مغرب رودخانه دجله و شط العرب و یا بعبارت دیگر بر حسب ازمنه مختلف، خاک دولتهای آشور، کلدان، سومر، اکد و از جنوب، خلیج فارس بوده است و مملکت مذکور از ایالاتی چند ترکیب میشده که هر بچند زمان یکی از آنها چون قدرتی کسب میکرده

۱-Marcel Dieulafoy

۲-J. de Morgan

بردیگر نواحی دست می یافته است و ایالات انسان، شوشن (شوش امروزی) و اوژ از آن جمله اند.

در آن زمان که بر سر زمین مورد بحث ما دولت مستقلی حکمفرمائی داشته است، در زبان بومیان قسمتی از آنرا **حالتامتی**^۱ بمعنی مملکت **حالاتها**^۲ مینامید: اندو این کلمه در متون عیلامی کتیبه های هخامنشی و همچنین در کتیبه های بومی عیلام مکرر دیده میشود. **ژول اپ پرت**^۳ که جزء نخستین کسانیست که بخواندن خطوط عیلامی موفق شده اند، این کلمه را **حالیپرتی** و بمعنی سرزمین اپیرتی ها خوانده است و بنا بر قول او آنرا **مسامحة**ً **حالیپرتی** هم می نوشته اند و او در این باب مینویسد: «حال اپیرتی که آنرا بغلط حال توپیرتی هم خوانده اند نام مخصوص خوزستان و «حال» علامت قراردادی برای شهر است که الف و لام آن ساقط شده»^۴ ولیکن اصح قول اول یعنی وجه «**حالتامتی**» است و این وجهیست که **لوئی دلاپرت**^۵ عیلام شناس دانشمند فرانسوی آنرا قراءت نموده و امروز متفق القول باستان شناسان میباشد.^۶

آشوریها و **اکدیها** که ملتی در مجاورت عیلامی ها و از نژاد **سامی** بوده اند کلمه **حالتامتی** را بر حسب قواعد زبان خود **علامتو** بکسر عین تلفظ میکردند که بمعنی سرزمین **حالتامها** باشد و این کلمه است

۱- کتاب ملت و زبان مدیها تألیف اپ پرت ص ۲۳۶

۲- کتاب ایران قدیم، عیلام و ایران و تمدن ایرانی تألیف کلیمان هوارد و لوئی

دلاپرت ص ۶۰

۳- Jules Oppert

۴- ص ۲۴۰ کتاب ملت و زبان مدیها

۵- Louis Delaporte

۶- ایران قدیم

که در تورات بصورت علام (با عینی که از مخرج حلق ادا میشود) ضبط شده و محرف آن عیلام ، امروزه بما رسیده و امروزه محلی بهمین نام که آنرا بر حسب تصویب فرهنگستان باهمزه مینویسد در ناحیه پشتکوه لرستان وجود دارد و بنا بر شرح مذکور در فوق خوب معلوم میشود تبدیل عین از حروف حلق بهمزه اشتباه فاحشی است .

سومریها هم باین ناحیه نیم Nim می گفتند و این کلمه لفظ نیمای Nimma آشوریها را بیاد میآورد و بنا بر قول اپ پر « عنصر این اسم ظاهراً همانست که در کلمه نمرود وجود دارد و نمرود نام جغرافیائی است و بر کشورهای سفلی که عیلام هم جزء آن بوده اطلاق میشده است. ۱
بهر حال این اسم تا حدود قرن سیزدهم قبل از میلاد بر منطقه مورد بحث ما اطلاق میشده است .

ولی از این تاریخ بعد در کتیبه های عیلامی و بومی نام **انسان سوسونکا** یعنی مملکت **انسان و شوش** برای این سرزمین دیده میشود و پادشاهان آن **پادشاه انسان و شوش** نامیده میشوند .

علت پیداشدن این نام ظاهراً این است که حکومت ایالت **انسان** واقع در شمال شرقی ایالت **شوشن** ، قدرتی بدست آورده و بر مناطق دیگر اطراف استیلا یافته است .

این نام تا آغاز روی کار آمدن خاندان **هخامنش** باقی بود ولی از این زمان بعد یعنی اروقتی که **چشیش پیش دوم**، جد کمبوجه پدر کورش بزرگ **هخامنشی**، **انسان** را تصرف کرد (در حدود سال ۶۴۰ ق م) ، نام **انسان**

۱ - کتاب تحقیقات باستانشناسی تألیف دمورکان م ۱۷۵

در کتیبه‌های پارسی و انشانی بصورت انزان تحریف گردید و در همین ایام بابلها و آشورها آنجا را همچنان علام^۱ میگفتند و از اینجا میتوان استنباط کرد که نام علام یا عیلام در حقیقت بريك منطقه جغرافیائی و بر تشکیلاتی اداری و حکومتی که در آن منطقه بر قرار بوده اطلاق میشده است و پایتخت آن شهر معروف شوش بوده و انشان و خوج یا اواژ از ولایات آن بوده است.

هخامنشیان چون با ایالت اواژ یا اوژ که قسمتی از کوهگیلویه^۲ امروزی را شامل میشده همجوار بوده اند و بالتبجه با ناحیه مزبور آشنائی بیشتری داشته اند عیلام را رویهمرفته با اسم «اواژ» میخواندند و بهمین سبب در متن پارسی کتیبه‌های آنها هم^۳ هر جا که سخنی از این منطقه رفته بصورت اواژ ضبط شده :

𐎠𐎶𐎶𐎠𐎶𐎠𐎶𐎠𐎶𐎠𐎶𐎠𐎶

ولی در متن عیلامی کتیبه‌های مزبور جز در بیک موضع، همه جایزبان بومی حالتقامتی ضبط است و آن بیک موضع در کتیبه بیستون ستون پنجم و جائیست که از سومین شورش مردم خوزستان یعنی همان ناحیه اواژ صحبت شده و در آنجا بر حسب قراءت اپ پر^۳ [۱] وازه ضبط گردیده و متأسفانه در

۱- برخی معتقدند که علام یا بنحود بگر آن عیلام در زبان سامی بمعنی کوه و منطقه کوهستان نیست زاین اسم دربدو امر بر ناحیه کوهستانی مملکت مزبور یعنی ناحیه لرستان اطلاق میشده است (تاریخ ایران باستان ج ۱ ص ۱۳ مشیرالدوله) و رفته رفته تعمیم یافته تا کلیه خاک آن کشور را عیلام گفته اند.

۲- کتیبه بیستون و کتیبه خشایار شاه.

۳- کتاب ملت و زبان مدیها ص ۱۵۹

این موضع هم حرف اول کلمه مذکور محو گشته است و نمیتوان آن را خواند. بهمین مناسبت بعضی حرف مزبور را خ دانسته اند و اپر آن حرف را آ خوانده است و از قضا در رسم الخط عیلامی هم، این دو حرف شبیه یکدیگر بوده است:

خ آ

و این شباهت موجب شده است که این اسم بنقل از زبان و خط عیلامی بدو صورت «خوز» و «اوز» قراءت شود و بدون تردید اصل آن همان کلمه «اواژ» پارسیست و اما در اینکه آیا این کلمه، نام طایفه و یا اسم ناحیه و محلی بوده، گرچه قرائنی مبنی بر اینکه اسم طایفه بوده است در دست داریم مانند کلمه امروزی خوزستان که بمعنی سرزمین خوز میباشد و همچنین نوشته های نویسندگان یونانی که باستناد آنها میدانیم در ناحیه شرقی شهر امروزی اهواز مردمانی با اسم او کسی ساکن بوده اند و این کلمه بطوریکه از ظاهر آن نیز معلوم است، یونانی شده «اواژ» میباشد^۱، باز باید گفت اواژ نام ناحیه ای بوده نه اسم طایفه، چه علاوه بر اینکه نویسندگان قدیم در آثار خود از شهری در محل امروزی اهواز موسوم به اگی نیز اسم برده اند و با قرابت لفظی که بین این اسم و کلمه اواز موجود است شاید بتوان اگی نیز را یونانی شده «اوز» و بالتبیین اواژ را نام شهر و یا ناحیه ای دانست، در متن پارسی کتیبه های هخامنشی هر جا این کلمه ضبط شده، از

۱- دمورکان هم در کتاب تحقیقات باستان شناسی ایران، کلمه او کسی را یونانی شده اوز و هوج میدانند و میگویند اوز اسم قبایلی بوده است که در ناحیه واقع بین جلگه و فلات ایران سکونت داشته اند ص ۱۷۶

آن، محل و ناحیه ای مستفاد میشود بالاخص که میبینیم در کتیبه بیستون برای اهالی منطقه مذکور در چندین موضع کلمه «اوژیا» بکار رفته و راولنسن نیز در کتاب خود این کلمه را «اهالی اوژ» ترجمه کرده است^۲ و همچنین در متن عیلامی کتیبه بیستون در موضعی که استثناء این اسم بصورت اصلیش با کمی تحریف ضبط شده بالصراحه معلوم میشود «اوژ» نام محل بوده است و این است ترجمه متن عیلامی بند شانزدهم کتیبه بر حسب قرائات پُر، از قول داریوش: «در عیلام ناحیه ایست با اسم [ا] و از که مردم آن بر ضد من شوریدند و مردی را موسوم به اومه ما از اهالی عیلام بریاست خود برگزیدند. من لشکری بعیلام فرستادم و گبر یاس را که از خدمتگزاران من بود فرماندهی دادم و او با آن نیرو و بعیلام رفت و با شورشیان جنگ کرد. بعد قشون من، اومه ما را اسیر و اردوی او را مغلوب کردند و او را بحضور من آوردند. من او را در قصر خودم زندانی کردم و مملکت او از آن من شد. بعد من او را در [؟] از شهرهای عیلام بدار آویختم»^۳

در زبان پهلوی کلمه اوژ پارسی بصورت هوج و یا خووج تلفظ شد^۴ و حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض آنرا هوج و سوق الاهواز را هوجستان و اجار ضبط کرده^۵ و این همان است که در مجمع التواریخ -

۱- Sir Henry Rawlinson

۲- کتاب خطوط میخی کتیبه بیستون ص ۸۰

۳- ص ۱۵۹ کتاب اپر

۴- در خط پهلوی برای هاء و خاء يك حرف است.

۵- ص ۳۳

والقصص هبوجستان واجار نوشته شده است^۱

بهر حال بر حسب آنچه در فوق گفته شد ، اسامی امروزی خوزستان و اهواز هر دو بترتیب از کلمات «خوز» و «اوز» که عیلامی شده «اواژ» باشد گرفته شده ولی یاقوت مؤلف معجم البلدان معتقد است که کلمه اهواز معرب اخواز جمع خوز برون موز میباشد^۲ و برخی از جغرافیا نویسان دیگر مانند مؤلف مراد الاطلاع و صنیع الدوله صاحب مرآة البلدان^۳ و همچنین بعضی از مسشرقین ، قول او را معتبر شمرده و در کتاب خود آورده اند .

گرچه این قول باین صورت صحیح نیست زیرا بر طبق قواعد زبان عرب در اسامی و کلمات بیگانه که معرب شده باشد نظیر این حالت را که هاء به خاء بدل شده باشد سراغ نداریم ، معهذا این قول از جهت آنکه میرساند هر چه هست ، کلمه اهواز معرب خوز و اوز ، است شایان بسی توجه میباشد و ما دیگر در اینجا از سایر اقوال که در وجه تسمیه خوز و اهواز اظهار شده مانند قول الاصمعی که آنرا مشتق از خنزیر (!؟) میداند بعلت بی اساس بودن آنها صحبتی نمیکنیم.^۴

مورخان یونانی زمان هخامنشیان و سلوکی ها مثل هر دوت و گزنفون نام این سرزمین را در کتابهای خود مأخوذ از اسم ایالت و شهر شوشن ،

۱- ص ۶۲ و عین عبارت آن چنین است: «دو شهر بود در یکی بازار بان بودند و در دیگر مهتران و بیهلوی [یکی را] هبوجستان واجار خواندندی ، آنست که معرب سوق - الاهواز گفتند »

۲- ص ۹۷ ج ۲

۳- ذیل نام اهواز ج ۱ ص ۹۷

۴- در جوع شود بمعجم البلدان ص ۹۷ ج ۲ و مرآة البلدان ج ۱ ص ۹۷ تا ص ۱۰۳

«سوزیانا» ضبط کرده‌اند و نویسندگان رومی و یونانی زمان اشکانیان و ساسانیان مانند موسی خورنی و استرابو آنرا بانحاء مختلف «سوزیس»، «الیمائیس» و «الیماین» و اهالی آنرا «الی میان» نوشته‌اند ولی برخی از نویسندگان همین دوره باز «سوزیانا» ضبط نموده‌اند از جمله آمین مارسلن یونانی که آثارش بزبان رومیست.

بعد از این ایام بدوره اسلامی میرسیم. در این دوره مورخان اسلامی اعم از ایرانیان و اعراب، هر جا خواسته‌اند از خوزستان صحبت کنند آنرا بنام **اهواز** و **مملکت اهواز** خوانده‌اند، چنانکه در ترجمه تاریخ طبری که قدیمترین مدرک ما در این مورد است در شرح جنگهای اردشیر بابکان با اشکانیان بتصریح مینویسد: «و باز لشکر کشید و بحرب ملک اهواز شد و همه شهرهای اهواز بگرفت و بر [م] هر مز بنشست و آن بزرگترین شهر اهواز است و بزمین اهواز شهری بنا کرد و او را سوق الاهواز نام نهاد»^۱ در دیگر کتب تاریخی و معتبر بعد از اسلام تا حدود قرن ششم هجری مانند زین الاخبار^۲ و تاریخ بیهقی^۳ و تاریخ سیستان^۴ و سفرنامه ناصر خسرو هم همه جا بهمین نحو نام اهواز را بجای اسم منطقه خوزستان می‌یابیم و مستوفی نیز در نزهة القلوب در این باره بتصریح می‌گوید: «اهواز - اردشیر بابکان ساخت و آنرا از کوره عظیم و توابع کرد چنانکه تمامت خوزستان بدان باز خوانند»^۵.

۱ - ص ۲۸۳ و ص ۲۸۷ ج ۲

۲ - ص ۱۴

۳ - ص ۵۳

۴ - صفحات ۲۳۰ و ۲۴۸

۵ - ص ۱۶۹

ولی در همین ایام جغرافیا نویسان ایرانی در کتب خود منطقه مورد بحث را با اسم خوزستان نام می برده اند و قدیمترین مدرکی که در این مورد موجود است ظاهرأ کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب میباشد که بسال ۳۷۲ قمری هجری تألیف شده و در چند موضع از آن اسم خوزستان را می یابیم و بعد از آن ، در فارس نامه ابن البلخی ، معجم البلدان ، تقویم البلدان احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم مقدسی ، مرا صد الاطلاع و نزهة القلوب هم نام خوزستان بجای اهواز دیده میشود .

در اینجا از ذکر يك مطلب ناگزیریم و آن این است که مقارن همین احوال در دو کتاب : تاریخ سیستان^۱ و حدود العالم^۲ بنام آبادی و محلی موسوم به «خوج» (در تاریخ سیستان) و «خوز» (حدود العالم) بر میخوریم ولی باید دانست منظور از این دو نام ، صور مختلف اوژ و خوزستان ما نیست بلکه این هر دو وجه نام يك محل و شهری بوده بین منطقه کرمان و خراسان در نزدیکی زرنگ و مؤلف حدود العالم از آن و شهر دیگری موسوم به خسب چنین یاد میکند : «دو شهرست بر کرانه بیابان و آب ایشان از کلریز است و خواسته مردمان این شهر (یعنی خوز) بیشترین چارپای است و این شهرها از خراسان است»^۳

از این بیعد است که نام خوزستان رفته رفته از کتب جغرافیائی بمحیط شعر و ادب نیز وارد شده است. در شاهنامه فردوسی که بین سنوات ۳۶۵

۱- ص ۲۹

۲- ص ۵۷

۳- صفحه ۵۷

۴۰۰ هجری تدوین گردیده و در منظومه ویس و رامین که در حدود سال ۴۴۳ قمری بنظم در آمده است آرامی یا بیم چنانکه در ویس و رامین چنین آمده :

چونام او شنیدند آمدند باز ز کوهستان و خوزستان و شیراز
و باز :

ز گرگان دری و مرز صفاهان ز خوزستان و کوهستان و همدان
و همچنین نظامی (متوفی در حدود سال ۵۹۸ قمری) در مثنوی
خسر و شیرین می گوید :

مگو شکر ، حکایت مختصر کن چو گفتم ، سوی خوزستان گذر کن
ز بس خنده که شهیدش بر شکر زد بخوزستان شد افغان طبر زد
بخوزستان در آمدخواجه سر مست طبر زد می ربود و قند می خست
باری، از مطالعه کتب ادبی و تاریخی بر می آید که خوزستان بمناسبت
خوبی جنس و فراوانی شکرش اشتهار بسیار داشته و ما از این اشتهار این
نتیجه را میگیریم که اهالی ایران از قرن سوم و چهارم هجری بعد این
منطقه را با اسم **خوزستان** می شناخته اند.

بعد از این سنوات بسال ۸۴۵ قمری میرسیم . در این سال سید
محمد مشعشع با بسیاری از عشایر عرب بخوزستان حمله برد و حویزه و
آنحدود را تصرف کرد و این حمله در مبحث تطورات نام سرزمین خوزستان
فصلی نوین باز نمود بدین نحو که اعرابی که با سید محمد بخوزستان
آمدند بسبب وسعت مکان و آبادانی آن در آنجا رحل اقامت افکندند و رفته
رفته بخش حویزه باضافه ناحیه محمره ، اهواز ، شوش تا حدود دزفول

عرب نشین گردید و حکومت منطقه عرب نشین از ناحیه غیر عرب نشین مجزا شد و اعقاب سید محمد که سلطه و قدرت خود را حفظ می کردند حکومت این نواحی را بخود اختصاص دادند و این حکومت موروثی گشت و قسمتهای شمالی و شرقی خوزستان بدست فرستادگان حکومت مرکزی ایران اداره میگردید. از این ایام است که بمنظور تفکیک قلمروهای حکومتی بخش عرب نشین را عربستان نامیده اند و بخش دیگر بهمان نام خوزستان باقی ماند و نخستین بار این اشارات را در کتاب مجالس المؤمنین تألیف قاضی نورالله شوشتری (باب نهم) می یابیم که در سال ۹۹۳ تألیف آن شروع و بسال ۱۰۱۰ قمری ختم شده است، و در تواریخ بعد از این زمان هم این دو بخش را متمایز از یکدیگر نام میبرند از جمله تاریخ عالم آرای عباسی در شرح وقایع سال هشتم شاه عباس می نویسد:

« لشکر فرستادن بخوزستان و عربستان^۱ » و همچنین در شرح واقعه اسماعیل میرزای دروغی بتصریح میگوید: « قلندر بعضی از الواربد گمان و بی اعتماد گشته دست از محاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت که از سید سجاد که در آنوقت والی حویزه و توابع از اعمال عربستان بود استمداد نماید^۲ »

این مؤلف برای اینکه بین عربستان و این ناحیه که بسبب سکونت اعراب در آن، عربستان نامیده میشود، اشتباه نشود در بعضی از موارد بخش عرب نشین ایران را «عربستان حویزه» هم ضبط کرده است^۳. بنابراین این از

۱- صفحه ۳۴۲

۲- صفحه ۱۹۹

۳- صفحات ۱۵۸ و ۱۶۷ و ۱۶۷ و ۱۶۷ و ۱۶۷

اواخر قرن نهم هجری منطقه خوزستان بدو بخش موسوم به عربستان و خوزستان تفکیک گردیده است و مورخان وقت هم این وضع را در کتب خود وارد نموده اند چنانکه بعد از صفویه هم این مطلب را در تواریخ زمان نادر شاه مثل جهانگشای نادری و سپس در تواریخ زندیه چون گیتی گشا تألیف میرزا صادق نامی، می یابیم و دامنه آن بزمان قاجاریه نیز می کشد و تا این تاریخ این وضع بقسمی قطعیت یافته بود که در احکام و فرامین زمان نیز داخل شده بود چنانکه شاهزاده حشمت الدوله حکمران خوزستان لرستان (در سال ۱۲۹۳ قمری هجری) در نامه ای که بشیوخ طایفه بنی ساله از قبایل خوزستان، مورخ بتاریخ ربیع الاول ۱۲۹۳ نوشته است بایشان خطاب می کند : « عالیجاهان صداقت و ارادت همراهان شیخ نعیمه و شیخ مهودر مشایخ عشیره بنی ساله بمرحمت خاطر ما امیدوار بوده بدانند که چون بر حسب رأی جهان آرای سرکار اعلی حضرت قدر قدرت اقدس شاهنشاهی روحی فداه ایالت عربستان لرستان بعهدۀ ما محول گشت الخ »^۱ معیناً بعضی از نویسندگان دقیق تر این زمان، مانند صنیع الدوله مؤلف منتظم ناصری و مرآة البلدان و لسان الملك سپهر مؤلف ناسخ التواریخ نام خوزستان را بر هر دو بخش اطلاق کرده اند ، و برخی دیگر مانند صاحب فارسنامه ناصری برای اینکه ناحیه مزبور از عربستان اصلی تمیز داده شود کلمه عجم را بدنبال آن آورده^۲ و افزوده است. لیکن بهر صورت این پیش بینی ها نتوانست مانع رواج کلمه عربستان شود و حتی رفته رفته این

۱- اصل نامه در تصرف بازماندگان سید محمد مشعشی است .

۲- گفتار دوم صفحه ۵۰

اسم از زمان سلطنت مظفرالدین شاه بقسمی بر سراسر خوزستان اطلاق گردید که در تواریخ و روزنامه‌های این عهد مثل افضل التواریخ مظفری و منتخب التواریخ مظفری و روزنامه دولتی ایران ندره بنام خوزستان بر- میخوریم و از این زمان است که سیاحان خارجی هم که بایران آمده و منطقه مزبور را دیدن کرده اند چه بجهت سیاسی و چه بر سیل معمول زمان در سفر نامه‌های خود منطقه مورد بحث را کلاً عربستان نامیده اند .

از آن جمله کلمان هو آرا^۱، ایرانشناس فرانسوی است که در کتاب خود تحت نام «ایران قدیم و تمدن ایرانی» که بسال ۱۹۲۵ میلادی منتشر نموده مینویسد :

«میان سند و دجله، رودخانه‌ای که قابل کشتیرانی باشد جز رودخانه کارون وجود ندارد که آنهم در حقیقت جزء فلات ایران نیست زیرا در جلگه پستی جریان دارد که امروز تشکیل ولایت عربستان را میدهد و در ازمنه تاریخی بنام سوزیان معروف بوده است»^۲ و هفده سال بعد هم (۱۹۴۲) که بر اثر اکتشافات و حفاریات بعدی در نقاط تاریخی ایران بسیاری از نکات تاریک تاریخ قدیم ایران و عیلام روشن شد و شرح این اکتشافات و نتایج آنها را دانشمند عیلام شناس لوئی دلاپرت ضمن تجدید نظری کلی بر کتاب کلمان هوآر افزود، باز کلمه «عربستان» بجای خوزستان باقی ماند .

باید دانست که از بعد از جنگ بین المللی اول هم (۱۳۳۲ قمری مطابق با ۱۹۱۴ تا ۱۳۳۶ قمری مطابق با ۱۹۱۸) که موضوع اتحاد اعراب بخوزستان سرایت کرد و شیخ خرعل بنی کعب با امید انتزاع خوزستان و تشکیل سلطنتی مستقل ، سلسله جنبان «قیام سعادت خوزستان» شد ، بوسیله بیگانگان

Clément Huart-۱

۲ - صفحه ۵

بمنظور تعمیم نام عربستان و فراوش شدن کلمه خوزستان سعی بسیار بکار رفت و این وضع تا سال ۱۳۰۳ شمسی (سال ۱۳۴۲ قمری) که دولت مرکزی ایران موفق شد بعد از چندین سال غفلت از امور خوزستان بآن ناحیه توجه یابد، باقی بود و در این تاریخ بدستور **اعلیحضرت شاه فقید** که هنوز **سردار سپه** می بود، نام عربستان را بکلی از طومارهای دولتی حذف نموده بخوزستان برگردانیدند.

☆☆☆

این بود تطورات نام سرزمین خوزستان و اما از نظر ارضی، اداری و حکومتی نیز باید گفت که پس از انقراض دولت عیلام بدست کورش یعنی در حقیقت از همان روز که وحدت ایران باطالع سلسله هخامنشی بوجود آمد، ناحیه ای که امروز بحق آنرا خوزستان مینامیم همیشه قسمتی لاینفک از ایران بوده است و از اجاظ اداری گاه سر جمع حکمرانی فارس و زمانی جزء قلمرو حکومتی لرستان و بختیاری بوده چنانکه امروز هم در تقسیمات کشوری جزء استانی است که لرستان نیز قسمتی از آن میباشد. «پایان»

فهرست نامهای گسبان

استرابو: ۱۲۴	
اسد(شیخ): ۵۰	آمین مارسلن: ۱۲۴
اسکندر مقدونی: ۴۴	آفرو دیت: ۲۷
اسماعیل میرزا: ۱۲۷	ابوشغال(حسن): ۲۹-۳۳-۵۸-۷۶
اصلا نخان زرقانی: ۶۴-۶۶	ابوسبیل(مکنم): ۵۱
اعتصامی(یوسف): ۶	اپپر(ژول): ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-
اقبال(عباس): ۶-۷	۱۲۱-۱۲۲
الاصمعی: ۱۲۳	احتشام الدوله (شاهزاده خانلر
الول ساتن(ال.بی): ۵	میرزا): ۶۴
انتلیجنت سرویس: ۹۰	احمد(سید): ۴۵
اندرسن(کاپیتن): ۸۷	احمد(سید): ۳۴-۴۵-۴۶-۵۱-
انصاری(حسین): ۷	۵۴-۵۸-۵۹-۶۱-
انگلیس(دولت): ۹۰	۷۴-۷۰-۶۹
اومه‌ما: ۱۲۲	اردشیر بابکان: ۱۲۴
اهوازی(مشهدی): ۶۷-۶۸	اردشیر میرزا (شاهزاده): ۵۰

جعفر: ۵۵-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲

جعفر قلی خان قاجار: ۲۴

جواهر کلام (علی): ۵

چ

چٹیش پیش دوم: ۱۱۹

ح

حاجی رئیس: ۲۶-۲۷-۵۳-۱۰۰

حداد (شیخ و شاه): ۵۰

حسن (ابوشغال): ۲۹-۳۳-۳۵-۵۹

۷۶

حسین: ۱۰۰

حشمت الدوله (شاهزاده): ۱۲۸

حمزہ اصفہانی: ۱۲۲

حیدر (شیخ): ۳۲-۳۵-۳۶-۳۸

۳۹-۴۰-۴۲-۴۴

۵۳-۷۰-۱۰۱

خ

خریبط (شیخ): ۳۲-۳۵-۳۶-۳۸

۳۹-۴۰-۴۱-۴۲

۴۴-۷۲-۱۰۱-۱۰۲

ایران (دولت): ۱۲-۱۳-۱۴-۱۶

۲۷-۲۸-۱۰۸-۱۳۰

پ

باب عالی: ۲۶

بالوا (رنه دو): ۹-۱۲-۱۳-۱۴

بلاس لینچ: ۷۹

بنجامین (مستر): ۵

بنی کعب: ۱۲۹

بون دو: ۱۱

پ

پرنو (موریس): ۶

پی به (موریس ل): ۱۱-۱۵-۱۶

۹۵-۱۰۰

ت

تاورنیه: ۶

ترمولن (پتر): ۸۷-۸۸-۸۹

تره زل (ژنرال): ۷

تزار: ۵

ج

جاسم: ۳۵-۴۱-۶۱-۸۶

ژ

ژکيه (گوستاو): ۱۴

ژوبر (آمده): ۶

ژويتير: ۲۸

ژونون: ۲۸

س

ساو و آ (کشتي): ۹۹-۱۰۰

سايکس (سربرسي): ۷

ستاس: ۹۷

سجاد (سید): ۱۲۷

سردار سپه: ۱۳۰

سعادت نوري (حسين): ۷

سفیر امریکا: ۵

سفیر فرانسه: ۹-۱۱

سفیر کبير روسيه: ۷

سلطان عثمانی: ۲۶

سن سود (کنترال دارلودو): ۱۳

ش

شاردن: ۶

شاهنشاهی (دولت): ۱۶-۱۷-۸۹

خزعل (شيخ): ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸

۳۲-۵۱-۵۳-۵۵

۵۹-۹۴-۹۵-۱۲۹

خشیار شاه (کتیبه): ۱۲۰

د

دارسی (سر ویلیام ناکس): ۸۵

داریوش: ۱۱-۱۲۲

دانیال: ۸

دنسترویل (ژنرال ماژور): ۷

دیولافوا (مادام ژان ماگر): ۶-۷-۸

دیولافوا (مارسل): ۷-۸-۱۱۷

دلپرت (لوتی): ۱۱۸-۱۲۹

دلکاسه (ت): ۱۶

ر

راولنسن: ۱۲۲

ریج (شيخ): ۷۲

روسیه (کنسول): ۸۷

روسیه (کنسولگری): ۸۸-۸۹

ز

زغیب (شيخ): ۷۲

ظ

ظل السلطان (شاهزاده): ۲۴

ع

عباس (شاه): ۱۲۷

عباس خان (میرزا): ۱۰۱

عباسی (محمد): ۶۵

عبدالحسین (شیخ): ۵۰-۵۳-۵۵

۶۰-۶۹

عبدالحمید (سلطان): ۵۲

عبدالکریم (میرزا): ۵

عبدالبنی (شیخ): ۷۰

عثمانی (سلطان): ۵۲-۱۱۱

عثمانی (دولت): ۲۴-۲۹

علی (امیر المؤمنین): ۳۵-۴۲

علی مراد زلفی: ۶۴

علی مردان فیلی: ۳۶-۳۷

عمادی (کاظم): ۶

عیسی (حضرت): ۷۰

غ

غضبان (شیخ): ۷۹

شاه فقید (اعلی حضرت): ۱۳۰

شبل (شیخ): ۷۲

شربت استخراج اولیه: ۸۵

شربت هوتز، هامیلتون و شرکاء: ۸۹

شویہ: ۳۲-۴۳-۷۴-۷۹-۸۶-۸۸

۹۹-۱۰۰

شوسون: ۳۱-۳۲-۳۳-۴۳-۷۴

۷۹-۸۸-۹۹

شوش (کشتی): ۲۱-۸۷

شیخ (سید احمد): ۵۴

شیخ کویت: ۲۸-۹۵

شیخ محمره (خزعل): ۹۴-۹۶

شیلک این شوشیناک: ۸۲

ص

صادق (میرزا نامی): ۱۲۸

صنیع الدوله: ۱۲۳-۱۲۸

ط

طبل (شیخ): ۶۲

طہوری: ۴

غلامرضا خان فیلی: ۳۶

ف

فرانسه (کنسولگری): ۸۹

فرانسه (دولت): ۸-۹-۱۲-۱۶-۱۷

۵۲-۵۵-۷۷-۷۸

۸۹-۱۱۱

فرانسه (نمایندگی سیاسی): ۱۰۸

فرحان (شیخ): ۵۰-۵۱-۵۹-۶۲

۶۹-۷۲-۱۰۱

فردوسی :

فروه‌وشی: ۶-۸

فضلع‌علیخان (سرتیپ حاجی سید) :

۴۶-۴۷

فلاندن (اوژن): ۶

فووریه (دکتر): ۶

فیثاغورس: ۶

ق

قهرمانی (شرف‌الدین میرزا): ۵

قیام‌مقاومت خوزستان (حزب): ۱۲۹

ک

کردبچه (مهندس): ۵

کرزن (ارد): ۵

کریمخان فیلی: ۳۶

کلدانی (کشتی): ۶۱

کمپانی نفت انگلیس و ایران: ۸۵

کمبوجیه: ۱۱۹

کنسول روسیه: ۸۷

کنسولگری روسیه: ۸۸-۸۹

کنسولگری فرانسه: ۸۹

کوئزبو: ۷

کورس: ۱۱۹-۱۳۰

گ

گاردان (ژنرال): ۶

گاردان (کنت الفردو): ۶

گبریاس: ۱۲۲

گمینو (کنت): ۶

گراماتا: ۸۷

گراس: ۳۹-۷۶-۸۳

مشعشع (سید محمد): ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸

مشیر الدولہ (پیرنیا): ۱۲۰

مطلب (سید): ۴۵

مظفر الدین شاہ (اعلیٰ حضرت شاہ):

۱۶-۱۳

مقدسسی: ۱۲۵

مک دو ال: ۹۷

مکنم (رلان دو): ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴

۴۲-۴۳-۴۸-۵۱

۵۲-۵۳-۵۶-۵۷

۶۰-۷۰-۷۹-۸۸

۹۴-۹۵-۹۷-۹۹

منصوری (ذبیح الہ): ۶

مؤمن خان زلقی: ۶۴

مورگان (ژاكدو): ۵-۸-۹-۱۱-۱۶

۲۲-۳۱-۳۴

۵۳-۵۹-۶۲

۶۴-۶۵-۶۶

۷۵-۷۶-۸۵

۸۸-۹۹-۱۰۱

۱۰۳-۱۰۶-۱۱۲

گزنقون: ۱۲۳

ل

لارمیہ (سروان): ۹۰

لامپو (بانو): ۱۴

لامپو (ژ): ۱۳-۱۴

لایارد: ۶

لسان الملك سپہر: ۱۲۸

لقتوس: ۷

لوتی (پییر): ۵

لیگ (ژرژ): ۱۶

لینچ (شرکت): ۲۱-۹۰

م

مار کوپولو: ۵

ماموتوف (ن.پ): ۵

محمد (پیغمبر): ۳۵-۴۲-۱۱۰

محمد: ۹۱-۹۵

محمد علی میرزا (شاہ): ۵-۵۶

مدمالا: ۷۷

مساژری (سرویس): ۸۸

مستوفی (حمد الہ): ۱۲۴

ونوس دو میلیو: ۲۷

ونوس کالی پی ژ: ۲۷

ویس ورامین: ۱۲۶

ویکتور (ش): ۵

تبرستان

www.tbarestan.info

هار فرد جونز بریج (سر): ۶

هاشت: ۸

هامیلتون (شرکت هوتز...): ۸۹

هبه (الره): ۳۸

هبه (مجسمه ه): ۲۸

هدایت (محمود): ۶۵

هر دوت: ۱۲۳

هند (دولت): ۲۸

هوار (کلمان): ۱۱۸-۱۲۹

هوتز (شرکت ..): ۸۹

هیأت حفاری آلمانی: ۱۹

هیأت حفاری فرانسوی در عراق:

۱۹-۲۳

هیأت حفاری مصر: ۱۹

موسی خورنی: ۱۲۴

مهدودر (شیخ): ۱۲۸

ن

نادر شاه: ۵-۶۴

ناصر الدین شاه: ۹-۱۱-۲۱-۲۴-۶۵

نامی (میرزا صادق): ۱۲۸

نظام السلطنه (حسینقلی خان): ۲۴

نظامی: ۱۲۶

نعیمه: ۱۲۸

نوراله (قاضی): ۱۲۷

نور صادقی (حسین): ۶

نوری (ابوتراب): ۶

نه آرک: ۴۴

و

والی پشته کوه: ۳۶-۳۷-۳۸

وزیر مختار فرانسه: ۹-۱۲

ونوس (مجسمه ه): ۲۷

ونوس دکاپو: ۲۷

ونوس دو مدیسی: ۲۷

۱۱۲-۱۰۸-۱۰۶

ی

یافوت حموی: ۱۲۳

یاورفراهانی: ۲۷

هیأت نمایندگی علمی فرانسه در

ایران: ۹-۱۱-۱۳-۱۴-۱۶-۱۷-

۱۸-۱۹-۲۲-۲۶-۲۹-۳۱

۳۳-۵۲-۶۰-۶۸-۷۶-۷۷

۷۸-۸۰-۸۹-۹۵-۱۰۳-

www.tabarestan.info

فہرست نام قبائل و اماکن

اشترانکوه: ۳۶	
اشکانیان: ۱۲۳-۱۲۴	
آشور: ۱۱۷	آبدانان: ۶۶
آشوریہا: ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰	ابوالعباس: ۵۷
اصفہان: ۶۵-۷-۲۴-۱۰۴-۱۲۵	ابدانہ (نپہ): ۳۲
اعراب: ۲۴-۵۳-۵۸-۱۲۴	اپیرتی ہا: ۱۱۸
افریقا: ۷۷-۸۹	اختہ خان (ناحیہ): ۶۴
اکد:	ادسا: ۱۹
اکدیہا: ۱۱۸	آذر بایجان: ۴۶
اگی نیز: ۱۲۱	اراک: ۴۶
الحائی (شط): ۱۹	اروپائی و اروپائیان: ۴۹-۱۰۳ -
الحصار: ۱۹	۱۱۰ ۱۰۹-۱۰۸-۱۰۴
آلمان: ۲۱	اروپا: ۵۲-۶۸-۱۰۵
آل کتیر دز فول: ۵۰	اردشیر (کاخ): ۴۴
آل کثیر شوش: ۳۲-۳۶	اسلامبول: ۲۶
الشتر: ۶۳	آسیا: ۳۱-۴۴

ایران: ۳-۴-۵-۶-۸-۹-۱۰-۱۲
 ۱۳-۱۴-۱۷-۱۹-۲۴-۲۵
 ۲۶-۲۷-۳۸-۴۴-۴۶-۵۶
 ۶۳-۶۶-۸۵-۹۹-۱۰۳-
 ۱۰۵-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۶
 ۱۱۸-۱۲۶-۱۲۹
 ایرانی: ۴-۱۰-۱۱
 ایرانیان: ۴۲
 ایوان کرخه: ۳۶-۴۳

ب

بابل: ۱۹
 بابلها: ۱۲۰
 باب‌المنذب (تنگه): ۷۷
 باروی شوش: ۸-۳۱
 بختیاری (منطقه): ۶-۲۴-۱۱۷-۱۳۰
 بختیاری (ایل): ۶۳-۶۴-۱۰۶
 بختیاریها: ۲۵-۵۳-۶۹-۷۲-۹۵
 بربرود: ۶۴
 برتانی: ۴۹
 برهمائی: ۱۱۰
 بروجرد: ۶۳

ایمائیس: ۱۲۳
 ایما این: ۱۲۳
 الی میان: ۱۲۳
 انزان: ۱۲۰
 انشان: ۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰
 انشان سوسونکا: ۱۱۹
 انگلیس (کشور): ۲۷-۶۱-۷۷-۷۸
 انگلیسی و انگلیسی‌ها: ۲۷-۱۰۶
 انگلستان: ۴۸
 اوازه: ۱۲۰-۱۲۲
 اواژ: ۸۲-۱۲۰-۱۲۱
 اوز: ۱۲۱-۱۲۳
 اوز: ۱۱۸-۱۲۱-۱۲۲
 اورنی: ۴۹
 اوژیا: ۲۳۱
 اوکسی‌ها: ۱۲۱
 اهواز: ۲۱-۲۳-۳۹-۴۴-۴۵
 ۵۱-۸۶-۹۹-۱۲۱-۱۲۳-
 ۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶
 آهودشت (ایستگاه): ۴۵
 ایران (فلان): ۱۰۶-۱۲۱-۱۲۹

بسدحاق (طایفه): ۶۴

بصره: ۷۶-۷۹-۸۸-۸۹-۹۸

بغداد: ۷۶-۷۹

بندقیر: ۷۸-۸۴-۸۵-۸۶

بنی سالد (ایل): ۱۲۷-۱۲۸

بنی لام (ایل): ۲۵-۷۹

بهمئی (ایل): ۶۷

بهرمنشیر: ۹۶

بیت سعد (آل کثیر): ۵۰-۵۱

بیت کریم (آل کثیر): ۳۲

بیرانوند: ۲۴

بیستون (کتیبه): ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۱

بین النهرین: ۲۴

بمبئی: ۶۱-۸۰-۸۸-۱۰۱

پ

پاچه زلفی: ۶۴

پارس: ۱۱۷

پاریس: ۸-۱۳-۱۶-۱۹-۲۹-۴۶

۱۵-۱۰۱

پریم: ۷۷

پشت کوه (جبال): ۳۲-۶۶-۱۱۷

پشت کوه (منطقه): ۱۱۷-۱۱۹

پیشکوه:

پمپون (جنگل): ۴۶

ت

تاتاری: ۴۹

تبریز: ۳۰-۱۰۴

تخت جمشید: ۶۴

ترك: ۲۴-۱۰۴

ترکیه: ۱۰۵

تلزی (رودخانه): ۶۶

تلو: ۱۹

تهران: ۶۵-۱۳-۲۶-۳۹-۴۶

۱۰۸-۱۰۴

تیمان (دشت): ۶۳

ج

جانکی (منطقه): ۶۷

جراحی: ۶۷

جیبوتی: ۷۷-۷۸-۸۰

چ

چهارلنک: ۶۴

چال لکان: ۶۴

چینی: ۴۹

خوج: ۱۲۵

خوز: ۱۲۱-۱۲۳

خوز: ۱۲۵

خوزستان: ۱۴-۲۳-۲۴-۲۷-۳۴-

۵۰-۶۴-۷۲-۸۱-۱۱۵

۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۱

۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶

۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰

خور عظیم: ۲۰

خلیج فارس: ۴۸-۱۱۷

د

دانیال (مقبره): ۸-۱۱-۱۵

دجله: ۱۸-۲۰-۲۳-۲۵-۷۹-۱۱۱

۱۱۷-۱۲۹

دز (آب-رودخانه): ۲۰-۲۱-۲۶-

۳۸-۴۸-۵۷-۶۰-۶۱

۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶

۷۲-۷۹-۸۰-۸۲-۸۴-

۸۵

دزفول (رودخانه): ۶۳

دزفول (پل): ۲۱-۶۵

ح

حایر تئ: ۱۱۸

حال اپیر تئ: ۱۱۸

حال پیر تئ: ۱۱۸

حال توپیر تئ: ۱۱۸

حالتامها: ۱۱۸

حالتامتی: ۱۱۸-۱۲۰

حور العظیم (مرداب): ۲۰

حویزه (مرداب): ۲۰

حویزه (شهر): ۱۲۶-۱۲۷

خ

خراسان: ۱۲۵

خرخره (رودخانه): ۶۶

خرم آباد: ۱۰۶

خرمشهر: ۲۱-۲۷-۶۱-۸۸-۹۳

خزر ج (قبیله): ۲۳-۵۳

خسب: ۱۲۵

خوج و خوج: ۱۲۰-۱۲۲

ژ

ژرنك: ۱۲۵

زغیبی: ۷۲

زلقی: ۶۴

زنگل ماهی (رود): ۶۶

زندیه: ۱۲۸

ژ

ژکیمه (گوستاو): ۱۴

ژن: ۳۱

ژوبر (آمده): ۶

ژوپیتر: ۲۸

ژونون: ۲۸

سی

ساسانیان: ۱۲۴

سامی: ۱۱۸-۱۲۰

سان (رودخانه): ۲۰

سبز آب (رودخانه): ۲۱

سرلاک (ایل): ۶۴

سکوند: ۲۴-۳۶-۳۷

سلطان آباد: ۴۶-۴۷

دزفول (شهر): ۲۱-۲۵-۲۶-۳۰

۳۶-۵۰-۶۳-۶۵-

۶۸-۱۰۱-۱۰۶-۱۱۰-

۱۲۶-۱۲۷

دشمنزیاری (اهل): ۶۷

دورق: ۶۶

دورود: ۶۳

دویرج: ۶۶

دویرق: ۶۶

دویربیج: ۶۶

دهنو: ۸۲

دیرکوند: ۲۴

دینارکوه: ۶۶

ر

راهرمز (شهر): ۱۲۴

راهرمز (رود): ۵۷

رن (شهر): ۴۶

رزبیج (قبیله): ۷۲

رودشور: ۶۶

رودکور: ۶۶

ری: ۱۲۶

شط العمى: ٦٦

شطيط: ٢٣-٨٤

شليلی: ٢٦-٢٣-٢١

شوش (امامزاده): ١٦-١٨

شوش (رودخانه): ٨٤

شوش (دشت و جلگه): ٣٢

شوش (شهر): ٨-٩-١٠-١١-١٤

١٥-١٨-٢٠-٢٣-٣٠

٣١-٣٤-٣٦-٤٤-٤٥

٤٦-٥٢-٦٧-٧٥-٧٦

٧٧-٨٦-٩٠-١٠١-١١٠

١١١-١١٢-١١٨-١١٩

١٢٠-١٢٦

شوش (قلعه): ٣٠-٣١-٤٠

شوشتر: ٢١-٢٣-٢٦-٥٣-٦١-٨١

٨٦-١١٠

شوشتر (پل ساسانی): ٢٣

شوشن: ٨٢-١١٩

شیراز: ١٢٦

ص

صفویه: ٦٤-١٢٨

سلوکی ها: ١٢٣

سند: ٤٤-١٢٠

سن سیر: ٤٦

سوزیان: ١٢٩

سوزیانا: ١٠٤

سوزیس: ١٢٤

سوق الاهواز: ١٢٢-١٢٣

سومالی انگلیس: ٧٧

سومالی فرانسه: ٧٧-٧٨

سومالیلاند: ٧٧

سومر: ١١٧

سیر پورلا: ١٩

ش

شاهنشاهی (کشور و خاک): ١٠٥

شاوور (رودخانه): ٢٠-٣٤-٣٨

٣٩-٤٣-٤٥-٨٢-٨٤

شبل (بنه شیخ): ٦٢

شرفات (قلعه): ١٩٠

شرقی و شرقیها: ١٠٤-١٠٥

شط العرب: ٢١-٢٧-٩٦-٩٧-٩٨

١١٧

صفاهان: ۱۲۶

عمله شوش (قبیله): ۳۶

عناققه (قبیله): ۶۲

ط

طاب (رودخانه): ۶۷

عیلام: ۱۴-۳۲-۷۹-۱۱۷-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۹-۱۳۰

طهران: ۵-۶-۷-۹-۱۲-۱۴-۲۴

عیلامی ها: ۴۵-۸۲-۱۱۸-۱۱۹

۵۱-۵۶

۱۲۱-۱۲۲

طویرج: ۶۶

www.fabarestan.info

طویریج: ۶۶

طیبی: ۶۷

فارس: ۲۴-۱۳۰

فرات: ۱۹-۴۴

فاو: ۹۵

ع

فرانسه: ۸-۹-۱۳-۲۰-۴۶-۴۹

عثمانی (خاک و سرزمین): ۲۵-۲۷

۶۶-۹۸-۱۱۱

فکه: ۶۶

عدن: ۸۰

فیلی (کوت): ۲۷

عراق: ۲۳-۲۴-۶۶

فیلی (لرهای): ۲۷

عرب: ۲۰-۲۵-۳۲-۷۳-۷۸-۱۱۱

فیلیه (قصر): ۲۸-۹۶

عربستان (خوزستان): ۱۴-۲۴-۲۷

ق

۲۹-۳۶-۵۳-۷۶-۱۱۰

قاجاریه: ۱۲۸

۱۱۵-۱۱۶-۱۲۷-۱۲۸

قالی (قبیله): ۶۴

عربستان: ۱۲۸

قاهره: ۹۵

علام: ۱۱۹-۱۲۰

قرقیز (تپه): ۸۲

علامتو: ۱۱۸

کنده شیرین: ۸۵

کوئت کیدان: ۴۶

کوهستان: ۱۲۶

کوه گیلویه: ۸۲-۱۱۷-۱۲۰

کویت: ۲۸-۹۵-۹۹

ک

گرگان: ۱۲۶

گرگر (آب): ۸۴

ج

لر: ۲۴-۲۹-۴۱-۶۳-۶۴

لرستان: ۲۳-۲۴-۶۳-۸۲-۱۰۶

۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۸

۱۳۰

لندن: ۸۵

لوور: ۹-۱۸-۱۹

م

مارسی: ۷۷

مارون: ۶۷

ماشاو (رودخانه): ۶۶

محرره: ۲۱-۲۵-۶۱-۷۶-۸۸-۹۰

قریه سید احمد: ۳۴-۴۹-۵۸-۸۶

قریه شیخ خریبط: ۴۱

قلعه بندر: ۲۰-۲۶-۶۰-۹۹-۱۰۰

قم: ۱۰۶

قماط: ۴۵

قماطی (سادات): ۴۵

ک

کارون: ۲۰-۲۱-۲۳-۲۶-۲۷-۴۴

۶۷-۸۱-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷

۹۰-۹۳-۹۶-۹۷-۹۹

کاهونک: ۲۳

کربلا: ۷۶

کرخه: ۲۰-۲۴-۲۵-۳۲-۴۵

۶۶-۱۱۱

کرد: ۵۳

کرمان: ۱۲۵

کرمانشاهان: ۱۱۷

کسرائی (قبیله): ۷۹-۱۰۲

کعبدهان: ۷۲

کلات شیخ: ۶۷

کلده: ۸۲-۱۱۷

و نیز شرق: ۹۸

ویس (قلعه): ۸۶

ه

هجوستان و اجار: ۱۲۳

هخامنش: ۱۱۹

هخامنشی: ۶۴-۱۱۹-۱۲۱-۱۳۰

هخامنشیان: ۷۹-۱۲۰-۱۲۳

هرات: ۲۷

هرو: ۶۳

هفت تپه: ۳۹

هفت شغال: ۳۹-۴۳

هلند: ۸۹

هلندی: ۸۶

همدان: ۱۲۶

هند (کشور): ۱۱۰

هندو: ۱۱۰

هندوستان: ۴۴-۸۷

هوج: ۱۲۱

هوج: ۱۲۲

هوجستان: ۱۲۲

۹۳-۹۴-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹

۱۰۰-۱۰۱-۱۲۶

مد: ۱۱۷

مدیرها: ۱۱۸-۱۲۰

مدیترانه: ۷۷

مسقط: ۷۸

مصر: ۱۳-۱۹

مکه: ۷۰

میاب آب: ۷۲

میدان نفتون: ۸۵

ن

ناصری: ۲۱-۲۳-۲۶-۳۳-۶۱-۷۶

۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۵-۹۹

۱۰۰

نمرود: ۱۱۹

نیس (قبیله): ۶۲

نیل: ۱۲-۱۹

نیم: ۱۱۹

نیما: ۱۱۹

و

ورسای: ۴۶

فهرست تصاویر

- ۱- منظره مقبره دانیال درشوش از فراز قلعه صفحه ۱۵
- ۲- امامزاده شوش » ۱۶
- ۳- رودخانه شاوورد درشوش » ۲۰
- ۴- نقشه خط سیر دموورگان » ۲۲
- ۵- منظره يك قبیله چادر نشین » ۲۵
- ۶- سرکار یا رئیس کارگاه درحال قلیان کشیدن » ۲۸
- ۷- سرکار گرمحلی » ۳۰
- ۸- قلعه فرانسویان درشوش » ۳۱
- ۹- رئیس يك گروه کارگر دزفولی » ۳۳
- ۱۰- عزیمت کاروان » ۳۴
- ۱۱- یکنفر لر » ۳۷
- ۱۲- ایوان کرخه - ویرانه کاخ ساسانی » ۴۳
- ۱۳- کودکان عرب » ۵۰
- ۱۴- يك کارگر دزفولی » ۵۴
- ۱۵- يك زن عرب با طفل خود » ۵۶
- ۱۶- توقفگاه هیأت در قلعه بندر » ۶۰
- ۱۷- منظره شهر دزفول و پل قدیمی آن » ۶۵
- ۱۸- يك ایرانی دزفولی » ۶۹
- ۱۹- جوانان دزفولی » ۷۵
- ۲۰- روی رودخانه دز » ۷۹
- ۲۱- يك مرد عرب » ۸۳
- ۲۲- ترمولن و دموورگان در حیاط کنسولگری روسیه در ناصری » ۸۸
- ۲۳- زنان عرب از رودخانه کارون آب بر میدارند » ۹۳
- ۲۴- محمد، مستخدم هیأت » ۹۵
- ۲۵- منظره شط العرب در محمره » ۹۸
- ۲۶- حسین پسر جعفر » ۱۰۰